

جلسه صد و سی و یکم: بررسی نهی تحریمی و تنزیهی در کلام استاد فاضل^{رحمته}

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با بررسی فرمایشات آخوند^{رحمته} بود و عرض کردیم استاد ما حضرت آقای فاضل^{رحمته} به تبع استادشان حضرت امام^{رحمته} مسئله عبادات را از دو جهت بررسی کردند. جهت اول بحث از نظر دلالت لفظی بود و اینکه آیا دلیل ظهور در حرمت مولوی دارد؟ یا ظهور در ارشاد به فساد به عبادت دارد؟ که ترجیح دادند مخصوصاً با آن قرائنی که گفته شد دلیل ظاهر باشد در ارشاد به فساد؛ لذا ما از جهت دلالت دلیل لفظی می‌توانیم بگوییم که اگر ما باشیم و دلالت دلیل لفظی، دلیل لفظی هم ظهور در ارشاد به فساد پیدا می‌کند. جهت دوم این بود که ما عبادتی داشته باشیم که حرمت ذاتی پیدا کند و بگوییم اگر قبول کردیم که عبادت می‌تواند متعلق حرمت ذاتی باشد آیا حرمت ذاتی ملازمه پیدا می‌کند با فساد یا نه؟ ایشان اول اشکال آقای آخوند^{رحمته} را مطرح کردند که کسی ممکن است بگوید موضوع این بحث منتفی است چون عبادت با بحث عبادت بودن نمی‌تواند حرمت مولوی داشته باشد با همان توضیحات آخوند^{رحمته} که قبلاً خواندیم. دقیقاً عبارت آخوند^{رحمته} را می‌گوئید بعد هم پاسخ این اشکال را از زبان آخوند می‌دهد که در اولین مقدمه از مقدمات بحث ما به تبعیت از مرحوم آخوند^{رحمته} پاسخ این سؤال را مطرح کردیم.

دو قسم عبادت منهی عنہ در تقسیم مرحوم آخوند رحمہ اللہ

مرحوم آخوند رحمہ اللہ در آنجا فرمودند عبادت منہی عنہ بر دو قسم است قسم اول عباداتی کہ عبادیتش ذاتی است و متوقف بر امر بیان شارع نیست مثل سجدہ برای خدای متعال و خضوع در مقابل خداوند و ذکر خداوند متعال.

قسم دوم عبادات تعلیقی کہ باز ہم توضیحات آن داده شد. یعنی اگر بہ جای نہی، امری بہ آن تعلق می گرفت آن امر، امر عبادی بود مثل صوم عیدین. بہ این معنا کہ اگر بہ جای نہی قرار بود صوم عیدین مانند سایر ایام مأمور بہ واقع شوند امر آن جنبہ عبادی داشت و کسی احتمال توسلی بودن آن را نمی داد. بعد ہم استاد ما می فرماید مرحوم آخوند رحمہ اللہ در آنجا صلاۃ را در قسم دوم قرارداد و ما بہ ایشان اشکال کردیم کہ صلاۃ در قسم اول است یعنی عبادیتش ذاتی است زیرا صلاۃ عبارت است از رکوع و سجود و ذکر و تسبیح و تحمید کہ عبادیت اینها ذاتی است.

عدم جریان اشکال قبلی استاد فاضل رحمہ اللہ بہ مرحوم آخوند رحمہ اللہ در محل بحث

بعد ہم فرمودند کہ یکی از اشکالاتی کہ ما بہ آخوند رحمہ اللہ وارد کردیم این بود کہ ما بہ آخوند رحمہ اللہ گفتیم چرا شما سر کلمہ عبادت تمرکز نمی کنید؟ بحث در این است کہ آیا نہی از شیء مقتضی فساد آن است یا نہ؟ و از این عنوان استفادہ می شود کہ دو حالت صحت و فساد باید در آن شیء بتوانند جریان پیدا کنند؛ بنابراین نہی از شیء شامل نہی از شرب خمر نمی شود زیرا در شرب خمر دو حالت صحت و فساد تصور نمی شود.

بعد استاد ما می فرمایند اینجا ولی این اشکال در بحث فعلی ما جاری نیست زیرا در اینجا می خواهیم ببینیم آیا بین حرمت عبادت و فساد آن ملازمہ عقلی وجود دارد یا نہ؟ در اینجا چارہ ای جز مطرح کردن عنوان عبادت نداریم.

البته یادتان است که به این کلام استاد اشکال کردیم گفتیم اینجا هم انصافاً با عنوان عبادت کار نمی‌کنیم. اینجا می‌خواهیم با عنوان مقربیت کار کنیم، می‌خواهیم بگوییم نهی از عملی که مقرب است. باید تمرکزمان سر عنوان توصلی و تقریبی باشد نه عنوان تبعیدی یعنی این فرمایش استادمان را نپذیرفتیم و گفتیم فرمایش استادمان در بحث صحیح و اعم قوی‌تر از فرمایشاتشان در اینجا است. اینجا به یک جهتی که قبلاً این اشکال را بحث کردیم دیگر تکرار نمی‌کنیم چون اینجا تمرکز سر این است که می‌خواهیم ببینیم حرمت ذاتی با حیث مقربیت جمع می‌شود یا نمی‌شود؟ کار نداریم که حرمت ذاتی با حیث عبادیت ذاتی جمع بشود یا نشود. تمرکز بحث اینجا هم سر عنوان مقرب است نه سر عنوان عبادت؛ لذا آن که قوام بحث ماست و می‌خواهد ملازمه را درست کند عنوان مقربیت است. علی‌ای حال استادمان حضرت آقای فاضل رحمه‌الله اینجا می‌خواهند بگویند که از آن اشکالمان به آقای آخوند رحمه‌الله دست برمی‌داریم، روی بحث ما تأثیری ندارد. بحث ما سر عنوان عبادت است، ما می‌گوییم نه به همان دلیلی که آنجا گفته شد بحث سر عنوان مقرب است؛ لذا اینجا می‌فرماید که اما این اشکال در بحث فعلی ما جریان پیدا نمی‌کند زیرا در اینجا می‌خواهیم ببینیم آیا بین حرمت عبادت و فساد آن ملازمه عقلی وجود دارد یا ندارد؟ ما می‌گوییم بله استاد درست می‌گویید ولی عبادت به تعبیر آخوند رحمه‌الله یعنی مقرب چون آخوند رحمه‌الله اعم می‌کرد از ذاتی و تعلیقی پس جامعشان مقرر می‌شود. پس در اینجا چاره‌ای جز مطرح کردن عنوان عبادت نداریم. عنوان عبادت نه به معنایی که شما استاد ما و امام رحمه‌الله اختیار کردید یعنی عملی که ذاتاً عبادت است بلکه با عنوانی که آخوند رحمه‌الله اختیار کرد یعنی مقرب چون حرمت متعلق به عبادت می‌خواهد طرف ملازمه واقع شود راست هم می‌گویید حرمت وقتی به یک عمل مقرب خورد آیا حرمت ذاتی با مقربیت قابل جمع است که می‌گوییم قابل جمع نیست.

لزوم طرح عنوان عبادت در مسئله

پس اگرچه در ارتباط با محل نزاع لازم نیست روی عنوان عبادت تکیه کنیم ولی در اینجا باید عنوان عبادت را مطرح کنیم. ما اینجا بحث داشتیم دیگر تکرار نکنم چون قبلاً اینجا را بحث کردیم در محل نزاع باید سر عنوان مقرب بایستیم، با مقرب کار کنیم.

اگر عبادتی حرمت مولوی پیدا کرد، عقلاً می تواند صحیح باشد؟

پس از بیان این مقدمه به سراغ اصل بحث می رویم. اگر عبادتی حرمت مولوی پیدا کرد عقلاً می تواند صحیح باشد؟ حرمت مولوی برای عبادت یعنی برای عملی که قرار است مقرب باشد. می شود بین حرمت ذاتی این عملی که قرار است مقرب باشد با صحت یا فساد ملازمه ای درست کنیم یا نه؟ ببینیم.

استاد می فرماید قدر متیقن از محل بحث جایی است که عبادت حرمت ذاتی داشته باشد مثل صلاة حائض در جایی که به او بگویند دعی الصلاة ایام اقرائک که به نظر ما عبادیت صلاة، جنبه ذاتی دارد یا اگر به حائض گفته شود لاتسجدی لله بنا بر نظر آخوند رحمه الله لاتسجدی لله عبادت ذاتی اش هست، دعی الصلاة عبادت تعلیقی است ولی هر دو قرار است مقرب باشند چون صلاة به نظر ما از مصادیق عبادت ذاتی است. سجود از نظر ما و آخوند رحمه الله از مصادیق است. خلاصه اگر در چنین مواردی بین عبادیت و حرمت مولوی جمع می شود یا نمی شود و مسئله ارشاد هم در کار نیست اینجا از نظر عقلی چه می شود؟ اینجا ملاحظه می کنید شاهد عرض قبلی بنده هم اینجا معلوم شد که دو مثالی که آخوند رحمه الله می زند یکی تعلیقی است. عبادت ذاتی اینجا مطرح نیست در صلاة از نظر آخوند رحمه الله عبادت تعلیقی است یعنی حیث مقربیت مطرح هست نه عبادت ذاتی.

پاسخ این است که عقل به طور وضوح حکم می‌کند. استاد هم همان فرمایش آخوند رحمه الله را بیان می‌کند که عقل حکم می‌کند که اگر چیزی که عبادت ذاتی دارد متعلق نهی مولوی تحریمی قرار بگیرد و جنبه ارشاد هم در کار نباشد نهی تحریمی کاشف از مبعوضیت منهی عنه هست. این عمل مبعوض مولاست بعد می‌فرماید مبعوض مولا با اشتغال بر مفسده لازم الاجتناب انسان را از خدا دور می‌کند و نمی‌تواند مقربیت داشته باشد بنابراین یک عملی داریم که مفسده ذاتی دارد و به خاطر مفسده ذاتی حرمت ذاتی پیدا کرده و قطعاً این مبعود است، مقرب نیست تمرکز هم سر مقربیت است پس عمل فاسد است.

دوباره تکرار می‌کنیم که اینجا مسئله اجتماع امر و نهی نیست که تعدد عنوان در کار باشد، وحدت عنوان در کار است. تعدد عنوان هم در کار نیست، سجود حائض هم ذاتاً عبادت است هم متعلق نهی تحریمی مولوی قرار گرفته پس چگونه می‌تواند صحیح باشد در حالی که معنای صحت عبادت حصول قرب به سوی خدای متعال است؟ حالا سر سجود پیاده نکنیم که عبادت ذاتی است سر صلاه هم که پیاده کنیم که عبادت تعلیقی است ولی حیث مقربیت در آن مطرح هست باز هم همین حالت پیش می‌آید؛ لذا در این موضوع هم مسئله قابل تصور است و هم حکم آن از نظر عقل روشن است و تردیدی نیست که بین حرمت عبادت و فساد آن ملازمه وجود دارد. پس اینجا هم توانستیم حرمت عبادت را تصویر کنیم و بگوییم چطور یک عملی هم عبادت است و هم محرم است یا عبادتش ذاتی است یا عبادتش تعلیقی است با توضیح آخوند رحمه الله و هم توانستیم حکمش را بگوییم. بگوییم درست است چیزی که حرمت ذاتی پیدا می‌کند، نمی‌تواند مقربیت داشته باشد بلکه مبعود است، حکمش را هم گفتیم.

آیا نهی تنزیهی کراهتی متعلق عبادت مستلزم فساد است یا خیر؟

بعد فرع بعدی را استاد مطرح می‌کنند که آیا نهی تنزیهی کراهتی متعلق به خود عبادت نیز مستلزم فساد آن است یا نه؟ دعوا اگر خاطرتان باشد حالا خود استاد می‌گویند ما با استاد پیش برویم. می‌فرماید وقتی اصل بحث دلالت نهی

بر فساد را مطرح کردیم گفتیم دایره بحث اعم از نهی تحریمی است، شامل نهی تنزیهی کراهتی هم می‌شود این اولاً. در عنوان بحث محدودیتی نیست که من صرفاً آن را محدود به نهی تحریمی کنم منتها در مثالش گیر کردیم که آیا واقعاً ما نهی کراهتی متعلق به ذات عبادت داریم یا نداریم؟ مثال معروف و مشهور صلاة در حمام بود آنجا جواب دادند که آنجا ذات عبادت متعلق نهی نیست بلکه تشخص حمامی‌اش متعلق نهی است. واقع ساختن صلاة در حمام مکروه هست اما نفس عبادت بما انها عبادت متعلق کراهت واقع نشده و لذا استاد هم اینجا توضیح می‌دهد، قبلاً هم فرمودند که هرچند در تعبیرات خودمان عنوان عبادت مکروهه را بکار می‌بریم و مرحوم آخوند رحمته نیز همین عنوان را بر سه قسم دانسته یعنی عباداتی که کراهت پیدا می‌کنند، قسم روشن آن همین صلاة در حمام است یادتان هست در بحث اجتماع امر و نهی.

قسم دیگر آن لاتصل فی مواضع التهمة بود قسم سومش صوم عاشورا بود که مرحوم آخوند رحمته فرمودند متعلق کراهت بودن در مواضع تهمت است که نشان دادند آنجا مکروه کون در موضع تهمت است؛ لذا دو عنوان پیدا می‌شد اجتماع امر و نهی پیش می‌آمد و کون در موضع تهمت می‌توانست با صلاة باشد، می‌توانست با غیر صلاة باشد، صلاة می‌توانست در موضع تهمت باشد، می‌توانست در غیر موضع تهمت باشد و لذا نشان دادند این اصلاً ربطی به بحث ما ندارد اینها را خواندیم معطل نشویم. یعنی کراهت مربوط به ذات عبادت نیست، بودن در موضع تهمت کراهت دارد زیرا عبادت بما هی عبادت متعلق کراهت واقع نشده. قسم دیگرش لاتصم یوم العاشورا بود که آخوند رحمته هم آن را برد به مستحبین متزاحمین که دیگر بحثش را کردیم صوم و ترک آن و ترجیح جانب ترک را در مورد آن مطرح کرد پس در اینجا هم کراهتی وجود ندارد البته استاد می‌گویند ما فرمایش آخوند رحمته را قبول نکردیم ما گفتیم متعلق کراهت در مورد صوم روز عاشورا عبارت است از تشبه عنوان بنی‌امیه بنی‌امیه تشبه هم می‌تواند با صوم باشد می‌تواند با غیر صوم باشد. صوم می‌تواند مصداق تشبه باشد می‌تواند نباشد. باز هم اجتماع امر و نهی می‌شد با دو عنوان پیش می‌آمد؛ لذا واضح‌ترین مثال برای عبادت مکروهه صلاة در حمام می‌شد و الا صوم العاشور مستحبین متزاحمین بود بنا به تقریب آخوند رحمته که بین فعل و ترکش تزاحمی وجود دارد و رجحان با ترکش است به خاطر سیره اهل بیت علیهم‌السلام مثلاً و آن لاتصم یوم العاشور نشان می‌داد که صومش اقل ثواباً است لاتصل فی مواضع التهمة هم اجتماع امر و نهی شد از باب کون در موضع تهمت و صلاة که نسبتشان عموم و خصوص من وجه می‌شد بنا به نظر ما صوم یوم عاشور هم از مصادیق اجتماع

امرونی بود از باب اینکه تشبیه به بنی‌امیه رضی الله عنهم مطرح بود با صوم که نسبتشان عموم و خصوص من وجه می‌شد؛ لذا چیزی که باقی می‌ماند صلاة در حمام بود اشکال صلاة در حمام هم این شد که اصلاً کراهت به صلاة نخورده، کراهت مال این بود که این تشخیص حمامی‌اش مکروه هست؛ لذا آن مثال‌ها مشکل پیدا کرد اصل بحث ما در اینکه نزاع اعم است از نهی تحریمی و نهی کراهتی درست است اما اینکه آیا مثالی داریم برای اینکه کراهت به ذات عبادت بخورد آن مثال‌ها خراب شد. دوتا را خود آخوند رحمته الله خراب کرد، سومی را هم استاد می‌گوید ما اشکال کردیم.

بعد استاد می‌فرماید ما آنجا یک مثال پیدا کردیم برای جایی که کراهت به ذات عبادت بخورد و آن مسئله کراهت اقتدای مسافر به حاضر بود. آنجا دوباره اشکال شد که آنجا هم مسئله عبادت نیست، تخصص نماز به خصوصیت اقتدای مسافر به حاضر متعلق نهی هست. می‌شود مثل صلاة در حمام یعنی حیث اینکه مربوط به اقتداء مسافر به حاضر است و الا اصل صلاة که مشکل ندارد و لذا آنجا هم عرض شد استاد هم اینجا می‌گویند اینجا مثل صلاة در حمام است.

استاد جواب می‌دهند، گفتیم در باب نماز جماعت دو عبادت وجود دارد: یکی اصل نماز که یک عبادت است یکی جماعت بودن آن که عبادت دیگری است. چون جماعت نیز نیاز به قصد قربت دارد و لذا اگر کسی جماعت را به نیت ریا انجام دهد جماعتش باطل است و چه بسا گفته می‌شود صحت نماز او هم محل اشکال است حالا اگر اینطوری باشد نهی متعلق به اقتداء حاضر به مسافر، نهی کراهتی متعلق به عبادت است یعنی جماعت و اقتدا هست که آنجا چون دو عبادت داریم، عبادت دوم ما که اقتدا و جماعت است متعلق نهی است، نهی کراهتی دارد.

حالا باید آنجا هم بحث کنیم، جایش هم در فقه هست فعلاً آنجا ما نکاتی داشتیم که بعداً اگر فرمایش استاد را خواستیم بررسی کنیم عرض می‌کنیم. علی‌ای حال حالا در مثال هستیم از مثال که بگذریم چه شما مثال را این قرار بدهید که استاد می‌فرماید، چه مثال را صلاة در حمام بدانید، چه مثال را خود اقتدا بدانید بنا بر اینکه یک عبادت بیشتر آنجا وجود نداشته باشد خود استاد هم می‌گویند به‌رحال کاری به مثال آن نداریم باید مسئله را به‌طور کلی بحث کنیم. آیا نهی کراهتی که به ذات عبادت بخورد عقلاً فساد می‌آورد یا نمی‌آورد؟ این فرمایش استاد را هم ادامه بدهیم چون جلسه آخر بحث فقه معاطات ماست ما این ایام درگیر فقه جهاد هستیم یک ذره جلسه با تأخیر شروع

می‌شود می‌خواهیم امروز بقیه بحث را بگذاریم که آن بحث را تمام بکنیم که فردا ادامه بدهیم با فراغ بهتری بحث‌های اصولی‌مان را بعد از فقه جهاد.

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

خارج اصول استاد عبدالکریم فرحانی دام‌ظله / 1401.04.07

جلسه صد و سی و دوم: ادامه بحث استاد فاضل رحمه‌الله در عبادات و دیدگاه ایشان در معاملات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با فرمایشات استاد بزرگوارمان حضرت آیت‌الله فاضل رحمه‌الله بود. ایشان جهت اول در مسئله نهی در عبادت را بیان فرمودند که نهی دلالت بر ارشاد به فساد عبادت می‌کند با آن مقدماتی که گفتند. جهت دوم این بود که آیا از جهت اقتضاء و ملازمه، بین حرمت و مبعوضیت ذاتی، ملازمه برقرار است؟ اختیار فرمودند که بله اینجا هم ملازمه برقرار است و مسئله همانطور که آقای آخوند رحمه‌الله فرمودند از باب اینکه نمی‌توانیم بین حرمت و مبعوضیت ذاتی و مقربیت جمع کنیم که ما هم اضافه کردیم. پس دعوا سر عنوان عبادت به معنای خاص نیست بلکه دعوا سر حیث مقربیت است و همین‌طور که فرمایش فرمودند نظر آخوند رحمه‌الله را تأیید فرمودند، باید تمرکز کنیم سر عنوان مقربیت و ملازمه بین حرمت و مقربیت را مطرح کنیم که مطرح فرمودند و نتیجه‌گیری کردند.

خلاصه بحث نهی تنزیهی از دیدگاه استاد فاضل رحمه الله

بحث بعدی را در ارتباط با نهی تنزیهی ارائه فرمودند که آیا نهی تنزیهی کراهتی دلالت بر فساد می‌کند یا نه؟ توضیحات مفصلی را قبلاً هم داده بودند، الان هم اشاره کردند که در مسئله مصداق نهی کراهتی و تنزیهی قبلاً در ذیل مسئله اجتماع امر و نهی و در ارتباط با اقسام نهی کراهتی رحمه الله، مطالب مفصلی گفته شد، آخوند رحمه الله سه قسم نهی کراهتی مطرح می‌کرد: «لاتصم یوم العاشور» و «صلاة در محام یا صلاة در قبرستان» که هر سه موردش از جهت اینکه واقعاً یک نهی مولوی کراهتی به ذات عبادت داشته باشیم، محل اشکال قرار گرفت، دیگر تکرار نمی‌کنیم مخصوصاً نهی در حمام که اگر کسی او را ارشاد به اقلیت ثواب بداند که دیگر نهی مولوی نیست، از بحث بیرون می‌رود و آن موقع نهی، ارشاد به اقلیت ثواب است، دیگر حیث نهی مولوی که زاجریت ضعیف در آن باشد و از آن کراهت دربیاید، نیست، نهی، ارشادی می‌شود. اگر بخواهد نهی مولوی کند، این نهی مولوی ربطی به ذات صلاة ندارد، تشخص حمامی صلاة یا تشخص قبرستانی صلاة یا تشخص مسجدی صلاة کاری به اصل صلاة ندارد. دعوا سر نهی است که به اصل صلاة بخورد.

بیان مصداق نهی کراهتی و حکم آن از دیدگاه استاد فاضل رحمه الله

بعد هم استاد تلاش کردند مصداقی را برای نهی کراهتی ارائه کنند که بحث این بود که خود اقتدا عبادت است، بعد اقتداء حاضر به مسافر یا مسافر به حاضر از مصادیق نهی کراهتی است. بعد هم فرمودند چه آن مصداق را بپذیرید، چه نپذیرید، چه اشکالات مصداقی و موردی را بگوییم که بحث‌های فقهی است، چه نگوییم اما از جهت بحث اصولی مسئله این است که آیا نهی کراهتی مثل نهی تحریمی است؟ یعنی همانطور که تحریم با فساد ملازمه دارد و حرمت ذاتی و مبعوضیت ذاتی با مقربیت جمع نمی‌شود - که خیلی واضح و آشکار است - آیا نهی کراهتی را هم باید ملازم با فساد بدانیم؟

اشکالات نهی تنزیهی در دلالت بر فساد

اشکالی که اینجا وجود دارد این است که از یک طرف نهی، نهی مولوی است و مبعوضیت ضعیف در آن هست و جمع بین مبعوضیت و صحت و مقربیت و ترتب اثر، جمع نمی‌شود، نمی‌توانیم بگوییم این عمل از یک طرف مبعوض است، از یک طرف مقرب است، این جمعش با حیث مقربیت جور در نمی‌آید. از یک طرف اشکال مهمی که اینجا وجود دارد، اشکال اذن در فعل است. بالاخره کراهت یعنی عملی که مبعوضیت شدید ندارد، مبعوضیتش مبعوضیت ضعیف است و مبعوضیت ضعیف معنایش این است که شارع مقدس اذن در فعل داده، اگر قرار است عملی مقربیت نداشته باشد، چطور می‌شود اذن در فعل در او وجود داشته باشد؟ لذا استاد بزرگوار ما فرمودند در نهی کراهتی واقعاً با مشکل مواجه هستیم. از یک طرف عبادت را مرجوح می‌دانیم و معنای مرجوحیت، مبعوضیت ضعیف است که شارع از این عمل خوشش نمی‌آید و عدمش را بهتر از وجودش می‌داند، هر چند مبعوضیت شدید نیست که حرمت در بیاید ولی بالاخره اصل مبعوضیت فی‌الجمله وجود دارد. چطور ممکن است از یک طرف مرجوح باشد و مبعوض فی‌الجمله باشد از یک طرف مقرب؟ در صورتی که ملاحظه کردیم بین مبعوضیت و مقربیت عقلاً نمی‌شود جمع کرد؛ لذا از یک طرف می‌بینیم مبعوضیت ولو فی‌الجمله با مقربیت عقلاً جور در نمی‌آید. بعد هم فرمودند از طرف دیگر معنای کراهت این است که این عمل گرچه مرجوح هست ولی مولا اذن در انجامش را داده. آیا می‌شود بگوییم مولا اذن در عمل فاسد داده؟ یعنی اگر اذن در عمل فاسد بدهد چه معنایی پیدا می‌کند؟ مولا بگوید من به تو اذن می‌دهم که عمل فاسد را و عبادت فاسد را انجام بدهی؟ این اذن در عمل فاسد عقلاتی است؟ به چه معناست؟

راه حل استاد فاضل رحمه‌الله برای حل اشکال نهی تنزیهی

بنابراین جمع‌بندی استاد ما آیت‌الله فاضل رحمه‌الله این می‌شود که بهترین راهی که به نظرمان می‌رسد این است که بین حکم تکلیفی و حکم وضعی فرق بگذاریم. یعنی بگوییم که حیثیت مبعوضیت ولو فی‌الجمله با فساد ملازمه دارد و عقلاً

نمی‌شود مبعوضیت را ولو فی الجملة با مقریبت جمع کرد؛ لذا از جهت حکم وضعی این عمل فاسد است، مقرب نیست و مسقط اداء و قضاء نیست این از جهت حکم وضعی.

اما اذن را به حکم تکلیفی برمی‌گردانیم یعنی می‌گوییم شارع مقدس از جهت تکلیفی فعل را مورد موضوع عقاب قرار نداده پس عقلائی شدن اذن به عدم ترتب عقاب برمی‌گردد و اینکه استحقاق عقوبتی بر فعل مکروه به خاطر اذن شارع بار نمی‌شود و ملازمه بین مبعوضیت فی الجملة و فساد هم به حیث حکم وضعی برمی‌گردد؛ لذا به تعبیر قشنگ ایشان در مورد حرام اگر «دعی الصلاة علی اقرائک» را داشته باشیم، آنجا هم عمل فاسد است به خاطر نهی تحریمی و هم فاعل معاقب واقع می‌شود به خاطر اینکه حرام است اما در نهی کراهتی عمل فاسد است ولی چون فعل حرامی انجام نشده استحقاق عقوبت بار نمی‌شود.

خلاصه نظر استاد فاضل رحمه‌الله در بحث عبادات

از نظر استاد ما حضرت آیت‌الله فاضل رحمه‌الله این پایان بحث عبادت می‌شود با همین جمع‌بندی که در عبادات از جهت دلالت دلیل لفظی شد، دلیل لفظی را ظاهر در ارشاد به فساد می‌دانیم لو خلی و طبعه مخصوصاً چون در عبادات اوامر و نواهی ارشادی هستند «صل مع الطهارة» ارشاد است، «لاتصل فی وبر ما لایؤکل لحمه» ارشاد است، ظاهرش ارشاد به فساد می‌شود، البته امکان تعلق نهی تحریمی و نهی تنزیهی یعنی مولوی به عبادت امکان دارد و اگر چنین نهی شکل گرفت و قرینه بر مولویت داشتیم که تحریم اینجا مولوی است یا کراهت مولوی است نه ارشادی، اگر قرینه‌ای بر مولویت داشتیم قطعاً ملازمه با فساد وجود دارد چرا؟ چون مبعوضیت ولو فی الجملة با مقریبت جور در نمی‌آید. آن موقع بازگشت اذن در کراهت هم به عدم ترتب عقاب است. این جمع‌بندی استاد ما در عبادات.

نظر استاد فاضل رحمه الله در بحث معاملات

اما در معاملات ایشان می‌فرماید در معاملات باز هم باید از دو جهت بحث کنیم، جهت لفظی و جهت عقلی که قبلاً هم اشاره شد. آخوند رحمه الله این دو جهت را ورود کرده، آخوند رحمه الله در معاملات دو جهت را وارد شده ما هم تبعاً به همان روال خودمان فرمایشات آخوند رحمه الله را ملاحظه می‌کنیم بعد هم فرمایشات استادمان که بعد برگردیم اگر نکته‌ای در فرمایشات استادشان باقی مانده بود به آن اشاره کنیم.

بحث‌های عقلی و لفظی مرحوم آخوند رحمه الله در معاملات

جناب آخوند رحمه الله همانطور که قبلاً اشاره کردیم در عبادات فقط جهت عقلی را بحث کرده بود که بحث‌هایش را گفتیم اما در معاملات آقای آخوند رحمه الله هر دو جهت را بحث می‌کند می‌فرماید: «المقام الثانی فی المعاملات» عبارت آخوند رحمه الله در کفایه هست «و نخبة القول (خلاصه‌اش این است که) ان النهی الدال علی حرمتها لا یقتضی الفساد لعدم ملازمة فیها لغة و لا عرفاً بین حرمتها و فسادها اصلاً كانت الحرمة متعلقة بنفس المعاملة بما هو فعل بالمباشرة او بمضمونها بما هو فعل بالتسبیب او بالتسبیب بها الیه و ان لم یکن السبب و لا المسبب بما هو فعل من الافعال بحرام»

در معامله هم آقای آخوند رحمه الله ملاحظه می‌کنید اول حیث ملازمه را مطرح کردند که آیا در معامله نهی ملازم با فساد هست یا نیست؟ حالا این را در عبارت آخوند رحمه الله توضیح می‌دهیم. بعد هم اشاره می‌کنند به «نعم لا یبعد دعوی ظهور النهی عن المعاملة فی الارشاد الی فسادها کما ان الامر بها ظاهراً فی الارشاد الی صحتها من دون دلالتة علی ایجابها و استحبابها کما لا یخفی» آقای آخوند رحمه الله ملاحظه می‌کنید قشنگ در معامله دو جهت را بیان کرده، آقای آخوند رحمه الله ابتدا جهت ملازمه را وارد می‌شود بعد هم جهت دلالت را وارد می‌شود. در جهت دلالت - اجمالاً تا بعداً تفصیل آن را عرض کنیم - می‌فرماید: «لا یبعد دعوی ظهور النهی عن المعاملة فی الارشاد الی فسادها»

ظاهر این است که نهی شارع در معاملات ارشادی است، ارشاد الی فساد می‌کند کما اینکه امرش ظاهر در ارشاد الی صحة است، نه اینکه در معامله امر ناظر باشد به استحباب معامله یا نهی ظاهر باشد در حرمت معامله یا امر بخواهد

ایجاب و وجوب معامله را برساند نه، ما اینجا امر شارع و نهی شارع را ظاهر در حکم تکلیفی نمی‌دانیم. در معاملات امر و نهی شارع را ظاهر در حکم ارشاد به فساد در نهی و ارشاد به صحت در معامله می‌دانیم آن مطلبی را که در عبادات استادمان هم بیان فرمودند، آخوند رحمه‌الله اینجا تبیین می‌کنند این از جهت حکم لفظی، از جهت حکم عقلی آخوند رحمه‌الله می‌فرماید «**نهی الدال علی حرمتها لا یقتضی الفساد**» اگر معامله‌ای حرام بود، حرمتش اقتضاء فساد نمی‌کند چرا؟ «**لعدم الملازمة لغةً و لا عرفاً بین حرمتها و فسادها اصلاً**» حالا با آن تفصیلاتی که عرض خواهم کرد.

پس خلاصه‌اش این است که از جهت دلالت دلیل لفظی، حرمت را دال بر این می‌دانیم که ارشاد به فساد می‌کند در معامله کما اینکه ایجاب را، وجوب را، امر را، ارشاد به صحت می‌دانیم. از جهت ملازمه نه، ملازمه‌ای بین حرمت معامله بیع وقت نداء و فساد نمی‌بینیم، ملازمه‌ای در کار نیست.

سه مقدمه استاد فاضل رحمه‌الله برای تبیین فرمایش مرحوم آخوند رحمه‌الله

استاد ما آیت‌الله فاضل رحمه‌الله گویی برای تبیین فرمایش آقای آخوند رحمه‌الله می‌خواهند سه مقدمه را بیان کنند که این سه مقدمه به یک معنا تبیین فرمایش آخوند رحمه‌الله است. حالا برای اینکه می‌خواهیم تکرار هم نشود از یک طرف عبارات آخوند رحمه‌الله را خوب بتوانیم استفاده کنیم و ایشان هم در دروس کفایه تقریباً از این مقدمات استفاده کردند من مقدمات استاد را عرض می‌کنم، با کمک مقدمات استاد، عبارت آخوند رحمه‌الله را توضیح می‌دهیم. ولی اجمال فرمایش آخوند رحمه‌الله را فهمیدیم که آخوند رحمه‌الله در دلالت دلیل لفظی، دلیل لفظی را ارشاد بر فساد می‌گیرد، از جهت ملازمه و حکم عقل، بین حرمت و فساد ملازمه‌ای قائل نیست.

استاد در این مرحله باز هم آن تذکر را می‌دهند که باید از جهت لفظی و از جهت عقلی مسئله را بررسی کنیم. بعد توضیح می‌دهند، می‌گویند روشن است که محل بحث ما جایی است که قرینه‌ای نداریم، ما یک نهی داریم «لاتبع ما لیس عندک» و قرینه خارجی که بیاید مولویت یا ارشادیت را بیان کند، قائم نشده، می‌خواهیم ببینیم عرف از این «لاتبع ما لیس عندک» چه استفاده‌ای می‌کند؟ چه استظهاری می‌کند؟ و عرض کردم ایشان تقریباً سه مطلب مهم اینجا دارند که باید این سه مطلب مهم را بررسی کنیم.

مطلب اول استاد فاضل رحمه الله

مطلب اولشان این است که می‌فرماید: در باب معاملات باید بدانیم معاملات جنبه امضائی دارند و شارع هیچ معامله‌ای را تأسیس نکرده، معاملات یک روابط عقلائیه هستند که شارع آنها را امضاء می‌کند، بعضی وقت‌ها، بعضی از افراد آنها را تخطئه می‌کند و رد می‌کند ولی کلاً کار شارع امضاء هست برخلاف عبادات که جنبه تأسیسی دارند، شارع تأسیس می‌کنند حالا خواه حقیقت شرعیه را قبول کنیم یعنی بگوییم الفاظ در زمان شارع حقیقتاً برای آن معنای جدید تأسیس شده یا نه قبول نکنیم و بگوییم در زمان شارع اینها با قرینه به کار می‌رفتند بعد در اثر کثرت استعمال حقیقت شدند در زمان متشرع ولی تأسیسی بودن این معنای عبادت مسلم است، شارع یک مرکبی را اختراع کرده به نام عبادت و عقل عقلاء به این نمی‌رسد که چنین اختراعی بکنند، بله چیزهایی مثل سجود، تسبیح و تقدیس که عبادیتشان ذاتی است را عقلاء می‌گویند اما ترکیب اینها و بوجود آمدن یک عبادتی مثل صلاه این کار شارع هست که اگر بخواهیم یک رکعت به آن اضافه کنیم اثر ندارد و اثر بر آن بار نمی‌شود این را عقلاء نمی‌فهمند، این را شارع باید تبیین کند، به عقلاء بگوییم، عقلاء می‌گویند نه شما هرچه رکعت اضافه کنید پرستش و تقدیس بیشتر می‌شود، حدیث «لاتعاد» می‌گوید نه کجا صلاه باطل می‌شود، کجا باطل نمی‌شود بنابراین عبادات امور اختراعی شارع هستند و شارع آنها را اختراع می‌کند و عقل عقلاء به اینها نمی‌رسد، تأسیسی هستند، معاملات بین مردم متداول بودند و شارع گاهی وقت‌ها جلوی بعضی از معاملات عقلائیه مثل ربا را که تا الان هم جاری است می‌گیرد و خواسته برای تحکیم نظم اجتماعی جلوی این معامله عقلائیه گرفته شود. یا بیع غرری را که نزد عقلاء مانعی ندارد، شارع جلوی آن را می‌گیرد؛ بنابراین کار شارع امضاء هست یا عدم امضاء آن رابطه عقلائی، تأسیس نمی‌کند. این نکته اول

مطلب دوم استاد فاضل رحمه الله

نکته دوم این است که در باب معاملات سه عنوان در طول یکدیگر داریم که در عبارت آخوند رحمه الله هم آمد بعداً می‌بینید که اینها هرکدام رتبتاً مقدم بر دیگری است و این سه مرتبه در عبادات نیست، این سه مرتبه یکی فعل مباشری است

و آن سببی است که در اختیار متعاملین است، مثلاً در بیع ایجاب و قبول سبب است یا اگر تعاطی خارجی را به جای ایجاب و قبول، قبول کردیم آنها سبب هستند. در ایقاعات آن ایجاب، سبب است، پس سبب یک فعل مباحی است که از متعاملین سر می‌زند.

در رتبه بعد بر این فعل مباحی اثری به نام تملیک و تملک بار می‌شود، نقل و انتقال، زوجیت، فراق، اینها آثار آن سبب هستند، «انکحت» و «قبلت النکاح» اثرش زوجیت است، «بعثک» و «اشتریت» یا «قبلت» اثرش تملیک و تملک است، «انت طالق» اثرش فراق است، «انت حر» اثرش رهایی این عبد است، پس آثاری به‌عنوان مسببات بر آن سبب که فعل مباحی است بار می‌شود؛ لذا مسبب به‌عنوان یک عمل باواسطه برای مکلف مطرح هست، آنچه مستقیماً با مکلف ارتباط دارد همان سبب است یعنی ایجاب و قبول؛ لذا استناد تملیک به بایع به‌عنوان یک فعل تسبیبی است، به این معنا که سببش در اختیار بایع هست ولی مسبب بر آن بار می‌شود و الا خودش مقذور مستقیم نیست، مقذور، مقذور باواسطه است.

عنوان سومی که در باب معامله مطرح هست، آثاری است که بر مسبب بار می‌شود. وقتی کسی مالک شد در آن تصرف می‌کند، میل می‌کند، می‌بخشد، آزاد می‌کند، مالک است دیگر. آن تصرفات آثاری هستند که بر مسبب بار می‌شوند یا کسی که عقد زوجیت بر او منعقد شد، استمتاع می‌کند. آثاری وجود دارد که این آثار بعد از مسبب بار می‌شوند. در نماز چی؟ نه در نماز این حرف‌ها را نداریم، نماز همین اعمالی هستند که مأمور به ما هست اینکه من بگویم اثری وجود دارد، آثاری وجود دارد آن آثار بر مسبب مترتب می‌شوند این مطرح نیست و این شکلی که در معاملات مطرح هست بار نمی‌شود.

مطلب سوم استاد فاضل رحمه‌الله

نکته سوم که در اثناء بحث استاد آمده ولی جا دارد که مستقل تذکر بدهیم این است که نمی‌خواهیم - این نکته را در باب عبادات هم گفتیم - بگویم تعلق نهی مولوی به معامله امکان ندارد، نه ما فعلاً بحثمان این نیست، ممکن است یک جایی، نهی مولوی از معامله داشته باشیم مثلاً بگویم بیع مصحف به کافر حرام است به حرمت مولوی آن سر

جایش. یا بگوییم بیع عبد مسلمان به کافر حرام است به حرمت مولوی، ما که الان بحث سر این نداریم، بحث ما الان در این است که اگر من باشم و دلیل معامله، من باشم با «لاتبع ما لیس عندک» چه اتفاقی می افتد؟ امکان نهی مولوی در معامله درست است، وجود دارد اما من هستم و یک «لاتبع ما لیس عندک»، اگر من باشم با «لاتبع ما لیس عندک» می خواهم اینطور بگوییم که چون در «لاتبع» حیث امضاء مطرح هست و حیث امضاء به واسطه اثر ترتب نهایی معامله هست، عقلاء دنبال این هستند که یک اثر نهایی بر معامله بار شود به گونه ای که حتی مسبب یعنی تملیک و تملک مقدمه آن اثر است. می خواهد در این خانه ساکن شود، می خواهد از همسرش استمتاع کند، آن اثر برایش نهایی است، سکونت و بهره برداری از ملکش، استمتاع از زوجه اش، آن اثر عقلائی مورد توقع عقلاست و الا اینکه من بگویم یک ایجابی و قبولی انجام شده برای اینکه مالک شود نه این برای عقلاء موضوعیت ندارد. اگر اینطور شد و ما با این نگاه مسئله را از جهت عقلائی، مبنا را ترتب آثار عقلائی دیدیم، فهم عقلاء از «لاتبع ما لیس عندک» این است که آن اثر بر او بار نمی شود و عدم ترتب اثر یعنی بطلان معامله؛ لذا همین جا دوباره برمی گردیم، تذکر می دهیم، امکان نهی مولوی در معامله وجود دارد از این جهت کسی نمی تواند اشکال کند که نهی مولوی در معامله می شود؟ بله می شود، الان بحث ما سر این نیست، بحث ما سر این است که با قطع نظر از امکان تحقق نهی مولوی، یک استظهار عرفی داریم از نهی در باب معاملات که استظهار عرفی از نهی در باب معاملات، عدم ترتب اثر عقلائی است بله اگر قرینه ای بر مولویت داشتیم آن مبناست چون امکان نفی مولوی را نفی نمی کنیم، رد نمی کنیم. این مقدمات بسیار خوبی است که استاد بزرگوار ما بیان فرمودند، ان شاء الله عبارات محقق خراسانی رحمته را در فضای این مقدمات یک تحلیلی می کنیم سر بخش اول بحث ما یعنی مسئله دلالت دلیل لفظی بر نهی در معامله تا ان شاء الله ادامه بحث.

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

خارج اصول استاد عبدالکریم فرحانی دام ظلّه / 1401.04.08

جلسه صد و سی و سوم: نظریه مرحوم آخوند^{رحمته} و استاد فاضل^{رحمته} در مسئله نهی بر فساد در معاملات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با فرمایشات محقق خراسانی، جناب آخوند^{رحمته} در مسئله دلالت نهی بر فساد در معاملات بود. همانطور که ملاحظه فرمودید آخوند^{رحمته} در عبادات نشان دادند ملازمه‌ای وجود دارد بین مبعوضیت این عمل و مقربیت او یعنی اگر عملی مبعوض مولاست امکان مقربیت در آن عمل وجود ندارد و عید هم نمی‌تواند قصد تقربیت کند، یعنی از دو جهت این عمل دچار مشکل است اولاً چون مبعوض است، مقرب نیست، عید هم در حال التفات نمی‌تواند قصد تقرب با عمل مبعوض انجام دهد؛ بنابراین عبادت فاسد است از جهت ملازمه.

بررسی ملازمه بین مبعوضیت و حرمت مولوی معامله

حالا سؤال این است آیا یک چنین ملازمه‌ای بین مبعوضیت و حرمت مولوی معامله و فساد وجود دارد یا وجود ندارد؟ همانطور که ملاحظه فرمودید در بیان خوب آیت‌الله فاضل^{رحمته} که خودش مقدمه خوبی می‌توانست برای تبیین فرمایش آخوند^{رحمته} باشد، نکات خوبی گفته شد یعنی سه مرحله بودن در باب معاملات، یکی حیث سبب، یکی حیث مسبب و یکی حیث اثری که بر مسبب بار می‌شود؛ بنابراین باید ببینیم با توجه به اینکه این سه مسئله در معاملات مطرح هست، می‌خواهم ملازمه یا عدم ملازمه را در کجا بحث کنم.

عدم پذیرش ملازمه توسط مرحوم آخوند رحمه الله

آقای آخوند رحمه الله هم در همین فضا در کفایه این جهات را از هم تفکیک می‌کند، ایشان می‌فرماید اجمال قول این است که ما ملازمه را قائل نیستیم و نمی‌توانیم بین حرمت ذاتی و فساد در معامله ملازمه‌ای قائل شویم، اما تفسیر این است که گاهی وقت‌ها حرمت ذاتی به خود سبب به‌عنوان فعل مباشری مکلف می‌خورد، گاهی وقت‌ها حرمت ذاتی به مسبب به‌عنوان فعل با واسطه مکلف می‌خورد و گاهی وقت‌ها حرمت ذاتی به تسبب است، نه به سبب و نه به مسبب.

مثال برای سبب، مسبب و تسبب

به سبب مثلاً اینکه خود تنطق به صیغه بعث و قبلت، اجرای صیغه - که سبب صیغه هست، توضیح این را جلسه قبل دادیم - اگر شارع خود این سبب را محرم کند، چرا محرم کرده؟ در وقت صلاة، بخاطر اینکه تنطق به این الفاظ صلاة را به هم می‌زند، نباید در وقت صلاة تنطق به بعث و اشتریت بشود، بیع حرمت ذاتی پیدا می‌کند چرا؟ چون موجب شکسته شدن نماز است و شکستن نماز هم حرمت ذاتی دارد. پس اگر مولا تنطق به این الفاظ را محرم کرد این یک فرض است.

گاهی وقت‌ها نه مولا نمی‌خواهد اجرای صیغه را محرم کند، می‌خواهد تملیک را محرم کند مثلاً اگر شارع مقدس بیع کتاب به کافر را حرام می‌کند، بیع کتاب به کافر یا بیع مسلمان به کافر، عبد مسلمانی را کسی به کافر بفروشد، تنطق حرام نیست، خود آن تملیک که مسبب از این صیغه و تنطق است آن محرم است و البته در جای خودش گفته شد که مسبب چون سببش مقدور است، مقدور خواهد بود و مقدوریت مسبب به واسطه مقدوریت سبب هیچ مشکلی ندارد از جهت تعلق تکلیف به مسبب، ما دچار مشکل نیستیم. اینجا سؤال این است که اگر خود تملیک محرم بود این چه حکمی پیدا می‌کند؟

فرض سوم که تسبب است این است که مثلاً مولا بگوید شما نباید این ملک زائد را از طریق ربا به دست بیاوری یعنی از نظر مولا این سبب یعنی بعث و اشتریت مشکل ندارد، ملک زائد هم مشکلی ندارد، مشکلی نبود شما ملک زائد را

از طریق هبه مثلاً به دست بیاوری اما اگر یک من گندم را تبدیل به دو من گندم کردی از طریق این بیع خاص، اینکه این بیع خاص را وسیله قرار دادی برای رسیدن به آن ملک، این غلط است مثال شرعی اشظهار است که اگر کسی بخواهد فراق را از طریق صیغه «ظهرک علی کظهر امی» درست کند، مولا آنجا با فراق مشکل ندارد، شما می‌توانی زن را از طریق صیغه درست طلاق بدهی اما اینکه بخواهی از این طریق به آن نتیجه و اثر بررسی این را شارع مبعوض می‌داند، تسبب پیش می‌آید.

عدم پذیرش ملازمه در هر سه قسم توسط مرحوم آخوند^{رحمه‌الله}

لذا جناب آخوند^{رحمه‌الله} سه فرض درست می‌کند، می‌فرماید ما وقتی در معاملات وارد می‌شویم باید بگوییم ملازمه‌ای نه لغتاً و نه عرفاً بین حرمت و فساد معامله وجود ندارد چه آنکه حرمت تعلق پیدا کند به نفس معامله بما هو فعل بالمباشرة که سبب باشد او بمضونها یا اینکه حرمت تعلق بگیرد به تملیک به اعتبار اینکه مسبب است یا حرمت تعلق بگیرد به مضمون معامله یعنی تسبب یعنی اینکه تو بخواهی آن اثر را از طریق این سبب بیاوری این خصوصیت این طریق به اصطلاح سببیت قائل شوی از این طریق برای آن اثر مورد اشکال مولاست.

«او بمضمونه بما هو فعل بالتسبب بها الیه» به اینکه بخواهی تسبب بکنی با این معامله ... آن اثر «و ان لم یکن السبب» اگرچه خود سبب مشکل ندارد، بعث و اشتریت مشکل ندارد «و لا المسبب» تملیک زائد هم اشکال ندارد، فراق هم اشکال ندارد «بما هو فعل من الافعال» نه سبب که فعل مباحثی است، نه مسبب که فعل بالواسطه است، اینجا مشکل ندارند، تسبب مشکل دارد.

حالا آخوند^{رحمه‌الله} می‌خواهد بفرماید در هر سه فرض ملازمه ندارم اما در فرض اول خیلی واضح هست مولا یک حرمت ذاتی برای بعث و اشتریت حال صلاة دارد، بعث و اشتریت حال صلاة حرمت ذاتی دارد چون سبب شکسته شدن نماز و بطلان صلاة است اما این سببیتش که مشکل ندارد، مبعوضیت اجرای صیغه ربطی به حیث سببیت صیغه برای ترتب اثرش ندارد، پس در فرض اول مشکلی نداریم که بخواهیم به خاطر آن فساد را درست کنیم.

در فرض دوم مولا نهی کرده از بیع کتاب به کافر، چه چیزی اینجا در واقع مشکل دارد؟ تملیک مشکل دارد اما اینکه این معامله تأثیر در تملیک داشته باشد مشکلی ندارد اینکه این الفاظ سبب تملیک هستند گرفتاری ندارد ولی خود تملیک محرم است کما اینکه اگر مسئله تسبب مطرح شود، تسبب هم همین طور مولا مشکلی ندارد که صیغه ظاهر فراق می آورد، اصلاً چون فراق می آورد تسبب محرم است، اگر تسبب نداشت که حرمتی بوجود نمی آمد به واسطه این اثرگذاری که دارد، مولا مشکل دارد کما اینکه مولا با خود فراق مشکلی ندارد، شما می توانستی فراق را از طریق انت طالق به دست بیاوری؛ لذا شما از این جهت گرفتار مشکل نیستی، فراق مشکل ندارد، تسبب چون اثرگذار است مبعوض مولاست؛ لذا جناب آخوند رحمه الله می فرماید که نه در جایی که فعل مباشری و تسبیبی و سببی، نه در جایی که فعل با واسطه و مسببی، نه در جایی که مضمون یعنی تسبب مورد بغض مولاست مشکلی نداریم، معامله اثر خودش را دارد چرا؟ چون در معامله حیث مقریبت نداریم برخلاف عبادت. اگر در معامله مثل عبادت با حیث مقریبت کار داشتیم و عبد هم باید قصد تقرب می کرد، دچار مشکل می شدیم اما در معامله چنین مشکلی را نداریم.

نظر مرحوم آخوند رحمه الله در بطلان معامله در صورتی که حرمت به اثر بخورد.

بعد آخوند رحمه الله می فرماید بله گاهی وقتها عبارت این است که «**ثمن العذرة سحت**» حرمت به آن اثر خورده، اگر گفت اکل که اکل ثمن سحت است معنایش این است که معامله باطل است، یعنی نمی توانی تصرف کنی، تعبیری که استاد می گفتند، چون ما اثر مترتب بر مسبب را می خواهیم، شارع می گوید اگر تصرف در این ثمن یا تصرف در این مبیع را مولا حرام کرد این حرمت ملازمه با فساد دارد که البته در این گونه موارد معمولاً ارشاد می شود، به تعبیر آخوند رحمه الله می فرماید: «**و انما یقتضی الفساد فیما اذا کان دالا علی حرمة ما لایکاد یحرم مع صحتها**»

اگر دلیل دلالت کرد بر حرمت آن چنان چیزی که «**لایکاد یحرم مع صحتها**» اگر معامله درست می بود، تصرف در ثمن مرحله اثر حاصله از مسبب است بود که گفتیم من یک سبب دارم، یک مسبب دارم، یک اثر حاصل دارم، من بیع را برای تصرف در ثمن انجام می دهم، می خواهم تملیک کنم که نوش جان کنم، می خواهم تملک کنم که نوش جان کنم

آن اثر. اگر دلیلی آمد آن اثر را محرم کرد، معلوم است که آن معامله صحیح نیست، گفت «ثمن العذرة سحت» شما نمی‌توانید در پول عذره تصرف کنید، اکل این ثمن سحت است.

پس اگر دلالت کرد بر حرمت آن اثری که «لایکاد یحرم» آن اثر حرام نیست «مع صحت العاملة مثل النهی عن اکل الثمن» مولا از اکل ثمن یا اکل مبیع نهی کرد «فی بیع او بیع شیء» گفت نمی‌توانی در ثمن تصرف کنی یعنی مرحله سوم آن اثری که بر مسبب بار می‌شود، بله اگر نتوانستید در این ثمن تصرف کنید بله آن موقع معلوم می‌شود که معامله باطل است؛ لذا حرمت ذاتی اگر به سبب بخورد، اگر به مسبب بخورد، اگر به تسبب بخورد ملازمه‌ای با بطلان ندارد، اما حرمت ذاتی اگر به آن اثری بخورد که می‌خواهد بر مسبب بار شود و آن را محرم کند معلوم است که معامله باطل است که معمولاً این‌گونه موارد ظاهر می‌شود در ارشاد به فساد، یعنی معلوم است که معنای این حرمت این است که معامله باطل است، تو تلاش نکن این را نمی‌توانی بفروشی چون می‌خواهی بفروشی که در ثمن آن تصرف کنی نمی‌توانی؛ لذا آخوند رحمه‌الله تعبیر می‌کند که بله این بخش.

بیان مرحوم آخوند رحمه‌الله در حیث دلالت لفظی در معاملات

بعد عرض کردم آقای آخوند رحمه‌الله در معاملات حیث دلالت دلیل لفظی را هم بحث می‌کند. تا الان سر ملازمه بحث می‌کردیم، بین حرمت ذاتی و فساد، الان آقای آخوند رحمه‌الله می‌خواهد ببرد سر دلالت دلیل لفظی و بفرماید که «نعم لایبعد دعوی صدور النهی عن المعاملة فی الارشاد الی فسادها کما ان الامر بها یکون ظاهراً فی الارشاد الی صحتها» اگر فرمود «أوفوا بالعقود» دستور داد به وفای به عقد، این عقد صحیح هست و ارشاد به صحت می‌کند، اگر از معامله‌ای نهی کرد، معنایش این است که آن معامله باطل است، ارشاد به فساد می‌کند.

بعد آقای آخوند رحمه‌الله می‌فرماید - البته چون در ذیل عبارات خودشان بحث می‌کنند، ما قبلاً گفته بودیم معامله تارةً مقابل عبادت است که دیگر مطلق هرچه که عبادت نباشد را معامله می‌گوییم، تارةً معامله را به معنای عقود و ایقاعات می‌گوییم - آخوند رحمه‌الله می‌گوید البته معلوم است این بحثی که الان در مورد معامله کردیم، معامله به معنای عقد و ایقاع هست که مولا می‌تواند سبب را، مسبب را، تسبب را، اثر حاصله را مورد نهی قرار دهد که توضیحات آن را دادیم، این

در عقد و ایقاع هست؛ لذا جناب آخوند رحمه الله جمع بندی می کند: «**فالمأول هو ملاحظة القرائن**» ما باید دنبال قرائن برویم، ببینیم قرینه چه می گوید، در هر مقامی ببینیم چه چیزی نهی شده، چه چیزی حرام شده، حرمت ذاتی است یا ارشاد الی الفساد است.

«**و مع عدمها**» اگر قرینه ای نداشتیم «**لامحیص عن الاخذ بما هو قضیة صیغة النهی**» اگر قرینه نداشتیم، باید حرمت ذاتی را از صیغه نهی اخذ کنیم و اگر سراغ حرمت ذاتی رفتیم «**و قد عرفت انها غیر مستطیع للفساد لا لغة و لا عرفاً**» این فرمایش جناب آخوند رحمه الله است که به اصطلاح معاملات را مفصلاً تعیین تکلیف فرمودند.

نظر استاد فاضل رحمه الله در معاملات ذیل نظر مرحوم آخوند رحمه الله

در همین فضا ملاحظه کردید استاد ما آیت الله فاضل رحمه الله آن دلالت در معاملات، آن مقدمه را بیان کردند بعد گفتند از آن مقدمه به دست می آید که در معاملات، اگر ما باشیم و معامله، قرینه ای هم دلالت نکند، دلالت بر ارشاد به فساد می کند، ارشاد به عدم ترتب اثر، ما باشیم و ظاهر که جلسه قبل در هر سه قسم این را بیان کردند و گفتند چون در معامله ما این سه حیث را داریم این گونه می شود.

اما معامله از جهت دلالت ملازمه و دلیل عقلی می گویند حق با آخوند رحمه الله است. انصافاً مسئله این است که ما نه در حرمت ذاتی سبب، نه در حرمت ذاتی مسبب، نه در تسبب هیچ ملازمه ای بین حرمت ذاتی و ترتب اثر نداریم، هیچ مشکل نداریم. در سبب که گفته شد مولا اجرای صیغه را حرام می کند به خاطر بطلان صلا، در مسبب گفته شد تملیک این کتاب به کافر را محرم می کند اما واقعاً مشکلی نداریم که این سبب، این تملیک را می آورد ولی تملیک محرم است. در ترتب آثار هم مشکلی نداریم و ملازمه ای وجود ندارد. کما اینکه در تسبب مشکل نداریم و گفته شد که اصلاً چون این صیغه اثرش فراق است، مبعوض است؛ لذا استاد ما آیت الله فاضل رحمه الله همان مسیر محقق خراسانی رحمه الله را طی می کنند و می فرمایند که بر اساس فرمایش آخوند رحمه الله اگر شما باشید و دلیل در حیث لفظی، ارشاد به فساد را داریم «**لاتبع ما لیس عندک**» یعنی معامله ارشاد می کند به عدم ترتب اثر که «**بیع ما لیس عندک**» اثر بر آن مترتب نمی شود لفظاً ولی در ملازمه دلیلی نداریم که سبب یا مسبب یا تسبب حرمت ذاتی شان فساد آور باشد، بعد اینجا یک کلامی را

شیخ اعظم رحمه الله دارند که استاد ما حضرت آقای فاضل رحمه الله تبعاً لاستادشان اشاره دارند که در جلسه آتی فرمایش شیخ رحمه الله را و نکات مربوط به تتمه فرمایش آخوند رحمه الله را بررسی خواهیم کرد.

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

خارج اصول استاد عبدالکریم فرحانی دام ظلّه / 1401.04.11

جلسه صد و سی و چهارم: تفصیل شیخ اعظم رحمه الله در سه نوع نهی در معامله و بیان امام رحمه الله در سببیت نوع سوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

مرور مباحث گذشته

بحث ما در ادامه بررسی فرمایشات آخوند رحمه الله بود که ملاحظه فرمودید ایشان در معاملات هم از جهت ظهور دلیل لفظی قائل شدند به اینکه دلیل لفظی «لاتبع ما لیس عندک» ظاهر در ارشاد به فساد معامله هست و از جهت دلیل عقلی و حیث ملازمه بیان فرمودند ما سه نوع نهی در معامله می توانیم داشته باشیم، نهی به سبب یعنی تلفظ صیغ انشاء که این نهی اگر در شرایطی تنطق و تلفظ این صیغ حرام بود، ملازمه ای ندارد با اینکه معامله فاسد باشد و اثر بر آن بار نشود کما اینکه اگر نهی مسبب داشتیم، اگر مولا نهی کرد که مصحف را به کافر نفروش این نهی از بیع مصحف به کافر، نهی از تنطق به صیغه نیست، نهی از این است که مالک کتاب خدا کافر باشد.

در اینجا هم آخوند رحمه الله فرمودند برای بطلان، ملازمه‌ای نداریم و دلیل برای بطلان وجود ندارد، فروختن عبد مسلمان به مشتری کافر یا کتاب خدا به مشتری کافر محرم است یعنی تملیک و تملک محرم است اما دلیلی وجود ندارد بر اینکه این حرمت مولوی، این تملیک و تملک که مبعوض شارع هست به معنای این باشد که معامله فاسد است و شرطی از شرائط معامله را فاقد است، کما اینکه آقای آخوند رحمه الله فرمودند اگر مسئله تسبب مطرح باشد، نه سبب مطرح باشد یعنی مولا نه با خود سبب مشکلی دارد و نه با مسبب بلکه مولا می‌خواهد بگوید از این طریق نمی‌شود مسبب را تعقیب کرد، از طریق این سبب، ما با این مسبب مشکل داریم همانطور که مثال زدند به ظهار، مولا با فراق مشکلی ندارد، بله هر زن و مردی می‌توانند طلاق بگیرند و از هم جدا شوند ولی مشکل مولا این است که بخواهم فراق را از طریق صیغه ظهار انجام بدهم، این مشکل دارد پس تسبب این سبب برای تحقق مسبب محل نهی مولاست، آخوند رحمه الله فرمودند با این هم مشکلی نداریم و سبب و مسبب ما محرم نیستند، تسبب هم ولو مبعوض شارع هست و محرم است و اگر کسی از طریق این سبب بخواهد با این مسبب کار کند کار حرام انجام داده، اما منافات با ترتب اثر ندارد.

عرض شد که اینها مورد تأیید بودند به علاوه اینکه آیت‌الله فاضل رحمه الله فرمودند اصلاً در قسم ثالث خود این تسبب دلالت بر تأثیر می‌کند، یعنی حرمت این تسبب معلوم می‌شود، این مقذور مکلف است و چون مقذور مکلف است مورد بغض و حرمت شارع هست. حالا قرار شد این را ذیل اشکال شیخ رحمه الله و نکته‌ای که در ادامه کلام شیخ رحمه الله آمده بررسی بکنیم که عرض خواهم کرد.

تفصیل شیخ اعظم رحمه الله در سه قسم سبب و مسبب و تسبب

اینجا به فرمایش شیخ اعظم رحمه الله رسیدیم، شیخ انصاری رحمه الله اینجا تفصیلی را قائل است یعنی در این سه قسم سبب و مسبب و تسبب جناب شیخ رحمه الله تفصیلی می‌خواهد قائل شود و آن تفصیل این است که می‌فرماید باید ببینیم سببیتی که در معاملات وجود دارد چه نوع سببیتی است؟ اگر سببیت شرعی است یعنی شارع خودش مثلاً بیع را سبب برای

نقل وانتقال قرار داده این یک فرض است، گاهی وقتها سببیت عقلی است، یعنی سببیتی در متن واقع وجود دارد، کاری به شارع ندارد و شارع به خاطر احاطه‌اش به همه واقعیات فقط به ما اطلاع می‌دهد و الا اصل سببیت، سببیت عقلی است.

فرض سببیت شرعی در تفصیل شیخ اعظم رحمه‌الله

بعد جناب شیخ رحمه‌الله می‌فرماید بنابراین اگر سببیت شرعی بود، یعنی شارع بما هو شارع سببیت را جعل کرده، در اینجا نمی‌توانیم بگوییم نهی دلالت بر فساد می‌کند نه، باید دلالت بر فساد کند چون معنای اینکه برای شارع بیع عبد مسلمان به مشتری کافر مبغوض است، این مبغوضیت، این مسبب با اینکه سببیت را شارع جعل کرده، جور در نمی‌آید. شارع چطور برای یک مفسده لازم الاجتناب و مبغوضی که واقعاً مورد بغض شارع هست سببی جعل می‌کند که او را بوجود بیاورد؟ فرض ما این است که سلطه کافر بر مسلمان نزد شارع مبغوضیت دارد، اگر واقعاً مبغوض است شارع باید با عدم جعل سببیت جلوی تحقق چنین سلطه‌ای را بگیرد؛ بنابراین نمی‌توانیم از یک طرف سببیت را شرعی بدانیم، از یک طرف مسبب را مبغوض شارع بدانیم، باید بگوییم صحت وجود دارد و این امکان ندارد.

فرض سببیت عقلی در تفصیل شیخ اعظم رحمه‌الله

بله اگر سببیت عقلی باشد و ربطی به شارع نداشته باشد، بلکه شارع اینجا کاشف است، جعل سببیت نکرده، اعتبار سببیت مال شارع نیست، اگر اینطور شد، آن موقع شارع بما هو شارع نمی‌تواند جلوی سببیت را بگیرد و به تعبیر ایشان اگر در مثل قضیه احراق نار برای حضرت ابراهیم علی نبیا و آله و علیہ السلام شارع جلوی سببیت نار را گرفت، شارع بما هو شارع نبود، شارع بما هو خالق و کائن بود یعنی کار تکوینی بود نه حیثیت تشریعی و شرع و اعتبارات شرعی؛ بنابراین شیخ اعظم رحمه‌الله می‌فرماید ما ناگزیریم بین سببیت‌های عقلی و بین سببیت شرعی تفصیلی قائل شویم، اگر در جایی سببیت شرعی بود و شارع بما هو شارع جعل سببیت کرده بود، مبغوض بودن مسبب نشان می‌دهد که سببیتی جعل

نشده و لذا اثری مترتب نمی‌شود و ملازمه وجود دارد اما اگر سببیت عقلی بود، درست است مبعوض بودن مسبب دلیل بر این نیست که سببیتی وجود ندارد چون مبعوضیت مسبب مربوط به شارع است، سببیت عقلی است و شارع بما هو شارع اینجا دخالتی نکرده این تفصیل شیخ اعظم رحمته.

بیان حضرت امام رحمته در بیان سببیت سوم

اینجا حضرت امام رحمته یک بیانی دارند، حالا آیت‌الله فاضل رحمته تحت تأثیر بیان امام رحمته یک جوابی می‌خواهند به شیخ رحمته بدهند، حالا فرمایش ایشان را ملاحظه کنید که بعد برگردیم این بحث را تمام کنیم و عبارات امام رحمته را در مقایسه با عبارات آیت‌الله فاضل رحمته بررسی کنیم. امام رحمته اجمالاً می‌فرماید که ما یک سببیت سومی داریم که نه شرعی است و نه عقلی، اگر به شمای شیخ رحمته نشان دادیم سببیت سومی وجود دارد که نه شرعی و نه عقلی است و به اصطلاح سببیت عقلائی است، عقلاء برای تمشیت امور زندگانی‌شان باید اعتباراتی را قائل شوند، یکی از اعتباراتی که قائل می‌شود جعل سببیت است عندالعقلاء و البته با توجه به آن بحثی که در ادراکات اعتباری داشتیم و نشان دادیم ملکیت و زوجیت امور اعتباری هستند؛ بنابراین نمی‌شود برای امر اعتباری سببیت عقلی درست کنم، نه اگر این امور اعتبارات هستند در مقابل حقایق، اسباب آنها هم باید اسبابی باشند مربوط به اعتبارات عقلائی؛ لذا این نکته را هم باید در نظر بگیریم که ما الی ماشاءالله مللی داریم، اعتقاد به خدای متعال جله عظمته ندارند اما روابط عقلائی آنجا وجود دارد، قبل از شرع هم وجود داشته، کما اینکه حیث اعتبار سببیت عقلی در جایی که مسبب امر اعتباری است، معقول نیست؛ بنابراین ناگزیریم بگوییم اکثر موارد مربوط به معاملات ما با سببیت‌های عقلائی کار داریم که شارع در مورد این سببیت‌های عقلائی نه مخترع است، جعل سببیت نکرده، نه حتی کاشف است بلکه کار شارع در اینجا امضاء کردن است، شارع در این روابط عقلائی که بین العقلاء مرسوم و متداول بوده، ملکیت بوده، اجاره بوده و خیلی روابط عقلائی دیگر، کار شارع اینجا این است که امضاء می‌کند، اکثر موارد بین العقلاء بما هم عقلاء را شارع مقدس تأیید کرده، بعضی مواقع هم قبول نمی‌کند مثل ربا، اگر ما در این فضا قرار گرفتیم به تعبیر حضرت امام رحمته، پس ما در معاملات نه لازم است که مسئله را برگردانیم به یک بحث عقلی محض، نه ممکن است که ما برگردانیم به یک بحث شرعی محض نخیر، ما

با امور عقلائیه کار داریم که عقلاء اعتبار می‌کنند، زندگی اجتماعی یک زندگی طبیعی است که خیلی‌ها در خیلی چیزها به هم محتاج‌اند و با اعتبار کردن این، مسائل عقلائی‌شان را حل می‌کنند، شارع هم در اکثر موارد امضاء کننده روابط عقلائی هست، بعضی جاها هم امضاء نمی‌کند.

وارد شدن اشکال نگاه شرعی بر نگاه امضائی

اگر این مقدمه بسیار خوبی را که امام رحمه‌الله می‌خواهند بیان کنند در نظر بگیریم، حالا تأثیرش بر جواب به شیخ رحمه‌الله چه خواهد شد چون بعضی‌ها ممکن است اینجا اشکال کنند بگویند چه اشکال دارد؟ ما امضائیش هم که بکنیم نتیجه نگاه به امضاء مثل نتیجه شرعی بودن است، چرا؟ چون ما آنجا گفتیم در موارد شرعی ملازمه وجود دارد یعنی شارع نمی‌تواند بگوید بیع مصحف یا بیع عبد مسلمان به کافر مبعوض من است ولی از آن طرف برایش سببی قرار بدهد که او را بوجود بیاورد. الان در این فرض هم که می‌گویید امضاء باز همین‌طور هست شارع چطور می‌خواهد از یک طرف مسئله را امضاء بکند؟ چیزی را که مبعوضش هست؟

پس این مقدمه که من علاوه بر حیث عقلی و حیث شرعی، حیث دیگری دارم به نام حیث عقلائی، در حیث شرعی شارع مخترع بود، در حیث عقلی شارع کاشف بود اما در حیث عقلائی شارع امضاء کننده هست، می‌خواهیم بگوئیم این تحلیل درست تأثیری روی اشکال شیخ رحمه‌الله ندارد، لقائل ان یقول به اینکه اشکال شیخ رحمه‌الله کماکان وارد است، من چه ملازمه را شرعی بدانم و سببیت شرعی درست کنم، چه ملازمه را عقلائی بدانم و کار شارع را امضاء بدانم سؤال این است چیزی را که مبعوض شارع است، شارع نباید امضاء کند کما اینکه چیزی که مبعوض شارع است شارع نمی‌تواند برایش جعل سبب کند، حالا باید ببینیم این تحلیل زیبای شیخ رحمه‌الله اینجا چه تأثیری بر این مسئله دارد؟

اشکال منقول از ابوحنیفه و شیبانی

در ذیلش هم یک نکته مهمی است که از ابوحنیفه و شیبانی نقل شده که در همین فضای عقلانی بودن آنها ممکن است یک مسئله‌ای را مطرح کنند که اصلاً نهی نه تنها دلالت بر فساد نمی‌کند بلکه دلالت بر صحت می‌کند که آخوند رحمه الله هم این را مطرح کرده و نهایتاً یک قسم چهارمی داریم که این قسم چهارم هم باید تعیین تکلیف شود، منتظریم که این مطلب را جمع‌بندی کنیم، آخوند رحمه الله می‌گفت نهی در معامله یا به سبب یا به مسبب یا به تسبب خورده یک قسم چهارمی هم داریم که قبلاً در مقدمه‌ای که آقای فاضل رحمه الله از حضرت امام رحمه الله نقل کردند با آن کار کردیم، وقتی است که شارع با اثر بخواهد کار کند، این فضای کار است که ملاحظه بکنید تا ادامه بررسی فرمایشات شیخ اعظم رحمه الله را پی بگیریم و این قسم چهارم را هم جمع‌بندی کنیم و برگردیم عبارات امام رحمه الله را با در مقایسه با عبارات حضرت آقای فاضل رحمه الله پیگیری کنیم.

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

خارج اصول استاد عبدالکریم فرحانی دام‌الله / 1401.04.12

جلسه صد و سی و پنجم: پاسخ امام رحمه الله به مشکل شیخ رحمه الله از زبان استاد فاضل رحمه الله و بررسی نظریه ابوحنیفه و شیبانی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با فرمایشات شیخ اعظم رحمه الله بود، عرض شد که جناب شیخ رحمه الله اعتقاد پیدا کردند که بین حرمت و بطلان و فساد ملازمه شرعی داریم در جایی که سببیت، سببیت شرعی باشد یعنی هر جا سببیت را شرعی دانستیم نمی‌توانیم بپذیریم که شارع مقدس اثر معامله مثل ملکیت را، مسبب را، مبعوض بداند اما سببیت شرعی قائل باشد؛ بنابراین چاره‌ای نداریم جز اینکه بگوییم شارع سببیت قائل نیست و وقتی سببیت قائل نبود خودبه‌خود معامله فاسد و باطل خواهد شد و لذا هر جا شارع بما هو شارع سببیتی جعل کرد، در اینجا نهی، دلالت بر فساد می‌کند، لذا اگر شارع بیع عبد مسلمان به مشتری کافر را حرام اعلام کرد می‌خواهد بفرماید این بیعت و اشتريت سببیت برای ملکیت ندارد، چون ملکیت عبد مسلمان برای مالک کافر مبعوض مولاست، مولا چنین سببیتی را قائل نیست.

بیان استاد فاضل رحمه الله در بحث امضاء عقلائی و بررسی حل مشکل شیخ اعظم رحمه الله

عرض کردیم استاد ما به تبع استادشان حضرت امام رحمه الله بیان می‌کنند که نه، ما می‌توانیم بگوییم علاوه بر دو فرض سببیت شرعی و سببیت عقلی که در کلام شیخ رحمه الله بود، سببیت سومی وجود دارد که بحث امضاء عقلائی است - که توضیحش را دادیم - در این فرض، شارع نه مخترع هست که سببیت بخواهد شرعی باشد، نه کاشف است که سببیت بخواهد عقلی باشد و کلام شارع کشف کند از یک سببیت واقعی عقلی بلکه شارع امضاء می‌کند، وقتی شارع امضاء کرد و مسئله امضاء مطرح بود باید ببینیم - با این فرض که فرض عقلائی ما هم هست چون عرض شد که اینها امور اعتباری هستند، مسئله سببیت عقلی معنا ندارد کما اینکه اینها امور عقلائی هستند که قبل از شرع مقدس هم وجود داشتند و لذا نمی‌شود گفت که اینها مخترعات شرعیه هستند و سببیت، سببیت شرعی است - در این فضا می‌توانیم مشکل شیخ رحمه الله را برطرف کنیم یا نه؟

توضیح اشکال بر امضائی بودن مبنا

عرض شد اینجا انقلتی وجود دارد و آن انقلت این است که لفاظی ان یقول به اینکه اگر مبنا را هم امضاء قرار بدهیم باز نتیجه‌ای که بر امضاء مترتب است همان نتیجه‌ای است که بر سببیت شرعی مترتب است یعنی قول شیخ رحمه‌الله ثابت می‌شود چرا؟ چون شارع نمی‌تواند معامله‌ای را امضاء کند که مسببش مبعوض است، اگر مسبب، مبعوض است یعنی ملکیت عبد مسلمان برای مشتری کافر مبعوض مولاست، شارع چطور چنین سببیتی را امضاء کرده؟

جواب امام رحمه‌الله به اشکال از زبان استاد فاضل رحمه‌الله

جواب این اشکال این است که امضاء شارع، امضاء تک‌تک موارد معاملات نیست که بخواهیم در این جهت فرض کنیم شارع تک‌تک اینها را امضاء کند نه، شارع یک مطلقات و عموماتی دارد که با این مطلقات و عمومات، معاملات عقلائییه را امضاء می‌کند، «احل الله البیع»، نزد عقلاء معامله‌ای است، بیع یک معامله عقلائی است، شارع با «احل الله البیع» این معامله عقلائی را امضاء کرده، در مقابل این اطلاق، مقیداتی وجود دارد، شارع یکبار صریحاً ارشاد می‌کند و می‌گوید «نهی النبی عن بیع الغرر» بیع غرری اثر ندارد، اگر شارع این صراحت را داشت مثل مواردی که گفتیم ارشاد به فساد است «لاتبع ما لیس عندک» اگر در این گونه موارد نهی دلالت می‌کرد و ارشاد بر عدم ترتب اثر بود، این می‌شود مقید آن اطلاق که شارع امضاء کرده اما در مانحن‌فیه سؤال این است که از یک طرف اطلاق «احل الله البیع» را داریم، از یک طرف یک حکم مولوی داریم که می‌خواهیم ببینیم اگر ما باشیم و این حکم مولوی، حرمت مولوی نه حکم ارشادی و عدم ترتب اثر، صرف این حرمت مولوی می‌تواند مقید باشد یا نه؟

جواب این است که نه، از صرف حرمت مولوی، تقیید در نمی‌آوریم؛ بنابراین اگرچه شارع بیع عبد مسلمان به مشتری کافر را مبعوض می‌دارد ولی نیامده صریحاً به عدم ترتب اثر ارشاد کند تا ما این حکم ارشادی را مقید اطلاق «احل الله البیع» قرار دهیم؛ بنابراین دلیلی می‌خواهم برای اینکه آن اطلاق را که شارع امضاء کرده، تقیید بزنم، تا وقتی دلیل صریح و روشنی بر تقیید وجود ندارد مجبورم آن اطلاق امضاء را مبنا قرار دهم و لذا ملاحظه می‌کنید اگر مسئله به

امضاء رفت و امضاء در چارچوب عمومات و اطلاعات شکل گرفت، آن موقع تقیید و تخصیص است که دلیل می خواهد و به همین دلیل است که فرض سوم یعنی فرض اینکه من سببیت را عقلانی بدانم و نقش شارع را امضاء بدانم و امضاء شارع را در چارچوب مطلقات و عمومات تصویر کنم، این سبب می شود که اشکال برطرف شود؛ لذا اگر من باشم و حرمت مولوی مسبب، دلیل بر تقیید ندارم، هیچ اشکال ندارد که این مسبب حرام مولوی باشد اما اثر بر سبب مترتب شود ولی واقعاً این ملکیت که حرام مولوی است بر آن سبب بار شود یعنی بر بعث و اشتریت، همانطور که در فرض اول گفتیم هیچ اشکال ندارد تنطق به این بعث و اشتریت حرام باشد ولی اثر بر آن مترتب شود، اینها در همین فضا است که می گوئیم یعنی یک رابطه امضائی برای معاملات عقلاییه از سوی شارع آمده و این معنایش این است که اثر مترتب است، البته نمی خواهیم بگوئیم شارع نمی توانست بطلان را اعلام کند، بلکه می خواهیم بگوئیم نکرده نه اینکه نمی تواند، می تواند ارشاد کند به عدم ترتب اثر، یا حالا در فرض چهارم که می رسیم شارع می تواند یک طوری - در فرض چهارم نه در فرض اول، دوم و سوم یعنی سبب مسبب و تسبب - حالا فرض چهارم را قبلاً داشتیم در مقدمه استاد از زبان استادشان امام رحمه الله که اشاره خواهیم کرد. شارع می تواند بگوید، ولی اینجا می خواهیم بگوئیم نگفته، دلیل بر اینکه شارع گفته باشد ما نداریم، این فرمایش امام رحمه الله البته با بیان استاد بزرگوارمان.

بررسی نقل قول مرحوم آخوند رحمه الله از زبان ابوحنیفه و شیبانی (دلالت نهی بر صحت)

اینجا یک بحث دیگری آخوند رحمه الله اضافه کرده که بحث مهم و مؤثری است و آن اینکه آخوند رحمه الله از زبان ابوحنیفه و شیبانی یک جمله ای را نقل کرده که نهی در معاملات نه تنها دلالت بر فساد می کند، بلکه دلالت بر صحت معامله می کند، اینجا باید این را بررسی کنیم. ما کلیت این حرف را قبول نداریم حالا در فرض چهارم می آید، کلیت این حرف درست نیست، خلاصه نمی توانیم بگوئیم خود نهی دلالت بر صحت معامله می کند، منتها مجبوریم مواردی از آن را قبول کنیم، یکی از موارد که باید از این مسئله قبول کرد همین مورد خودمان هست، یعنی تا حالا می خواستیم بگوئیم شارع نگفته، حالا می خواهیم بگوئیم با این نهی شارع گفته اصل است و آن اینکه شارع وقتی از مسبب نهی می کند یعنی

می‌گوید مالک شدن مشتری کافر از برای عبد مسلمان مبعوض من است، اگر این حرمت، حرمت مولوی و این ملکیت مبعوض شارع هست پس باید این عمل مقدور مکلف باشد، چون حکم تکلیفی به مقدور تعلق می‌گیرد، حالا اگر من فرض کردم یعنی این دیگر تقریباً مقابل حرف شیخ رحمته می‌شود، یعنی من اگر فرض کردم شارع مقدس نخواهد این اثر مترتب شود و سببیتی قائل نباشد و اثر قرار نباشد بر این بعت و اشتريت ملکیت بار شود چگونه می‌خواهد بگوید ملکیت مبعوض من است؟ ملکیت که تحقق پیدا نمی‌کند.

شیخ رحمته اینطور می‌فرمود، می‌گفت اگر این ملکیت مبعوض شارع هست باید سببیت قائل نشود، ما می‌گوییم برعکس چون ملکیت مبعوض شارع است، سببیت چون وجود دارد، ملکیت مبعوض است. یعنی اگر این عمل مقدور عبد نبود تعلق حرمت مولوی و مبعوضیت مولوی به او امکان نداشت؛ لذا اگر شارع مقدس گفت عبد مسلمان را به کافر نفروشید و مبعوض من این است که این ملکیت تحقق پیدا نکند پس معنایش این است که می‌تواند تحقق پیدا کند ولی نباید تحقق پیدا کند.

ملاحظه می‌کنید ما در اینجا نمی‌خواهیم بگوییم گفتن بعت و اشتريت مبعوض است نه، این فرض اول است؛ بلکه می‌خواهیم بگوییم سلطه ملکی یک مشتری کافر بر شخص مسلمان امکان ندارد، مبعوض است. وقتی مبعوض است آن موقع مقدور است ولی مبعوض است پس باید سببیت وجود داشته باشد. اگر قرار باشد این معامله باطل باشد و این سبب سببیتش را از دست بدهد و اثر بر آن مترتب نشود، مبعوضیت معنا پیدا نمی‌کند، عیب ندارد، باطل باشد ولی اگر باطل بود آن موقع نهی تحریمی و مبعوضیت مولوی به ملکیت نباید تعلق بگیرد؛ لذا این مصداق درستی است، می‌شود این را قبول کرد یعنی ما قبول می‌کنیم که این نهی مولوی نه تنها ملازمه با بطلان و فساد ندارد، بلکه دلیل صحت معامله هست، چون معامله صحیح هست و ملکیت بر آن بار می‌شود یعنی بعد از بعت و اشتريت واقعاً مشتری کافر مالک عبد مسلمان است، این عملی که این بایع انجام داده، مبعوض است، حرام مرتکب شده، کاری که می‌توانسته نکند کرده؛ بنابراین خیلی فاصله می‌گیریم.

ملاحظه فرمودید در فرض سوم هم همین‌طور بود، در فرض سوم که مسئله تسبب مطرح بود باز همین‌طور بود، اگر قرار است بر صیغه ظهار فراقی اتفاق نیفتد، حرمت مولوی این فراقی که از ناحیه صیغه ظهار می‌آید معنا نداشت؛ لذا

آنجا می‌گفتیم نه، سبب مبعوض است یعنی تنطبق به صیغه فراق، نه مسبب مبعوض است یعنی تحقق فراق نخیر، تسبب مبعوض است یعنی آن از طریق آن صیغه می‌شود این فراق را محقق کرد، معنای مبعوضیت، تحقق فراق از طریق این صیغه این است که این صیغه اثر می‌کند قبلاً هم این را گفتیم؛ بنابراین در اینجا به تعبیر قشنگ استادمان همانطور که در قسم دوم گفتیم این نهی نه تنها ملازم با فساد نیست، در قسم سوم که بحث تسبب است باز هم می‌خواهیم بگوییم که نه، دلیل بر صحت است، دلیل این نهی کاشف است از اینکه عمل منهی، مقدور مکلف است ولی مبعوض شارع است؛ لذا اگر کسیظهار کرد به هدف مفارقت می‌رسد، فراق تحقق پیدا می‌کند و آثارظهار مترتب است، در صورتی که اصلظهار مبعوض است، عمل حرام و مبعوض است و موجب استحقاق عقوبت است.

جمع‌بندی فرمایش آخوند رحمه‌الله با بیان استاد فاضل رحمه‌الله:

فرض اول: سبب مبعوض است، ملازمه با فساد ندارد.

فرض دوم: مسبب مبعوض است، ملازمه با فساد ندارد بلکه مبعوضیت مسبب دلیل صحت است، اشکال شیخ رحمه‌الله را هم جواب دادیم که بله جناب شیخ رحمه‌الله ما اینجا مشکل نداریم، یک رابطه عقلانیه امضائی است با همان توضیحاتی که دادیم.

فرض سوم: تسبب مبعوض است و خود مبعوضیت تسبب مثل فرض دوم دلالت بر صحت معامله می‌کند.

پس در سه فرض نهی از سبب، ملازمه منتفی است ولی دلالت بر صحت ندارد، فرض دوم ملازمه منتفی است، ملازمه بین حرمت و فساد وجود ندارد، نهی دلیل بر صحت است، فرض سوم ملازمه منتفی است، نهی دلیل بر صحت است. این فرمایشات آخوند رحمه‌الله.

در مقدمه‌ای که استاد بزرگوارم از زبان استادش حضرت امام رحمه‌الله بیان کرد یک فرض چهارمی هم مطرح می‌شود، اگر یادتان باشد ما گفتیم یک سبب داریم، یک مسبب داریم حالا یک تسبب را آخوند رحمه‌الله اضافه کرد در مقدمه آخوند رحمه‌الله، یک اثر مترتب بر ملکیت داریم. گفتیم آن که از نظر عقلاء هدف اصلی است، آن اثر است، اثر مترتب بر ملکیت هدف

اصلی عقلاست. عقلا هدفشان از ملکیت این است که در مال تصرف کنند و اگر عقلاء هدفشان از ملکیت تصرف است و دنبال این هستند که از این مال استفاده کنند، بخورند، بیاشامند، ببخشند، وقف کنند، در مالشان تصرف کنند. هدف از این زوجیت استمتاع هست، عقلاء هدفشان اینجا این است که آثاری بر مسبب بار شود و آن آثار هدف اصلی است، سؤال این است اگر نهی به چهارمی خورد یعنی به آن اثر خورد، اگر مولا نهی از ثمن عذره کرد، گفت ثمن این عذره ای که تو معامله می کنی این سحت است، حرام است، نمی توانی در آن تصرف کنی. اگر گفت این زوجیتی که با زن در عده محقق شده، اثر ندارد یعنی نمی توانی استمتاع کنی، نهی از آثاری کرد که بر ملکیت بار می شود، بر زوجیت بار می شود، اینجا باید بگوییم چه کار باید بکنیم؟ این فرض چهارم می شود که جناب شیخ اعظم رحمته در مکاسب این را دارد که شیخ رحمته می فرماید حرمت متعلق به اثر معامله ملازمه با فساد معامله هست و این قطعاً درست است، اینجا ملازمه وجود دارد و لذا گفتیم کلیت حرف شبیانی و ابوحنیفه غلط است، نمی توانیم در معاملات مطلقاً بگوییم نهی دلالت بر صحت دارد نخیر. پس فرضی داریم به این عنوان که نهی و حرمت مولوی نه به سبب خورده، نه به سبب خورده، نه به تسبب خورده، بلکه حرمت به اثر خورده، ثمن العذرة سحت، گفته ثمن عذره حرام است، یا استمتاع از زنی که در عده به عقد کسی درمی آید حرام است. اینجا بدون اینکه مسئله ارشاد به فساد مطرح باشد، خود این حرمت مولوی، آثار عقلاییه مسبب دلالت بر فساد معامله می کند. چرا؟ چون معنا دارد ثمن عذره در ملک مالکش وارد شده باشد اما نتواند در آن تصرف کند، اگر ثمن عذره در ملک مالک است، معامله کرده، ثمن عذره را فروخته که حالا در جمع بین ادله می گویند عذره نجسه هست، نه آن مدفوع پاکی است که کود طبیعی است. اگر این عذره نجسه ای که فروخته شد و ثمنش را بیع گرفت مالکش بود، چطور ممکن است مالکش باشد اما نتواند در آن تصرف کند؟ وقتی که تصرف در ثمن این عذره محرم است معنایش این است که مالک نشده، معامله باطل است. وقتی که این زن در عده را به عقد خودش درآورد معنایش این است که زوجیتی محقق نشده چرا؟ چون در آن مقدمه قشنگ گفته شد که اصلاً عقلاء هدف اصلی و نهائی شان از اعتبار ملکیت، اعتبار سببیت، اعتبار مسببیت آن آثار است، نمی شود فرض کرد آثار مترتب نشود، چنین اعتباری وجود داشته باشد، معاملات اموری هستند اعتباری و در امور اعتباری یگانه راه بررسی امر اعتباری لغویت است.

بنابراین عقل نمی‌پذیرد که شارع از طرفی معامله را صحیح بداند، از طرفی همه تصرفات را ممنوع بداند چون آن تصرفات هدف اصلی متعاملین از معامله هست، لغویت پیش می‌آید؛ بنابراین در قسم چهارم این درست است، در قسم چهارم ملازمه وجود دارد؛ ملازمه هم عقلی است، ملازمه عقلی وجود دارد و ما نمی‌توانیم جمع کنیم بین حرمت مولوی آثار مترتبه بر مسبب، ملکیت و زوجیت یک آثار دارند آنها حرمت مولوی داشته باشند و صحت معامله.

پس اگر در جایی شارع نهی از ترتب آثار بر زوجیت یا ملکیت کرد، این معنایش عدم تحقق زوجیت و ملکیت است و الا معنایش این است که من بگویم زوجیت دارم ولی اثر ندارد، می‌شود اعتبار لغو. ملکیت دارم، اثر ندارد می‌شود اعتبار لغو. پس جلوگیری از عدم تحقق آثار معنایش عدم صحت معامله و عدم آمدن مسبب است. قسم چهارم ملازمه دارد با فساد

این فروض ثبوتی ما، ما چهار فرض داشتیم غیر از ارشاد، ارشاد که سر جایش بود، آن حیث دلیل لفظی می‌شد ملازمه، حیث دلیل عقلی چهار فرض پیدا می‌کرد. فرض اول، نهی مولوی از سبب، فرض دوم نهی مولوی از مسبب، فرض سوم نهی مولوی از تسبب، فرض چهارم نهی مولوی از آثار.

ما در این فروض چهارگانه تکلیف ملازمه را هم معلوم کردیم، آن سه تا ملازمه نداشت، حرمت با فساد ملازمه نداشت، بلکه در دوتای آن یعنی در حرمت مولوی، مسبب و تسبب نه تنها ملازمه نبود بلکه دلیل بر صحت ملازمه بود، یعنی این فعل برای عبد مقدور بود. فرض چهارم ملازمه وجود داشت.

تعیین تکلیف عالم اثبات

حالا سؤال این است اگر من باشم و دلیل در عالم اثبات من باید دلیل را حمل بر کدام کنم؟ من هستم و یک نهی، نهی را به سبب بزنم؟ به مسبب بزنم؟ یا به آثار بزنم؟ استاد ما می‌فرماید بعید نیست باتوجه به اینکه هدف اصلی عقلاء - آن مقدمه مهم که از امام رحمه الله نقل کردند اینجا درمی‌آید - در معاملات ترتب آن آثار است و آنها مقصود اصلی از معامله هستند، نهی در معامله اگر دلیلی ندارم محمول بر حرمت آن آثار می‌شود و اگر آن نهی ظاهر

در حرمت آثار بود ملازمه با فساد پیدا می‌کند. بعید نیست با توجه به این نکته عقلائی، همین نکته‌ای که توضیح دادیم حالا این مسئله تنمهای دارد با بقیه عبارات مهم محقق خراسانی رحمه الله چون یک تلاشی هم شیخ رحمه الله کرده که این را در کلمات استادمان جمع‌بندی کنیم، بعد هم برویم کلمات استادشان حضرت امام رحمه الله را اینجا ملاحظه کنیم.

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

خارج اصول استاد عبدالکریم فرحانی دام‌الله / 1401.04.13

جلسه صد و سی و ششم: عبارت مرحوم آخوند رحمه الله و استاد فاضل رحمه الله در بیان ملازمه شرعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با فرمایشات محقق خراسانی رحمه الله و مرحوم شیخ اعظم رحمه الله بود و عرض کردیم که این بزرگواران در ذیل مسئله دلالت نهی بر فساد در معاملات، جمع‌بندی ای داشتند، شیخ رحمه الله تفصیلی داد که این تفصیل را استاد ما به تبع استادشان حضرت امام رحمه الله فرمودند و نشان دادند که نمی‌توانیم بین سببیت شرعی و سببیت عقلیه تفصیلی قائل شویم - با توضیحاتی که داده شد -.

اثبات ملازمه شرعی از دیدگاه شیخ اعظم رحمه الله

منتها شیخ اعظم رحمه الله بحث دیگری در ذیل مسئله دلالت نهی بر فساد، برای اثبات ملازمه شرعی دارند، نه اینکه بخواهند ملازمه را محدود به ملازمه عقلیه کنند چون ما بحثمان را به دو بخش تقسیم کردیم: بخش اول مسئله دلالت دلیل لفظی و ظاهر دلیل لفظی و بخش دوم بحث ملازمه عقلیه و استفاده از مسئله ملازمه عقلیه. کأن شیخ رحمه الله می‌خواهند بفرمایند یک راه دیگری داریم که قائل شویم به ملازمه شرعی و این بحث ملازمه شرعی را استناد کنند به ادله و روایات و لذا نتیجه بگیرند که ولو ملازمه عقلی بین حرمت و فساد نداریم و نمی‌شود مثلاً بین حرمت سبب یا حرمت مسبب و فساد معامله ملازمه‌ای قائل شد عقلاً، ولی می‌توانیم بگوییم چنین ملازمه‌ای در شرع وجود دارد و ملازمه شرعی درست کنیم. ملاحظه می‌کنید این تفصیل غیر از تفصیل قبل است، تفصیل قبل این بود که اگر سببیت عقلی باشد، ملازمه در کار نیست و اگر سببیت شرعی باشد، ملازمه در کار است، خود ملازمه عقلی در کار است به اصطلاح که ما رد کردیم، سببیت نه عقلی است و نه شرعی بلکه یک سببیت عقلائی وجود دارد، همان توضیحاتی که داده شد که شارع نه مخترع است نه کاشف است بلکه آن سببیت عقلائی را امضاء کرده با همان چارچوب.

اینجا اصلاً بحث آن نیست آنجا می‌خواست بگوید اگر سببیت شرعی باشد، ملازمه عقلی وجود دارد، اینجا شیخ رحمه الله می‌خواهد بفرماید نه، اصلاً یک ملازمه دیگری داریم به نام ملازمه شرعی و ملازمه شرعی غیر از ملازمه عقلی و غیر از دلالت دلیل لفظی است، ما می‌خواستیم مسئله فساد را یا از باب دلیل لفظی و ارشاد به فساد درست کنیم که گفتیم قابل درست کردن است، نهایتاً هم به آن فتوا دادیم، یا از باب مثلاً ملازمه که در قسم چهارم، ملازمه را قبول کردیم و گفتیم ظاهر دلیل هم، اگر ما باشیم و دلیل، می‌شود قسم چهارم و اگر قسم چهارم شد، ملازمه درست است که توضیحاتش را دادیم اما نه، الان می‌خواهیم بگوییم که یک راه دیگری وجود دارد که ملازمه را شرعی کنیم و با ملازمه شرعی کار کنیم و اگر با ملازمه شرعی کار کردیم مشکل حل می‌شود.

این مطلب را جناب شیخ رحمه الله بیان فرمودند و آخوند رحمه الله در عبارت کفایه به این نکته اشاره کردند. روال ما این است که عبارت آخوند رحمه الله را بخوانیم در این بخش که مشتمل بر نظریه شیخ رحمه الله و نقد نظریه شیخ رحمه الله است بعد هم آن را بررسی کنیم ببینیم این تکه به کجا می‌رسد بعد هم نکته پایانی که آخوند رحمه الله ذکر کرده و ما قبلاً یک بررسی

مختصری کردیم باید آن را کامل کنیم، آن نکته‌ای است که از ابوحنیفه و شیبانی نقل کرده که جلسه قبل هم به آن اشاره کردیم. عبارات آخوند رحمه‌الله و شیخ رحمه‌الله را در این مجموعه ملاحظه کنیم، بعد نظر استادمان را بگوییم که بعد برگردیم عبارات استادشان حضرت امام رحمه‌الله را مروری کنیم و این بحث تمام شود.

عبارت مرحوم آخوند رحمه‌الله در بیان ملازمه شرعی

آقای آخوند رحمه‌الله در کفایه در ذیل مقام ثانی فی المعاملات این را که بحث می‌کنند به اینجا می‌رسند «نعم ربما يتوهم استتباعها له شرعاً من جهة دلالة غير واحد من الاخبار عليه» این عبارتی است که الان عرض کردم، متوهم را هم نسبت دادند به شیخ اعظم رحمه‌الله که شیخ رحمه‌الله در مطرح یک چنین اعتقادی دارد که قائل شویم به ملازمه شرعی نه ملازمه عقلی.

این نعم استدراک از ذیل عبارت آخوند رحمه‌الله است، آخوند رحمه‌الله آنجا فرمود «و قد عرفت انها غير مستتبع للفساد لا لغة و لا عرفاً قد عرفت» که نهی مستتبع فساد نیست، نه لغتاً و نه عرفاً یعنی ملازمه‌ای در کار نیست و دلالت دلیل لفظی هم ندارد، مگر اینکه بحث ارشاد مطرح شود که بالا گفتند. نعم می‌خواهد استدراک کند که چرا خودمان را به لغت و عرف محدود کنیم، ما سراغ شرع برویم «نعم ربما يتوهم استتباعها له» اینکه من بگویم نهی مستتبع فساد است، اما شرعاً، چرا شرعاً چنین استتبعی وجود دارد؟ «من جهة دلالة غير واحد من الاخبار عليه منهما رواه في الكافي و الفقيه عن زرارة عن الباقر عليه‌السلام»

روایتی است که در کافی و فقیه نقل شده که زراره از امام باقر سلام‌الله‌علیه نقل می‌کند «سأله عن مملوك تزوج بغير اذن سيده فقال ذلك الي سيده» از امام عليه‌السلام سؤال می‌کنند اگر عبدی «تزوج بغير اذن سيده» بدون اذن مولا و مالکش ازدواج کند «فقال ذلك الي سيده» امام عليه‌السلام فرموده این فضولی است، این موکول به سیدش هست «ان شاء اجاز و ان شاء فرق بينهما» اگر خواست اجازه‌اش را می‌دهد، اگر هم نخواست، عقد را به هم می‌زند. در واقع این عقد، عقد فضولی است و این عبد و ما فی یده ملک لمولاه و این تصرف به غیر اذن مالک در ملکش هست، هرگونه تصرفی که به غیر اذن مالک در ملکی اتفاق بیفتد منوط به اذن مالک است.

«قلت اصلحك الله تعالى ان حکم بن عتیبه و ابراهیم بن نخعی و اصحابهما یقولان ان اصل النکاح فاسد و لایحل اجازه سید له» حکم بن عتیبه که از علمای اهل سنت است و ابراهیم بن نخعی و اصحاب این دو فقیه اهل سنت «یقولان ان اصل النکاح فاسد» می‌گویند نکاح فاسد است، اگر اصل نگاه فاسد باشد آن موقع اجازه سید جایز نیست، سید نمی‌تواند اجازه بدهد، با اجازه سید مشکل حل نمی‌شود «ان اصل النکاح فاسد و لایحل اجازه سید له فقال ابو جعفر علیه السلام انه لم یعص الله و انما عصی سیده فاذا اجازه فهو له جائز»

امام علی‌السلام فرمود «انه (این عبد) لم یعص الله انما عصی سیده» دعوا سر همین دو جمله هست «فاذا اجاز فهو له جائز» حالا استدلالی که شده سر ملازمه شرعی چیست؟ «حیث دل بظاهره» این روایت به ظاهرش دلالت می‌کند «ان النکاح لو کان مما حرمه الله علیه کان فاسدا» این نکاح اگر معصیت الهی بود، یعنی اگر مبعوض بود، فاسد است یعنی اگر عنوان یعص الله شکل بگیرد، هر جا یعص الله باشد، ملازمه با فساد دارد، عبارت امام علی‌السلام این است.

«انه لم یعص الله» او معصیت خدا نکرده «انما عصی سیده» معصیت سیدش را کرده «فاذا اجاز» اگر سید اجازه بدهد، مولایش اجازه بدهد، مالکش اجازه بدهد، «فهو له جائز» معنایش چیست؟ معنایش این است که اگر این نکاح کرده بود با زنی که در عده هست، این معصیت خدا را کرده، اگر نکاح محارم کرده بود این معصیت خدا کرده، اگر معصیت بود فاسد است، اما این نکاحی را انجام داده که خدا آن را جائز می‌داند، یک زنی که نه در عده بوده، نه جزء محارم بوده مثلاً، این را به عقد خودش در آورد؛ لذا در واقع اینجا معصیت الهی در اصل نکاح وجود ندارد، اگر وجود می‌داشت فاسد بود، شاهد این جمله هست «انه لم یعص الله انما عصی سیده» عبارت کفایه هم همین را می‌گوید «حیث دل بظاهره» این روایت به ظاهرش، دلالت می‌کند بر اینکه «ان النکاح لو کان مما حرمه الله تعالی» اگر این نکاح از مصادیق حرمه الله تعالی بود، یعنی معصیت بود، یعص الله در آن تحقق داشت «کان فاسدا» ولی چون یعص الله در آن تحقق ندارد فاسد نیست.

بیان معنای معصیت در روایت زراره رحمه الله از دیدگاه مرحوم آخوند رحمه الله و اشکال به

مرحوم شیخ رحمه الله

اینجا مشکلی که در این نگاه وجود دارد، ذیل انما عصی سیده هست، کلمه عصی و معصیت باید اینجا معنا شود، اگر کسی معصیت را به قرینه عصی الله در حرمت و تخلف از حرام الهی معنا کرد می شود همین حرفی که شیخ رحمه الله می فرماید، یا مثلاً دیگر از فقهاء اختیار می کنند که عصی الله یعنی اینکه مبعوض الهی شکل گرفته، جایی که حرمت الهی و حرمت مسلم است، مبعوض الهی شکل گرفته، اگر این باشد آن موقع بله همین می شود که آقایان نتیجه گرفتند، منتها آن موقع عصی سیده چه می شود؟ این را بعداً در بررسی عرض می کنم، شیخ رحمه الله سعی کرده این را یک طوری حل کند، حالا عبارت شیخ رحمه الله را می گوئیم، فعلاً عبارت کفایه را نهایی کنیم «**و لا یخفی**» آخوند رحمه الله می خواهد این را رد کند که «**ان الظاهر ان یکون المراد بالمعصية المنهية هاهنا**»

آخوند رحمه الله می خواهد بگوید این لم یعص الله، این معصیتی که اینجا نفی شده، منظور معصیت اصطلاحی نیست که حرمت با فساد ملازمه پیدا کند چرا؟ چون اگر معصیت اصطلاحی می بود، شما می خواستید ذیل را چه کار کنید؟ عصی سیده چطور است؟ عصی سیده، اینجا که معصیت نیست، اگر در مورد عصی سیده معصیت نباشد پس لم یعص الله هم معصیت نیست، در عصی سیده می خواهد بگوید همین که مولا اجازه نداده عصیان صادق است، کأن یک فهم عرفی داریم، این با سیدش مخالفت می کند، همین که اجازه نگرفته. نه اینکه واقعاً سیدش او را نهی کرده باشد و این باید نهی سید را مرتکب شده باشد، اینطور که نیست. اگر شما بخواهید لم یعص الله را اینطوری معنا کنید که معصیت الهی یعنی مخالفت با نهی الهی، پس عصی سیده را باید حمل کنید بر اینکه این مربوط به جایی است که سیدش او را از نکاح نهی کرده باشد و نهی سیدش را مخالفت کرده باشد، اینطور که نیست.

پس همین که او اجازه ندارد، معصیت است، معصیت عرفی است نه معصیت اصطلاحی. کأن شیخ رحمه الله صدر را قرینه ذیل قرار داده، حالا ببینیم شیخ رحمه الله می خواهد چه کار کند، آخوند رحمه الله ذیل را قرینه قرار می دهد، آخوند رحمه الله می فرماید: «**لا یخفی ان الظاهر ان یکون المراد بالمعصية المنهية هاهنا**» آن معصیتی که اینجا نهی شده این است که «**ان النکاح لیس مما لم یمض الله و لم یشرع**» این نکاح از آن نکاح هایی نیست که خدا قبول ندارد، آن را امضاء نکرده باشد و

تشریح نکرده باشد، خدای متعال بعضی نکاح‌ها را، مثلاً نکاح محارم را امضاء نکرده، جمع بین دو اخت را در شریعت ما امضاء نکرده، نکاح در عده را امضاء نکرده، این نکاح از آن نکاح‌هایی نیست که خدا آن را امضاء نکرده و تشریح نکرده که یقع فاسدا، منظور از انه لم یعص الله یعنی امضائی وجود ندارد، این نکاح از آن نکاح‌هایی نیست که در آن امضاء نباشد، امضاء هست تشریح شده، بعد آخوند^{رحمه} می‌فرماید اگر این باشد بله «و من المعلوم استتباع المعصیة بهذا المعنی للفساد»

بله آن موقع هرچه را که شارع امضاء نکرده باشد فاسد است «و من المعلوم استتباع المعصیة بهذا المعنی للفساد» یعنی جایی که امضاء خدای متعال در کار نیست، هر جا چنین امضائی نباشد، چنین تشریحی نباشد، شارع این سببیت را قبول ندارد، امضایش نکرده «للفساد كما لا یخفی» ان‌قلت: چطور ما به این معصیت بگوییم؟ «و لا بأس باطلاق المعصیة علی عمل» اشکالی ندارد، من به عملی که شارع امضایش نکند و اذن به آن ندهد، معصیت بگوییم چرا اشکال ندارد؟ چون در ذیلش این تعبیر به‌کاررفته «عصی سیده» «كما اطلق علیه به مجرد عدم اذن سید فیه انه معصیة» در مورد سید همین که سید اذن نداده، اینجا می‌گوید عصی سیده، سید که آنجا نهی نکرده بوده فقط اذن نداده بوده «و بالجمله لو لم یکن ظاهراً فی ذلک لما کان ظاهراً فی ما توهم»

نتیجه‌گیری دیدگاه مرحوم آخوند^{رحمه} در روایت

بالجمله این است که اگر این روایت ظهور در معصیت اصطلاحی نداشته باشد، ظهور در ملازمه شرعی ندارد، اگر توانستید معصیت را اصطلاحی کنید و ظهور در معصیت به آن بدهید بله آن موقع اینها چون ظهور در معصیت پیدا می‌کنند، ملازمه معصیت یعنی حرمت مولوی با فساد درست می‌شود، ملازمه شرعی می‌شود ولی ما زیر بار چنین ظهوری نمی‌رویم «و هکذا حال سائر الاخبار الوارد فی هذا الباب فراجع فتأمل»

دیدگاه استاد فاضل رحمه الله پیرامون عبارت مرحوم آخوند رحمه الله

اینجا آیت الله فاضل رحمه الله مطابق با همین روای که ما داریم، بیان شیخ اعظم رحمه الله را بیان کردند، همین جا در ذیل همین مطلب، همین روایت را هم می آورند که آخوند رحمه الله آورده، ایشان هم آورده، ایشان هم می فرماید: «و شیخ اعظم رحمه الله برای اثبات ملازمه شرعی بین حرمت و فساد می خواهد از روایات استفاده کند، شیخ رحمه الله می فرماید درست است که در سه قسم اول، ملازمه عقلی بین حرمت معامله و فساد آن وجود ندارد، سه قسم حرمت سبب، حرمت مسبب، حرمت تسبب ولی از بعضی از روایات استفاده می شود که حرمت معامله شرعاً و تعبداً ملازمه با فساد است، شیخ چند مقدمه ذکر کرده» ایشان کآن می خواهد با این توضیح از شیخ رحمه الله در مقابل اشکال آخوند دفاع کند، اشکال آخوند رحمه الله عسی سیده هست که عسی به معنای لم یاذن است، همین اطلاق معصیت بر عدم اذن کافی است برای آنکه من بگویم که دعوی حرمت و فساد نیست، دعوی عدم امضاء و عدم اذن است که قطعاً فساد می آورد، آقای فاضل رحمه الله می فرماید: «شیخ برای اثبات ملازمه شرعی چند مقدمه ذکر می کند، مقدمه اول عصیان مولا هر وقت تحقق پیدا کرد عصیان خدا هم تحقق پیدا می کند» چرا وقتی عصیان مولا تحقق پیدا می کند عصیان خدا تحقق می یابد؟ اطاعت مولا را واجب کرده، اگر کسی از مولا تخلف کند از خدا تخلف کرده، از دستور خدا تخلف کرده، پس عصیان مولا هر وقت محقق شد، عصیان خدای متعال هم تحقق دارد.

بعد استاد فاضل رحمه الله اینجا فرموده، براین اساس شیخ رحمه الله انصاری می فرمایند حرمت معامله گاهی به لحاظ ایجاد سبب است یعنی به لحاظ الفاظی که بدون واسطه از متعاقدین صادر می شود و گاهی به لحاظ مسبب است و به عبارت دیگر متعلق نهی گاهی ایجاد سبب است و گاهی ایجاد مسبب یعنی همان دو فرض اول و دوم، حالا شیخ رحمه الله تسبب را اینجا نفرموده، مقدمه دوم این است «العبد و ما فی یده ملک للمولی» عبد به تمام معنا ملک مولاست و اگر انسانی بدون اذن مولا بخواهد در این امر تصرف کند، این تصرف در مال غیر و بدون اذن او و حرام است و معصیت است.

شیخ رحمه الله می خواهد عسی ذیل را هم معصیت معنا کند، عسی سیده یعنی تصرف در ملک مولا بدون اذنش هست. خود عبد هم اگر بخواهد بدون اذن مولا در خودش تصرف کند، چنین تصرفی حرام است، عبد اگر بخواهد تنطق کند به قبلت بگوید قبلت، زنی است به او می گوید انکحتک و زوجتک نفسی، بگوید قبلت این قبلت گفتن تصرف در ملک

مولاست، پس ایجاد سبب نکاح یعنی قبلت گفتن برای عبد حرام است، عصیان است بر اساس همان مقدمه اول، عصیان مولاست، وقتی عصیان مولا شد، عصیان خدای متعال است. یعنی گفتن قبلت مقابل انکحت به عنوان فعل مباشری عبد این برای عبد حرام است «چون اگر چه عبد خودش حرف می زند ولی با توجه به اینکه خود او و تمام شئونش حتی تکلم او ملک مولاست اگر بخواهد بدون اذن مولا لفظی را تلفظ کند تصرف در مال غیر کرده بدون اذن او انجام داده» به همین جهت نمی تواند، عبدی که اگر بخواهد وکیل شود نمی تواند، باید از مولایش اجازه بگیرد اجرای صیغه برای غیر کند، باید اجازه بگیرد برای خودش، باید اجازه بگیرد، تصرف است. پس این هم مقدمه دوم شد.

بیان معنای معصیت از دیدگاه شیخ رحمه الله با بیان استاد فاضل رحمه الله

مقدمه اول می گفت عصیان مولا عصیان خدای متعال است، مقدمه دوم ثابت می کند که اینجا عصیان مولا واقع شده، چون تصرفی در ملک مولا بدون اذن مولا حرام است و این عصیان است، شیخ رحمه الله در مقدمه سوم می خواهد این مشکل را حل کند، چون اگر ما این دو مقدمه را قبول کنیم چطور امام فرموده لم یعص الله عصى سیده؟ یعنی عصى الله شیخ رحمه الله در مقدمه سوم می خواهد این مشکل را حل کند، می گوید درست است معصیت همه معصیت خدا می شود ولی تارة معصیت، معصیت بلا واسطه هست، تارة معصیت به واسطه معصیت مولاست، اگر عبدی بیاید و نکاح محرمی انجام دهد، این معصیت خدا را کرده مستقیماً، اما اگر عبدی نکاح محللی انجام دهد ولی بدون اذن مولا، این معصیت خداست از طریق معصیت سیدش، اگر اینطور شد آن موقع معنای روایت درست می شود، معنای روایت این است که امام علیه السلام چرا فرموده حرف حکم بن عتیبه و ابراهیم نخعی در یک صورت غلط است در یک صورت درست است؟ امام علیه السلام می خواهد بفرماید اگر این آقا مستقیماً عصیان خدا کند یعنی آنچه ابتداءً تحقق پیدا کرده، معصیت خدای متعال است، این نکاح باطل است، یعنی نکاح از آن نکاح هایی است که خدای متعال آن را قبول ندارد. اما اگر این نکاح از آن نکاح هایی باشد که معصیت مولا مستقیماً نیست، معصیت خدای متعال است از طریق معصیت مولا، نه دیگر این ملازمه با فساد ندارد، بلکه این مربوط می شود به اینکه نکاح فضولی است، مولا اجازه داد مشکل حل است؛ لذا شیخ رحمه الله می فرماید ما این گونه نتیجه می گیریم که این عبد چون بدون اذن مولا در خودش تصرف کرده و در مقابل

انحکات صادره از زوجه قبلت گفته در ملک مولا بدون اذن او تصرف کرده معصیت مولا را مرتکب شده و معصیت مولا اگرچه معصیت خدای متعال را به دنبال دارد ولی تأثیری در بطلان نکاح ندارد، بلکه نکاح عقد فضولی است که با اجازه مولا درست می‌شود.

لذا جناب شیخ رحمه‌الله آن مشکل را کأن حل کرده، شیخ رحمه‌الله می‌گوید معصیت همان معصیت اصطلاحی است، مخالفت با خدای متعال است، منتها مخالفت تارة مستقیم و بلاواسطه هست، می‌شود یعص الله تارة مخالفت از طریق مخالفت با مولاست، عصى سیده عصیان همان مخالفت با خدای متعال است، ملازمه در جایی هست که معصية الله مستقیم صورت بگیرد و ملازمه شرعی بین نکاح و چیز برقرار است.

عبارت استاد فاضل رحمه‌الله در بیان مطلب مرحوم آخوند رحمه‌الله

بعد استاد ما آقای فاضل رحمه‌الله همین فرمایش آخوند رحمه‌الله را هم می‌گوید «آخوند رحمه‌الله می‌فرماید معصیت در انه لم یعص الله معصیت اصطلاحی و مخالفت حکم تحریمی نیست (همان توضیحاتی که دادیم) بلکه معنایش این است که این عبد نکاح کرده و نکاح چیزی است که خدا جل جلاله آن را امضاء کرده، این عبد عملی را که خدا جل جلاله امضاء نکرده باشد، انجام نداده بلکه او تزویج کرده و تزویج هم معامله‌ای است که مورد امضاء شارع است و معصیت در انما عصى سیده نیز به این معنا نیست که مولا قبلاً عبد را از تزویج نهی کرده باشد که معصیت اصطلاحی شود بلکه این خودش قرینه هست برای آن معنایی که ما می‌گوییم؛ لذا آخوند رحمه‌الله می‌فرماید که انما عصى سیده مؤید آن معنایی است که ما در مورد جمله انه لم یعص الله مطرح کردیم، بدون اذن مولا تزویج کرده، انه لم یعص الله یعنی همکاری انجام داده که خدا اجازه داده، پس در مورد خدای متعال با اجازه خدا کار کرده، در مورد سیدش بدون اجازه سید کار کرده» و لذا توضیحات آخوند رحمه‌الله را بیان می‌کنند بعد می‌فرمایند حالا ما باید قضاوت کنیم بالاخره از انه لم یعص الله استفاده کنیم ظاهر معصیت را اخذ کنیم؟ عصى سیده را هم به معصیت حمل کنیم؟ تفصیل بین بی‌واسطه و باواسطه بدهیم که شیخ اعظم رحمه‌الله خواسته حل کند و ملازمه شرعی درست شود؟ یا از عصى سیده قرینه قرار بدهیم، عصى سیده را در عدم اذن و بگوئیم عصى سیده معنایش این نیست که نهی در کار است، شیخ رحمه‌الله هم البته گفته لازم نیست نهی در کار باشد،

عصیان است به خاطر تصرف در ملک غیر بدون اذن او منتها عصیان با واسطه است. این فرمایش شیخ رحمه الله و آخوند رحمه الله و بیانات توضیح آقای فاضل رحمه الله تا ادامه بحث و ارزیابی این فرمایشات. به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

خارج اصول استاد عبدالکریم فرحانی دام‌الله / 1401.04.14

جلسه صد و سی و هفتم: تحقیق استاد فاضل رحمه الله درباره روایت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با مسئله دلالت نهی بر فساد رسید به روایاتی که اختلاف بین شیخ رحمه الله و آخوند رحمه الله در مورد آنها تبیین شد، گفتیم روایاتی داریم که شیخ انصاری رحمه الله آن روایات را دلیل بر اثبات ملازمه شرعی بین حرمت و فساد قرار داده، یعنی شیخ رحمه الله استفاده کرده که اگر عصیان جل و اعلى الله تحقق پیدا کند، فساد وجود دارد و اگر عصیان جل و اعلى الله تحقق پیدا نکند و فقط عصیان مولا و سید تحقق پیدا کند ولو اینکه آن عصیان مولا و سید، عصیان الهی است ولی عصیان با واسطه هست، عصیان مستند به عصیان سید است اما اگر عصیان بی واسطه‌ای داشتیم که عصیان خدای متعال بود از باب اینکه مثلاً نکاح محارمی اتفاق افتاده بود، این ملازمه با فساد دارد.

جناب آخوند رحمه الله این را به قرینه عصیان سید، حمل بر اجازه کرد، فرمود که عسی سیده عصیان اصطلاحی نیست، عسی سیده یعنی اینکه کاری را انجام می‌دهد که در آن اجازه وجود ندارد و وقتی در این کار اجازه‌ای وجود ندارد به این عدم اجازه تعبیر به عصیان شده و اگر معنای عصیان، عدم اجازه باشد، عدم امضاء باشد، عسی جل و اعلى الله هم معنایش

همین است که چون خدای متعال امضاء نکرده، باطل است، این صددرصد همین طور هست، خلاصه بین دو معنا که یکی را شیخ رحمه الله اختیار می‌کرد به خاطر تمرکز بر مسئله عصیان و ظهور عصیان در حرمت و یکی را جناب آخوند رحمه الله اختیار می‌کرد به خاطر اینکه مسئله عصیان سید ظاهر در حرمت نیست بلکه ظاهر در امضاست، باید قضاوت کنیم که بالاخره کدام معنا درست است اولاً و ثانیاً آیا بالاخره ملازمه شرعی وجود دارد یا وجود ندارد؟

بیان معنای روایت از دیدگاه استاد فاضل رحمه الله

استاد بزرگوارمان آیت‌الله فاضل رحمه الله بعد از اینکه بیان آخوند رحمه الله را و بیان شیخ رحمه الله را نقل فرمودند می‌خواهند درباره این مسئله تحقیقی در دو مرحله ارائه کنند: اولاً معنای روایت و اینکه بالاخره ببینیم کدام معنا را باید اختیار کنیم؟ ثانیاً مدعای شیخ رحمه الله که آیا ملازمه شرعی بین حرمت مولوی و فساد وجود دارد یا وجود ندارد؟

آیت‌الله فاضل رحمه الله در مقام اول یعنی معنای روایت می‌فرماید که به نظر ما معنای سومی درست می‌آید و این معنای سوم را که می‌خواهیم برای روایت ارائه کنیم نیاز به دو مقدمه دارد و اگر این دو مقدمه ملاحظه شود معنای سوم حاکم خواهد شد و به نظر ما یعنی به نظر استاد بزرگوارمان آیت‌الله فاضل رحمه الله معنای سوم درست‌تر است.

مقدمه اول استاد فاضل رحمه الله در بیان معنای روایت

نکته اول که ایشان به عنوان مقدمه بیان می‌کنند این است که هدف زراره رحمه الله از سؤال چیست؟ آیا هدف زراره این است که زراره رحمه الله سؤال می‌کند «المملوک تزوج به غیر اذن سیده» زراره رحمه الله با این سؤال دنبال چیست؟ چه چیزی برای زراره رحمه الله مبهم بوده که او را وادار کرده این سؤال را بکند؟ و آن این است که ایشان می‌فرماید به نظر ما این نبوده که زراره رحمه الله مسئله را نداند که تزوج عبد به غیر اذن مولایش صحیح نیست یا زراره رحمه الله در ذهنش این باشد که آیا گفتن قبلت توسط عبد تصرف در مال مولای بدون اذن است و او حرام است یا نه؟ چون عبارت شیخ رحمه الله

این بود، شیخ رحمه الله می خواست اینطور بگوید که گفتن قبلت تصرف در مال مولاست و لذا حرام است و عصیان سید ناظر به این است، عصیان سید یعنی تصرف در مال غیر به غیر اذن و این حرام است، واقعاً در ذهن زراره این بوده؟ بعد استادمان می فرماید اصلاً دلالتی در روایت بر این هست که قبلت را خود عبد می گوید، اصلاً ممکن است و کیلی وجود داشته باشد و قبلت بگوید، خلاصه ببینید یعنی در درجه اول این اشکال مهم به تحلیل شیخ اعظم رحمه الله به عنوان مقدمه اول و نکته اول وارد است، به تعبیر قشنگ استادمان - که حالا درصدد تبیین فرمایشات استادشان حضرت امام رحمه الله هستند - وقتی این سؤال را مطرح می کنیم، اصلاً چنین معنایی به ذهن ما نمی آید که زراره رحمه الله بخواهد از امام علیه السلام سؤال کند آیا اگر عبد دون اذن مولا نکاح کند، گفتن قبلت توسط او تصرف در مال مولا بدون اذن مولا و حرام است؟ واقعاً دنبال این بوده که این قبلت گفتن تصرف حرام است یا حلال است؟ علاوه بر اینکه در روایت دلالتی بر این معنا نیست که مجری صیغه عقد خود عبد باشد حتی من مسئله را جلوتر بردم اصل اینکه ازدواج بدون اذن مولا این محل سؤال است؟ نه حتی گفتن قبلت یا نه، زراره رحمه الله احساس کرده ازدواج مستلزم اموری است مثل تشکیل خانواده، صرف وقت عبد و امثال اینها بعد سؤال کرده آیا عبد می تواند بدون اذن مولا اقدام به چنین کاری کند؟ که قاعدتاً بخشی از وقت عبد را می گیرد، اگر محل بحث این است، یعنی فضای سؤال را این قرار می دهم، فضای سؤال را درباره گفتن قبلت و تصرف در مال یا حتی اصل ازدواج بدون اذن قرار نمی دهم بلکه این ازدواج لوازمی دارد که آن لوازم محل سؤال هستند این نکته اول.

نکته دوم استاد فاضل رحمه الله در بیان معنای روایت

ما در جمله «انه لم يعص الله و انما عصی سیده» می شود واقعاً کلمه عصیان را از فضای حکم تکلیفی خارج کنیم و آن را به احکام وضعیه برگردانیم و بگوییم معنایش این است که عملی انجام داده که در آن امضاء نیست یا انصافاً همانطوری که ما به شیخ اعظم رحمه الله اشکال کردیم که شما فضای مسئله را بردی به یک چیزی که اصلاً به ذهن ما نمی آید، قرینه ای هم در روایت ندارد، در ذهن زراره هم نبوده، به آقای آخوند رحمه الله هم باید اشکال کنیم، بگوییم شما حمل کردن کلمه عصیان بر یک حکم وضعی، مسئله امضاء و اجازه و عدم امضاء و اجازه خیلی خلاف ظاهر است.

کلمه عصیان ارتباط با حکم تکلیفی دارد، اگر کسی شرب خمر کرده، عصیان می‌کند اما اگر کسی بیع غرری باطل انجام داده این عصیان نکرده، البته نفس بیع غرری باطل عصیان نیست قبل از اینکه بخواهد تصرفی در مبیع یا ثمن اتفاق بیفتد، پس نمی‌توانیم حیث حکم امضائی را شارع مقدس بیع غرری را امضاء نکرده صدور بیع غرری عصیان نیست، نمی‌شود به او گفت اینجا عصیان است، عصى الله مثلاً به خاطر اینکه کار امضاء نشده، انجام داده اما عصیان برای جایی است که من حکم تکلیفی دارم، نهی تکلیفی دارم و آن نهی مخالفت می‌شود.

بیان معنای روایت با توجه به دو نکته مذکور

باتوجه به این دو نکته که هم ما می‌خواهیم بگوییم تحلیل شیخ رحمته محل اشکال است و هم می‌خواهیم بگوییم تحلیل آخوند رحمته محل اشکال است، آن موقع سؤال می‌شود پس روایت را چطور معنا کنیم؟ استاد ما می‌فرماید برای جمع بین دو نکته فوق یعنی مراد زراره رحمته از سؤال و معنای ظاهر عصیان چه باید بگوییم؟ استاد می‌فرماید زراره رحمته سؤال می‌کند عبدی بدون اذن مولا تزویج کرد آیا این ازدواج صحیح هست یا باطل است؟ امام رحمته می‌فرماید این نکاح فضولی است که اگر نکاح فضولی مورد اجازه بعدی واقع شود صحیح هست اما اگر مورد اجازه واقع نشود باطل است این ظاهر روایت، سؤال و جواب زراره رحمته بحث نکاح فضولی.

زراره رحمته بعد سؤال می‌کند که فقهاء اهل سنت که گفته شد اینها معتقدند که این نکاح از اصل فاسد بوده و اجازه بعدی هم نمی‌تواند آن را تصحیح کند، امام علیه السلام فرموده نه این فتوا غلط است زیرا «انه لم یعص الله و انما عصى سیده» ما یعص الله را باید چطور معنا کنیم؟ استاد می‌فرماید به نظر ما اینجا تزویج به معنای مسببی مورد بحث است برخلاف شیخ رحمته که تزویج را به معنای سببی یعنی تنطق به قبلت مطرح کرد، تنطق در روایت قرینه ندارد، تزویج اگر به معنای مسببی مطرح باشد یعنی خود تحقق علقه زوجیت، آن تزویج به معنای مسببی چون تحقق پیدا کرده معصیت عرفی مولا محقق شده.

خلاصه‌اش این است، نگاه این است که ما می‌خواهیم بگوییم هر جا بدون اذن مولا و بدون اجازه مولا یک چنین علقه‌ای محقق شد معصیت مولا محقق است، منتها معصیت، معصیت عرفی است. عرف انجام چنین کاری یعنی تزویج

را، نه تنطق را، تنطق در روایت قرینه ندارد، معصیت مولا تلقی می‌کند، عرف می‌گوید هرگاه معصیت مولا محقق شود معنایش این است که تو بدون اجازه مولا تزویجی انجام می‌دهی، علقه زوجیتی را محقق می‌کنی، معنایش هم این نیست که مولا قبلاً تو را نهی کرده باشد، تو بخواهی با نهی مولا مخالفت کنی نخیر، آن‌طور که آخوند رحمته به رخ شیخ رحمته می‌کشید، نه لازم نیست چنین نهی وجود داشته باشد، معصیت به همان معنای مخالفت با مولاست و مخالفت با مولا عرفاً محقق است با تحقق علقه زوجیت، عرفاً محقق است؛ لذا اگر عبدی بدون اجازه و اطلاع مولا اقدام به این امر خطیر یعنی تزویج کند و مولا را به حساب نیاورد، معصیت مولا را عرفاً مرتکب شده و به دنبال معصیت مولا حرمت بوجود می‌آید و اگر کسی معصیت مولا را کرد، مستحق عقابت است چون عنوان معصیت ملازم با حرمت است؛ بنابراین در مرحله اول خلافاً لشیخ اعظم رحمته به خاطر آن مقدمه اولی که گفته شد ما تزویج را به معنای مسببی می‌گیریم نه به معنای سببی و تنطق به صیغه مثلاً قبلت چون گفتیم قرینه در آن نیست به ذهن کسی هم این‌طور نمی‌آید، معصیت را معصیت واقعی می‌دانیم ولی عرفی و این معصیت عرفی ملازم با حرمت و استحقاق عقوبت است خلافاً لآخوند رحمته به خاطر مقدمه دوم که ما نمی‌توانیم عسی سیده را به معنای حکم وضعی بگیریم، نخیر معصیت است، حرمت است، استحقاق عقوبت است ولی معصیت عرفی این است که عرف می‌گوید در یک چنین مسئله مهمی تو به مولا بی‌اعتنایی کردی، معصیت مولایت را مرتکب شدی.

اما در مورد معصیت خدای متعال مطلب روشن است، شما معصیت خدا را مرتکب نشدی چون در قوانین الهی چنین معصیتی مطرح نیست، بله اگر با زنی ازدواج کرده بودی که در عده بود، معصیت خدا را مرتکب شدی معصیت، معصیت است، ملازم با حرمت است، استحقاق و عقاب می‌آورد، در مورد مولا محقق شده، در مورد خدا محقق نشده و چون در مورد خدا محقق نشده دلیلی برای بطلان نداریم در نتیجه بیشتر اختلاف نظر با شیخ انصاری رحمته این است که ایشان «انه لم يعص الله و انما عصى سیده» را در ارتباط با سبب و تلفظ به لفظ قبل دانسته درحالی‌که مسئله در ارتباط با نفس عنوان مسبب یعنی تزویج است و این معنا مطابق با ظاهر روایت است و استاد می‌فرماید برای اینکه خیالتان راحت باشد شواهد از روایات دیگر هم آن را تأیید می‌کند، بالاخره می‌خواهند با شیخ رحمته و آخوند رحمته مخالفت کند، ایشان و استادشان حضرت امام رحمته روایات دیگر هم می‌آورند که خیال همه را راحت کنند.

استفاده استاد فاضل^{رحمه الله} از روایات دیگر برای تأیید معنایی که بیان کردند.

زراره^{رحمه الله} روایت دیگری از امام باقر^{علیه السلام} نقل کرده که او می‌گوید: «سألته عن رجل تزوج عبده امرأة به غیر اذنه» رجلی که بنده‌اش عبدش «تزوج عبده امرأة به غیر اذنه» از امام^{علیه السلام} سؤال کردم در مورد مولایی که عبدش بدون اذن مولا با زنی ازدواج کرد «فدخل بها ثم اطلع علی ذلک مولاه» دخول واقع می‌شود، بعد مولا می‌فهمد تکلیف نکاح چیست؟ «فقال ذلک لمولاه ان شاء فرق بينهما و ان شاء اجاز نکاحهما» بعد می‌گوید نکاح، فضولی است اختیار با مولاست، می‌تواند جدایشان کند، می‌تواند ادامه بدهد، بعد مسائل دیگری مطرح کرده، می‌گوید «فقلت لابی جعفر علیه السلام فانه فی اصل النکاح کان عاصیا» این شاهد ماست، این در اصل نکاح که اذن مولا را نگرفته، عصیان مولا کرده، پس چطور می‌فرمایید نکاح او صحیح هست و با اجازه مولا کامل می‌شود؟ «فقال ابو جعفر علیه السلام انما عطی شیئا حلال و لیس بعاص لله انما عصی سیده»

لذا امام باقر^{علیه السلام} فرمودند این آقا کار حلالی را انجام داده، حلال ذاتی، پس خدا را معصیت نکرده بلکه مولایش را معصیت کرده بعد امام^{علیه السلام} توضیح می‌دهند: «ان ذلک لیس کاتیانه ما حرم الله علیه من نکاح فی عدۀ و اشباح ذل» این مثل مواردی نیست که این بخواهد کاری را انجام دهد که خدا آن را حرام کرده مثل نکاح در عدۀ؛ بنابراین از روایت کاملاً هر دو مطلب به دست می‌آید اولاً به دست می‌آید که «لم یعص الله» به خاطر این است که ازدواج حرامی انجام نداده؛ درمی‌آید که عصی سیده چون بدون اجازه مولا این کار را کرده و عرفاً عصیان سید اینجا محقق است، بعد هم استاد می‌فرماید: باتوجه به شباهت الفاظ این روایات و احکامی که صادر شده به نظر ما یک روایت هستند با دو نقل ولی اگر کسی آمد و گفت اینها دو روایت هستند این دو روایت مؤید هستند همان مطلبی است که ما گفتیم.

استناد به روایت منصور بن حزام

روایت دیگری هم داریم که چون راوی آن شخص دیگری است قطعاً روایت مستقلی است و آن صحیح منصور بن حزام است، منصور بن حزام از امام صادق^{علیه السلام} روایت می‌کند «فی مملوک تزوج به غیر اذن مولا فعاص لله» آیا مملوکی

که به اذن مولایش ازدواج کرده معصیت خدا را کرده؟ «قال عاص لمولاه» امام علیه السلام فرمود نه عصیان مولا را انجام داده نه عصیان خدا را «قلت حرام هو» آیا این شخص یک حرام شرعی انجام داده؟ «قال ما ازعم انه حرام» به نظرم حرامی انجام نداده، او عمل حرامی «ما ازعم» زعم من این نیست، اعتقاد من این نیست که عمل حرامی انجام داده باشد ولی «قل له ان لا يفعل الا باذن مولاه» این حرام، حرام مربوط به خدای متعال نیست این حرام، عصیان سید است، نکاح، نکاح فضولی است اجازه می‌خواهد.

بنابراین استاد بزرگوار ما جمع‌بندی می‌کنند که در مقام اول یعنی معنای روایت قائل شدیم به اینکه معنای سومی وجود دارد، نه معنای جناب شیخ علیه السلام که عصیان را به سبب زد و نه معنای جناب آخوند علیه السلام که عصیان را به حکم وضعی و عدم امضاء زد ما قبول نداریم معنای سومی را ارائه کرد و عرض کردیم با آن دو نکته به نظر ما آنچه که ظاهر روایت است به کمک روایات دیگر این معنای سوم است.

بحث دوم استاد فاضل رحمه الله (داوری بین شیخ اعظم رحمه الله و مرحوم آخوند رحمه الله)

اما برویم در بحث دوم حالا با این توضیحی که دادیم حق با شیخ اعظم رحمه الله است یا با آخوند رحمه الله است در باب ملازمه شرعی؟ استاد می‌فرماید حق با شیخ انصاری علیه السلام است چون روایت می‌گوید اگر محرم شرعی واقع شده باشد، نکاح باطل است پس بین حرمت شرعی نکاح و فساد ملازمه وجود دارد یعنی امام علیه السلام فرموده «انه لم يعص الله» حتی یکون اصل النکاح فاسدا؛ بنابراین برای فساد نکاح در عده نیاز به دلیل نداریم، همین قدر که حرمت شرعی بر نکاح در عده وجود دارد نکاح باطل است، بعد هم می‌فرماید حالا اگر کسی بگوید این مربوط به نکاح هست و ما نمی‌توانیم از آن القاء خصوصیت کنیم جواب این است که نکاح مدخلیتی در این مسئله ندارد و ما بطور کلی می‌توانیم اینطور روایت را جمع‌بندی کنیم.

ثانیاً در معاملات هم کسی بین نکاح و غیر نکاح تفصیلی نداده، اگر کسی ملازمه را در نکاح پذیرفت، در غیر نکاح هم درست است و اما اگر نپذیرفت هیچ جای دیگر درست نیست، ما تفصیل نداریم.

این فرمایشات آیت‌الله فاضل^{رحمه‌الله} است البته اصل مطلب ایشان را در ذیل عبارات استادشان حضرت امام^{رحمه‌الله} عرض خواهیم کرد منتها ممکن است خصوصیت نکاح سبب شده که عصیان سید شکل بگیرد یعنی در آن جهت بحث ما این فرمایش کاملاً درست است، هرگاه حرمت تکلیفی محقق باشد فساد می‌آید، ظاهر روایت است منتها در آن جهت که عنوان عسی سیده مطرح شود ممکن است در امور خطیره همانطور که خود استاد هم بیان کردند یعنی از این جهت که عنوان عصیان سید موضوع فهم عرفی است ممکن است فهم عرفی در هر امری نباشد، هر امری را بدون اذن مولا نمی‌شود گفت عصیان مولا با این معنایی که از استادش حضرت امام^{علیه‌السلام} مطرح کردند. اگر امر از امور خطیره باشد بله، بدون اجازه مولا بی‌اعتنای به مولا عصیان مولا است از جهت عنوان تحقق عصیان مولا یعنی اینجا دو عنوان داریم، عصیان الله و عصیان مولا، عصیان مولا در مثل نکاح مسلم است و به خاطر امر خطیر بودن که در بیانات استاد ما این مطرح بود و لذا جهت تحقق عصیان مولا یک عنوان است، از جهت عدم تحقق عصیان الله یک عنوان است، منتها عنوان عصیان مولا ممکن است در همه جا تحقق نداشته باشد و آنجا بشود با این معنای سومی که ارائه می‌کنند تفصیلی را درست کنیم یعنی در نکاح که یک امر خطیری است و مستلزم تصرفات وسیعه و اشتغالات عدیده هست این بی‌توجهی عصیان مولا است اما از آن جهت درست است تفصیلی نداریم که حرمت تکلیفی ملازم با فساد است، عصیان الله اگر محقق شد فساد می‌آید و از این جهت ما مشکلی نخواهیم داشت.

این پایان این بخش، یک بخش دیگر از عبارات کفایه باقی مانده آن را هم بخوانیم و بررسی کنیم و فرمایشات آیت‌الله فاضل^{علیه‌السلام} را ببینیم بعد هم یک مرور کلی بر فرمایشات ایشان و نسبتش با فرمایشات استادش حضرت امام^{علیه‌السلام} داشته باشیم که بحث جمع شود. به برکت صلوات بر محمد و آله محمد.

خارج اصول استاد عبدالکریم فرحانی دام‌الله / 1401.04.15

جلسه صد و سی و هشتم: بیان تذنیب مرحوم آخوند^{رحمه الله} در پایان بحث و بررسی استاد فاضل^{رحمه الله}

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

عبارت مرحوم آخوند^{رحمه الله} در بیان نظریه ابی حنیفه و شیبانی

بحث ما در ارتباط با این تذنیبی است که آخوند^{رحمه الله} در پایان بحث دلالت نهی بر فساد ارائه می‌کند و قبلاً به مناسبتی در ذیل معاملات، به محتوای آن تذنیب اشاره شد. تذنیب این است که «حکى عن ابى حنيفة و شيبانى دلالة النهى على الصحة و عن الفخرانه وافقهما فى ذلك» آخوند^{رحمه الله} می‌فرماید که حکایت کرده شیخ اعظم^{رحمه الله} در مطرح که ابی حنیفه و شیبانی قائل‌اند به اینکه نهی نه تنها دلالت بر فساد نمی‌کند بلکه دلالت بر صحت می‌کند و جناب فخر المحققین در نهایتاً المأمون این را از آقایان قبول کرده که بله، نهی دلالت بر صحت دارد نه دلالت بر فساد که شیخ^{رحمه الله} هم در مطرح این را نقل فرموده.

تحقیق مرحوم آخوند^{رحمه الله} در معاملات

بعد آقای آخوند^{رحمه الله} می‌خواهد این مسئله را بررسی کند، می‌گوید «والتحقیق» - تحقیق این است که در معاملات چون آخوند^{رحمه الله} معاملات را سه قسم کرد، یادتان است گفت نهی از سبب، نهی از مسبب و نهی از تسبب - اینجا هم می‌فرماید که در معاملات **كذلك** یعنی حق با اینهاست، این حرف درست است «اذا كان عن المسبب او التسبیب» اگر در معامله‌ای نهی از مسبب شد، نهی از فروش عبد مسلمان به کافر شد که نهی از تملیک بود، خدای متعال نمی‌خواهد

یک چنین ملکیتی تحقق پیدا کند، یا نهی ازظهار شد که توضیحات آن داده شد، اینجا می‌گویند بله درست است، قبلاً هم توضیح دادیم اینجا هم می‌گوییم «**لا اعتبار القدره فی متعلق النهی کالعبد**»

اگر افراد نهی تحریمی و نهی تکلیفی به چیزی بخورد باید آن چیز مقدور باشد، اگر به من گفتند تو نمی‌توانی عبد مسلمان را به ملکیت کافر دریاوری یعنی بر تو حرام است این کار را بکنی، می‌توانی ولی حرام است، اگر نتوانی، حرمت معنا ندارد؛ لذا چون قدرت در متعلق نهی معتبر است باید مقدورت باشد تا بر تو حرام باشد کما اینکه در امر هم همین‌طور هست باید مقدورت باشد تا بر تو واجب شود؛ لذا تو می‌توانی واقعاً با اجرای صیغه بعث و اشتریت این عبد مسلمان را به ملکیت کافر دریاوری ولی کار حرامی انجام دادی و لذا آخوند رحمه الله هم می‌فرماید: «**انه فی المعاملات کذلک اذا کان عن المسبب**» مثل اینجا یا تسبب مثلظهار که توضیح دادیم باید اثر بر آن بار شود یعنی رسیدن به مسبب از طریق این سبب باید قابل انجام باشد، مقدور باشد، باید فراقی باظهار محقق شود که توکار حرامی انجام داده باشد «**و لایکاد یقدر علیهما**» امکان ندارد، قدرت «**علیهما**» یعنی علی‌المسبب و علی‌التسبیب «**الا فیما کانت المعامله مؤثره و صحیحه**» اگر این معامله، این سبب، اثر بگذارد و مسبب بوجود بیاید آن موقع می‌توانیم نهی از مسبب یا نهی از تسبیب کنیم.

در این دو فرض آخوند رحمه الله می‌گوید در معاملات حق دارند، دلیلی که حرمت تکلیفی را می‌آورد نه تنها فساد را درست نمی‌کند بلکه دلالت می‌کند بر مقدوریت فعل یعنی صحت عمل «**و اما اذا کان عن السبب**» اما اگر در معامله‌ای نهی از سبب صورت گرفت «**فلا**» دلیلی نداریم بر اینکه سبب دلالت بر صحت می‌کند چرا؟ چون سبب تنطق به این صیغه هست، این مقدور توست و با تنطق فعل حرامی انجام دادی ولی صحیح هست، هیچ اشکال ندارد، اگر صحیح هم نباشد باز اشکال ندارد، تنطق حرام است؛ لذا آخوند رحمه الله می‌فرماید در فرض اول «**و اما اذا کان عن السبب فلا**» یعنی ما دیگر دلالت بر صحت نداریم «**لکون السبب مقدورا و ان لم یکن صحیحا**» اگرچه معامله صحیح نباشد اما سبب، مقدر تو هست

«**نعم قد عرفت**» البته گفتیم که منافاتی با صحت ندارد، ملازمه‌ای با فساد ندارد، سبب حرام است اما اثر بار می‌شود، هیچ اشکال ندارد. می‌تواند بار شود، ولی نهی دلالت بر صحت نمی‌کند، هرچند حرمت، ملازمه‌ای با فساد هم ندارد

«نعم قد عرفت ان النهی عنه لا ینافیها» منافاتی ندارد، نهی وجود داشته باشد، معامله مؤثره و صحیح باشد «لا ینافی» آن صحیحه بودن معامله را. لا ینافی اما لایدل.

تحقیق مرحوم آخوند رحمه الله در عبادات

پس در معاملات حرف آقایان به شکل کلی غلط است، آن دو فرضش درست است «و اما العبادات» در عبادات چی؟ آخوند رحمه الله می فرماید در عبادات هم با توضیحاتی که دادیم، تکلیف روشن است اگر عبادت، عبادت ذاتی باشد «کالسجود و الركوع و الخشوع و الخضوع لله جل و علا» که اینها ذاتی هستند «و مع النهی عنه یکون مقدورا» قبلاً هم این را در مقدمات گفتیم. در جایی که عبادت ذاتی است با نهی هم مقدوریت درست است، سجود و رکوع و خشوع و خضوع «فمع النهی عنه یکون مقدورا» مقدور است «كما اذا كان مأمور به» چه امر باشد، چه نباشد این عبادت است، عبادتیش متوقف بر قصد امر نیست که گیر کنم؛ بنابراین در جایی که عبادت ذاتی است نخیر چون مقدور است؛ نهی دلالت بر صحت نمی کند «و ماکان منها عبادة لا اعتبار القصد القرية فيه»

حالا برویم سراغ جایی که عبادت اعتبار قصد قربت بخواهد؛ منتها معنای عبادت را لووی معنا کردیم «لو کان مامورا به فلا یکاد یقدر علیه الا اذا قیل بالاجتماع الامر و النهی فی شیء واحد و لو بعنوان واحد و هو محال» در جایی که عبادت متوقف بر قصد امر است دیگر مقدوریت با نهی وجود ندارد و لذا نمی توانیم بگوییم که این مقدور است چون یک عنوان داریم؛ این عنوان این است که به شما می گوید صلاة مأمور به هست مثلاً و صلاة در دار غصبی منهی عنه هست؛ صلاة است یک عنوان است، بعد مقدوریتی نداریم ولی ما مشکل را حل کردیم، مشکل این بود که لووی است، لووی یعنی الان فقط نهی دارد نه امر. اگر می خواست عبادت باشد امر می داشت و لذا آخوند رحمه الله می گوید ما مسئله عدم مقدوریت را حل کردیم، ما چون آن را لووی کردیم مشکلی نداریم به جایی که وجود امر را فعلی نکردیم، لووی کردیم، فقط نهی داشتیم، امری در کار نبود که بگویند اجتماع امر و نهی در شیء واحد به عنوان واحد شکل می گیرد و بر غیر مقدوریت درست شود نه؛ بنابراین محقق خراسانی رحمه الله مسئله را اینطوری حل کرده که در عبادات روال ما این است در معاملات هم روال ما این است.

تحقیق استاد فاضل رحمه الله در محل بحث

استاد ما آیت الله فاضل رحمه الله در این بحث هم ابتدا فرمایش آخوند رحمه الله را ذکر می‌کنند بعد می‌خواهند جمع‌بندی کنند بعد هم اشکالات محقق اصفهانی رحمه الله را بیان کنند، آقای فاضل رحمه الله یک اشاره مختصری به کلام آخوند رحمه الله دارند که ما مفصل آن را گفتیم که علمای اهل سنت، ابوحنیفه و شیبانی گفتند نهی نه تنها دلالت بر فساد نمی‌کند بلکه دلالت بر صحت می‌کند و ظاهر کلام ایشان هم این است که هم در معاملات این است و هم در عبادات. از علمای امامیه نیز فخر المحققین رحمه الله آن را پذیرفته، بعد هم آقای فاضل رحمه الله بقیه کلام آخوند رحمه الله را در ضمن توضیحات خودشان می‌خواهند بررسی کنند، دیگر جدا نپرداختند ولی چون دأب ما بررسی اول یعنی نقل عبارت آخوند رحمه الله است عبارت آخوند رحمه الله را گفتیم.

بررسی چهار صورت نهی در معامله توسط استاد فاضل رحمه الله

بعد ایشان می‌فرماید به نظر ما مسئله معاملات و عبادات را باید از یکدیگر جدا کنیم، شروع می‌کنند به بررسی کلام ابوحنیفه در مورد معاملات. خاطرتان هست که ایشان به تبع امام رحمه الله، آخوند رحمه الله گفت سه نوع معامله داریم، امام رحمه الله فرمود چهارتا داریم، ایشان هم چهار صورت را گفتند اینجا هم می‌گویند چهار صورت نهی در معامله داریم 1. نهی از ایجاد سبب یعنی تکلم به الفاظ ایجاب و قبول 2. نهی از مسبب یعنی تزویج و تملیک 3. نهی از تسبب خاص برای مسبب مثل ظهار 4. آثار معامله یعنی تصرف در ثمن برای بایع و تصرف در مبیع برای مشتری.

ایشان هم می‌گویند ما هم به تبع آخوند رحمه الله دوتا را قبول کردیم، کدام را قبول کردیم؟ ایجاد مسبب بحث مسبب را قبول کردیم و بحث تسبب را که آخوند رحمه الله هم قبول کرده بود. ایشان هم همان‌ها را دیگر توضیح می‌دهند 1. جایی که نهی به مسبب مثل تزویج و تملیک تعلق بگیرد چون نهی کاشف از مقدور بودن منهی عنه برای مکلف است و قدرت در صورتی است که تملیک و تزویج و امثال آن امکان داشته باشد.

2. جایی که نهی به تسبب سبب خاص برای مسبب است اینها را توضیح دادیم مقدوریت معتبر است

ما دوجا را از اینها قبول نکردیم، جای اول بحث اولی بود که آخوند رحمه الله هم همین را اشاره کرد نهی به ایجاد سبب و تلفظ به الفاظ معامله تعلق بگیرد، می گوید نگو بعت نگو اشتريت که اگر کسی در حال نماز واجب است حرام است این کار را بکنند نمازش را بشکنند، بعت و اشتريت بگوید یعنی نماز را خراب کرده، کار حرامی انجام داده بعد هم همان فرمایش آخوند رحمه الله را می گویند که این نهی نه دلالت بر فساد دارد نه دلالت بر صحت زیرا مقدور بودن تکلم به لفظ بعت و اشتريت ملازم با صحت ایجاب و قبول یا فساد آن نیست، حرف آنها که می گفتند اقتضاء دارد صحت را غلط است، آنهایی هم که می گفتند فساد را اقتضاء دارد، آن هم غلط است، می تواند صحیح باشد، می تواند هم فاسد باشد، منافاتی بین حرمت تلفظ و تنطق به این اسباب با صحت وجود ندارد، ملازمه ای هم وجود ندارد.

اما صورت چهارم که نهی به آثار تعلق بگیرد مثل «ثمن العذرة سحت» نهی دلالت بر فساد می کند، ما هم قبلاً در جمع بندی همین نکته را گفتیم، ذیل همانجا که عرض کردیم در ذیل معاملات. نمی شود از طرفی بیع عذره صحیح باشد و از طرفی هرگونه تصرف بایع در ثمن آن حرام باشد، نمی شود. ایشان در باب معامله این چهار فرض را درست می کند.

بیان کلام محقق اصفهانی رحمه الله توسط استاد فاضل رحمه الله در محل بحث

بعد کلام استاد اساتیدمان یعنی کلام محقق اصفهانی رحمه الله را می خواهد نقل کند، محقق اصفهانی رحمه الله اینجا فرمایش فرموده ما حرف ابوحنیفه را حتی در یک مورد هم قبول نداریم، یعنی خلاف با استادش آخوند رحمه الله که حرف ابوحنیفه را در دو مورد قبول کرد، محقق اصفهانی رحمه الله می خواهد بگوید نه قبول نداریم، استاد ما هم حضرت آیت الله فاضل رحمه الله می فرماید با توجه به اینکه محقق اصفهانی رحمه الله در توضیحاتشان از تسبب ذکری نکرده، توضیحاتشان سر سبب و مسبب است، تسبب را مطرح نکرده پس می شود درگیری ما با محقق اصفهانی رحمه الله سر مسبب که مسبب آخوند رحمه الله قبول کرد ما قبول کردیم، آقای اصفهانی رحمه الله می خواهد رد کند؛ لذا استاد ما آقای فاضل رحمه الله هم می گویند با توجه به اینکه مرحوم اصفهانی رحمه الله در مقام بیان اقسام ذکری از قسم سوم به عمل نیاورده یعنی نهی به تسبب را مطرح نکرده، در مورد قسم اول و چهارم نیز ما با ایشان موافق بوده و کلام ابوحنیفه را قبول نداریم، اول و چهارم را که ما رد کردیم، کلام ابوحنیفه

را هیچ می ماند قسم دوم و سوم، ایشان سوم را مطرح نکرده، متعین می شود قسم چهارم. روی سخن ما با محقق اصفهانی رحمه الله در ارتباط با قسم دوم است یعنی وقتی که نهی به مسبب تعلق بگیرد، ما کلام را قبول کردیم، ایشان رد می کند.

خلاصه بیان محقق اصفهانی رحمه الله

محقق اصفهانی رحمه الله در این رابطه بیانی دارند، خلاصه بیان ایشان این است که آقای آخوند رحمه الله شما با حد وسط مقدوریت آمدید بگویید چون متعلق نهی تحریمی و تکلیفی مقدوریت است و باید متعلق مقدور باشد پس نهی دلالت می کند بر صحت به خاطر مقدوریت. محقق اصفهانی رحمه الله می فرماید اینجا ما دو چیز لازم داریم، یک موصوفی به عنوان وجود منهی عنه و وصفی به عنوان صحت، این منهی عنه باید یک منهی عنهی داشته باشیم که موجود باشد و 2. اینکه یک وصفی داشته باشیم به نام صحت که این وصف، وصف این موجود تلقی شود. بعد هم باید این موصوف، ملازم با وصف باشد آقای اصفهانی رحمه الله می فرماید در جایی می شود از قدرت بر وجود، صحت را استفاده کرد که هم موصوف و هم وصف داشته باشیم، هم بین این دو ملازمه باشد. اما در جایی که ما موصوف و وصف نداریم یا وجود این موصوف ملازم با وصف صحت نبود مثلاً وجود تکلم به ایجاب و قبول که ملازم با صحت معامله نیست چگونه می توان از راه قدرت بر ذات موصوف، صحت را کشف کرد؟ مثل قسم اول ما، در قسم اول می گفتیم وجود تکلم و ایجاب و قبول ملازم صحت نیست؛ لذا اگر و یک حکمی را برای وجود تکلم ثابت کردم از آن صحت در نمی آید چون وجود تکلم ملازم با صحت نیست. پس وقتی می توانم این حرف را بزنم که موصوف موجودی داشته باشم که ملازمه با صحت است اما اگر موجودی نداشته باشم که ملازم با صحت است، نمی توانم چنین حرفی بزنم؛ لذا می گویند در جایی که موصوف و وصف نداریم یا وجود ملازمه با صحت نداریم نمی توانیم استدلال کنیم، چگونه می توان از راه قدرت بر ذات موصوف صحت را کشف کرد چنانچه در فرض اول ما چنین کاری نکردیم، قدرت بر ذات موصوف داریم اما چون ذات موصوف ملازم با صحت نیست از آن صحت را در نمی آوریم.

حالا می خواهیم ببینیم در قسم دوم چه اتفاقی افتاده؟

ایشان می‌فرماید در قسم دوم مسبب در باب بیع عبارت است از تملیک یعنی ایجاد ملکیت، آیا ما دو نوع ایجاد ملکیت داریم آیا به‌عنوان موصوف و صفت مطرح هست که من بگویم یک وجود ملکیت داریم یک وجود متصف به صحت داریم یا نه در اینجاها ایجاد و وجود یک چیز هستند. اگر ایجاد و وجود یک چیز باشند و تغایر ایجاد و وجود اعتباری شود ایجاد همان وجود شود منتها وجود را وقتی به موجد نسبت می‌دهیم ایجاد می‌شود اگر اینطور شود، آن موقع در مسبب دو چیز نداریم. در مسبب مسئله مثل سبب نیست که بگویم این سبب یک وجودی دارد، می‌تواند ملازم با صحت باشد، می‌تواند ملازم با صحت نباشد. مسبب دو چیز ندارد یا هست یا نیست نمی‌توانم بگویم وجود متصف به صحت دارد، مسبب اینطوری است؛ لذا تعبیر ایشان تعبیر زیبایی است؛ بنابراین در مسبب دو چیز وجود ندارد؛ مسبب در باب معاملات مانند سبب در باب معاملات نیست؛ در باب بعث و اشتریت آنجایی که مسئله صحت مطرح هست ما دو چیز داریم: یکی لفظ بعث و اشتریت که به‌عنوان موصوف است، دیگری صفت مؤثریت آن در حصول ملکیت و بین این صفت و موصوف مغایرت وجود دارد، اگر اینطور شد ما در مقابل ابوحنیفه می‌ایستیم، می‌گوییم شما که نهی از معامله را کاشف از صحت آن می‌دانید، مربوط به جایی است که معامله به صحتش دو چیز باشد، درحالی‌که اگر نهی به مسبب تعلق می‌گیرد ما دو چیز نداریم. ایجاد ملکیت و وجود آن دو امر متغایر به تغایر واقعی و حقیقی نیستند.

پس خلاصه فرمایش آقای اصفهانی رحمه الله این است، می‌گوید شما باید فرق بگذارید در معاملات بین اسباب و مسبب اگر در مسببات کار کردید امر مسببات دأثر بین وجود و عدم است. مسببات امور بسیطی هستند که امرشان دأثر بین وجود و عدم است، چون ایجاد و وجود با هم تغایری ندارند یک واقعیت هستند یا ایجاد کرد، وجود پیدا کرد یعنی همان وجود بود یا هیچی نیست، در اسباب اینطوری نیست، در اسباب سبب می‌تواند متصف به صحت باشد، می‌تواند متصف به فساد باشد؛ لذا در اسباب موصوف و وصف دو چیز هستند، تعابیر واقعی دارند، در مسبب اینطوری نیست؛ لذا نمی‌توانید بگویید نهی در مسبب دلالت بر صحت دارد چون صحت چیز جدایی نیست. این فرمایش محقق اصفهانی رحمه الله است با بیان آیت‌الله فاضل رحمه الله.

پس من جایی که موصوفی دارم به‌عنوان وجود منهی عنه و وصفی دارم به‌عنوان صحت و این وصف و موصوف ملازم هم هستند، می‌توانم از وجود موصوف استدلال بر صحت کنم، اما اگر این وصف و موصوف را نداشتم یا وصف و

موصوف را داشتیم ملازمه‌ای در کار نبود، دلالت بر صحت نیست. در فرض اول وصف و موصوف را دارم ملازمه‌ای در کار نیست، در فرض دوم وصف و موصوف ندارم، مغایرت واقعی بین وصف و موصوف وجود ندارد. این فرمایش محقق اصفهانی رحمه الله است و لذا خواسته بفرماید همانطور که در باب سبب شما نمی‌توانید دلالت بر صحت را درست کنید از باب اینکه تغایر داریم ولی ملازمه ندارید در فرض دوم نمی‌توانی چون تغایری وجود ندارد تعددی وجود ندارد.

از همین جا معلوم می‌شود که تکلیف قسم سوم هم معلوم است دیگر. اگر به خاطر عدم تغایر یعنی حیث عدم مغایرت بین موصوف و وصف شما قسم دوم را انکار کردی تسبب هم خراب می‌شود، نمی‌شود در مسبب فرض مغایرت کرد، در تسبب هم همین‌طور هست چرا؟ چون اختلاف بین وجود و ایجاد اعتباری است یا هست یا نیست، هست ملازم با صحت نداریم، یا هست یا نیست، نمی‌توانید از آن صحت در بیاورید، چون مغایرت نیست. در فرض اول مغایرت هست، تلازم نیست؛ بنابراین ایشان می‌فرماید ما در آن مواردی که آقای آخوند رحمه الله حرف ابوحنیفه را قبول کرد، ما حرف ابوحنیفه را قبول نمی‌کنیم.

تا جلسه بعد کلام محقق اصفهانی در بیان استادمان را بررسی کنیم بعد هم مرور مختصری داشته باشیم بر فرمایشات استاد اساتید ما حضرت امام رحمه الله که البته اکثر مطالب را استادمان آقای فاضل رحمه الله بیان فرموده بودند، ببینیم اگر نکته و دقتی وجود دارد که در کلام آقای فاضل رحمه الله نبوده اشاره کنیم که جمع‌بندی نهایی در این مسئله صورت بگیرد هم در عبادات و هم در معاملات.

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

خارج اصول استاد عبدالکریم فرحانی دام‌طلبه/ 1401.04.20

جلسه صد و سی نهم: فرمایش استاد فاضل رحمه الله در تحلیل کلام محقق اصفهانی رحمه الله، مرحوم آخوند رحمه الله و ابوحنیفه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با فرمایشات آیت الله فاضل رحمه الله بود که ایشان کلام محقق اصفهانی رحمه الله را نقل و نقد می کردند، محقق اصفهانی رحمه الله در ذیل کلام ابوحنیفه اشکال وارد کردند که ما حرف ابوحنیفه را قبول نداریم حتی در یک مورد درحالی که ملاحظه کردید آقای آخوند رحمه الله حرف ابوحنیفه را در ارتباط با مسبب و تسبب قبول کردند با حد وسط اینکه نهی از مسبب علامت مقدوریت مسبب است و چون مسبب مقدور است؛ یعنی معامله صحیح هست و نهی نمی تواند فساد بیاورد و الا اگر نهی دلالت بر عدم تحقق ملکیت می کرد آن موقع ملکیت مقدور نبود که ما او را مبعوض و محرم بدانیم، اگر حرام شرعی است به ملکیت درآوردند عبد مسلمانی برای مولای کافری، پس معنایش این است که به ملکیت درآوردن مقدور است و وقتی مقدور بود معامله صحیح هست، تسبب هم همین طور.

ماحصل کلام محقق اصفهانی رحمه الله بنا به نقل استاد فاضل رحمه الله

استادمان آیت الله فاضل رحمه الله فرمایش محقق اصفهانی رحمه الله را نقل کردند، حاصل فرمایش محقق اصفهانی رحمه الله بنا به نقل آیت الله فاضل رحمه الله این است که ایشان می خواهند بگویند باید در معاملات بین سبب و مسبب فرق بگذاریم، در سبب

یعنی الفاظ ایجاب و قبول مسئله صحت غیر از وجود سبب است، سبب می‌تواند موجود باشد؛ ولی صحیح نباشد و می‌تواند موجود باشد و صحیح باشد؛ یعنی صحت غیر از وجود سبب است و حتی وصف ملازم با وجود سبب هم نیست؛ لذا ما می‌توانستیم در باب سبب بگوییم که نهی دلالت بر فساد نمی‌کند، دلالت بر صحت هم نمی‌کند به همین دلیل که سبب بوجود می‌آید؛ ولی صحیح نیست؛ لذا نه صحت ملازم با وجود سبب است و نه فساد، اما در مسبب یعنی مسئله ملکیت، مسببات امور بسیطه هستند، امرشان دائر بین وجود و عدم است ما نمی‌توانیم بگوییم مسببی داریم؛ اما فساد است؛ لذا نمی‌توانیم بگوییم صحت برای مسبب یک وصف مغایر با وجود مسبب است، در ارتباط با مسبب دو چیز وجود پیدا نمی‌کند؛ لذا واقعاً نمی‌توانیم بگوییم مسببی داریم که متصف می‌شود به صفت صحت و صفت صحت غیر از مسبب است و ملازم با مسبب است نه ما چنین چیزی نمی‌توانیم بگوییم.

بنابراین، وقتی در معاملات به معنای مسببات امکان اتصاف به صحت را به‌عنوان یک امر مغایر با وجود مسبب نداریم، نمی‌توانیم بپذیریم که این نهی ملازم با صحت است، صحت باید وصف مغایری باشد تا اثبات تلازم بکنیم یا انکار تلازم بکنیم؛ ولی وقتی صحت اینجا وصف مغایر نیست راه بسته است. براین اساس محقق اصفهانی رحمته می‌خواهد بگوید که در مسئله مسببات هم نمی‌توانیم بگوییم بخاطر اینکه نهی دلالت بر مقدوریت می‌کند پس ملازم با صحت هستند. این فرمایش آقای اصفهانی رحمته بود که ماحصل مطلب بود.

راه حل محقق اصفهانی رحمته برای فرق گذاشتن بین ایجاد ملکیت و وجود ملکیت

بعد محقق اصفهانی یک راه‌حلی درست کردند گفتند بله شما می‌توانید بگویید که موصوف ما ایجاد ملکیت است وصف ما یعنی صحت وجود ملکیت است آن موقع باید بین ایجاد و وجود یک تغایر درست کنید تا بتوانید بین موصوف و صفت فرق بگذارید بگویید ایجاد ملکیت غیر از وجود ملکیت است وجود ملکیت یعنی صحت ایجاد ملکیت هم ...

اشکال راه حل محقق اصفهانی رحمه الله

اشکال این حرف این است که در فلسفه گفته شده که اختلاف ایجاد و وجود اعتباری است، ایجاد همان وجود است؛ ولی با لحاظ اضافه به فاعل، پس مغایرتی لازم داریم اولاً این مغایرت راه ندارد مگر با تفکیک بین ایجاد و وجود، ایجاد و وجود هم قابل تفکیک نیستند یک واقعیت هستند؛ لذا در واقع آن مورد مسبب را که آخوند رحمه الله قبول کرده بود ایشان انکار می‌کند.

بررسی کلام محقق اصفهانی رحمه الله توسط استاد فاضل رحمه الله

آیت الله فاضل رحمه الله در بررسی کلام می‌فرمایند که اولاً آقای اصفهانی رحمه الله شما فرض سومی به نام تسبب دارید، چرا آن را طرح نکردی؟ حداکثر فرمایش شما هم درست باشد قسم دوم را رد می‌کند؛ ولی شما ادعا می‌کنی در هیچ موردی درست نیست، مورد سوم را، تسبب را هم باید بررسی کنید چرا بررسی نکردی؟

ثانیاً آیت الله فاضل رحمه الله می‌فرماید که ما به محقق اصفهانی رحمه الله می‌گوییم شما کأن نزاع را لفظی کردید در صورتی که نزاع معنوی است، ما روی لفظ کار نداریم که شما یک وصفی، یک موصوفی درست کنید و بگویید باید حتماً وصف و موصوف دو واقعیت متغایر باشند، بعد بگویید بین ایجاد و وجود حقیقتاً تغایر نیست پس نمی‌شود بین موصوف و صفت تغایر درست کرد. اگر ما این اصطلاحات و تعبیرات را نخواهیم بکار ببریم و بخواهیم بحث لفظی را کنار بگذاریم بالاخره یک واقعیتی شما دارید که نهی از معامله همیشه مستلزم فساد نیست؛ بلکه بعضی از جاها معامله صحیح هست، اگر این را فی الجمله قبول کنی چطور می‌خواهی درست کنی؟ راه ندارد الا اینکه بحث را معنوی کنید یعنی بگویید وقتی شارع نهی از ملکیت می‌کند، ملکیت مقدور است پس ملکیت وجود پیدا می‌کند، وقتی ملکیت وجود پیدا کرد شما یک مبعوض مقدوری را انجام دادید، معامله صحیح هست؛ زیرا اگر ملکیت واقعاً مبعوض است باید قابل تحقق باشد که مبعوض باشد، اگر معامله فاسد باشد واقعاً معامله محقق نمی‌شود چطور از چیزی که قابل تحقق نیست شما می‌گویید این مبعوض مولاست و مولا به عبدش گفته نباید این کار را بکنی؟ اصلاً نمی‌تواند این کار را بکند؛

بنابراین ایشان می‌فرماید اینکه شما می‌گویید مغایرت اعتباری است این ربطی به بحث ما ندارد، همه معاملات امور اعتباری هستند، اگر ما همه معاملات را امور اعتباری دانستیم لفظ اینکه بگوییم مغایرت بین ایجاد و وجود اعتباری است مشکلی ایجاد نمی‌کند ما الان یک بحث معنوی داریم که مقدریت ملازم با صحت است؛ چون اگر چیزی مقدر نباشد منهی عنه نیست به نهی تکلیفی پس باید صحیح باشد تا منهی عنه باشد؛ بنابراین آیت‌الله فاضل رحمه‌الله می‌فرماید: پس نزاع معنوی است و محقق اصفهانی رحمه‌الله خواسته نزاع را لفظی کند، ما چون یک بحث معنوی و ثبوتی داریم که نهی تکلیفی ملازم با مقدریت است و مقدریت یعنی صحت و تحقق مسبب وجود پیدا کردن مسبب حالا نرویم در حیثیات لفظی صفت و موصوف و مغایرت و این معانی. این پاسخی است که آیت‌الله فاضل رحمه‌الله به فرمایش محقق اصفهانی رحمه‌الله دادند که بررسی می‌کنیم، نقل ایشان را تمام کنیم.

بررسی کلام ابوحنیفه توسط استاد فاضل رحمه‌الله در معاملات

بعد هم استاد در پایان کلام ابوحنیفه را در عبادات بررسی می‌کنند، در معاملات حاصلش این شد که ایشان حق را به آخوند رحمه‌الله دادند و گفتند که در معاملات ما چهار نوع داریم، نوع چهارم که قطعاً ملازم با فساد است بحثی ندارد، وقتی که مولا آثار مترتبه را مطرح کردند، قطعاً فساد می‌آورد، وقتی گفت که نمی‌توانی در آن التذاذ کنی، تصرف کنی، ببخشی آن تصرفات مترتبه بر مسبب را، منهی دانستند؛ یعنی معامله صحیح نیست، فاسد است و الا صحت بدون آن آثار عقلانی نیست، آنها مقاصد عقلانی دارند. چهارمی که قطعاً ملازمه با فساد است، مسبب و تسبب البته دلالت بر صحت می‌کند، اولی هم که نه دلالت بر صحت می‌کند نه دلالت بر فساد، بحث سبب است و سبب مقدر است ولو صحیح نباشد، این جمع‌بندی است و لذا حق با آخوند خراسانی رحمه‌الله است. این تقریباً ما حاصل فرمایش استاد ما در ارتباط با مسئله معاملات بود و فی‌الجمله کلام ابوحنیفه و شیبانی در مسبب و تسبب تأیید شد، کما اینکه در قسم چهارم رد شد، در قسم اول هم مسکوت ماند.

بررسی کلام ابوحنیفه توسط استاد فاضل رحمه الله در عبادات

اما در باب عبادات، ما عبارات ابوحنیفه را در باب عبادات خواندیم که باز ایشان می‌خواهد ادعا کند در عبادات هم اینها ملازم با صحت هستند، استاد می‌فرمایند که این کلام مبتنی بر مسئله صحیح و اعم هست، اگر صحیح بشویم و بگوییم لفظ صلاة برای خصوص صلاة صحیحه وضع شده، اگر صلاة یعنی صلاة صحیحه و مولا وقتی از صلاة صحیحه نهی می‌کند، یعنی نهی ملازم با صحت است؛ یعنی راهی باقی نمی‌ماند. صلاة یعنی صلاة صحیحه تامه الاجزاء و الشرائط این مورد نهی هست؛ یعنی چنین نهی دلالت می‌کند بر اینکه یک چنین صلاة تامه الاجزاء و الشرائطی مقدور است و مقدوریت ملازم با صحت است. اگر کسی واقعاً چنین حرفی را بتواند در صحیح و اعم بزند؛ ولی اشکال این حرف این بود که اگر خاطرتان باشد ما بحث کردیم که مراد از صحیحی از عنوان صحیح در صحیح و اعم چیست، اگر واقعاً صحیحی، صحت مطلق را، تامه الاجزاء و الشرائط را حتی شرائطی که جزء تقسیمات ثانویه هستند مثل قصد امر را بگیرد، اگر این واقعاً به این معنا باشد اشکالش در این بحث این است که اینجا ما چنین امری نداریم، ما لوی بحث می‌کنیم. ما گفتیم اینجا عبادت لوی است، تعلیقی است؛ یعنی اگر می‌خواست به آن امر شود، عبادت بود قصد امر در آن بود نه اینکه الان واقعاً قصد امر در آن هست.

خلاصه این می‌شد اگر کسی گفت من صحیحی مطلق هستم و در این صحت مطلق طوری است که قصد قربت داخل بحث من است و قصد قربت هم یعنی به داعی امر انجامش بدهم، آن موقع داعی امر یعنی امری وجود دارد، تقسیم ثانوی است ما این را قبول نکردیم گفتیم ما اینجا امری نداریم، پس مجبوریم بگوییم صحت در اینجا صحت مطلق نیست و برای صلاة جامع اجزاء و شرائط یعنی غیر از قصد امر به معنای اتیان بداع الامر، اگر این باشد معلوم است که آن موقع چنین نهی دلالت بر صحت نمی‌کند؛ چون صحت مطلق در کار نیست این در فضایی است که من صحیحی شوم.

اگر اعمی شوم، راست می‌گویید نهی دلالت می‌کند بر مقدوریت ولی اعتبار قدرت کاشف از صحت عبادت نیست؛ چون فرض بر این است که من اعمی هستم؛ بنابراین کلام ابوحنیفه در باب عبادت قابل قبول نیست، کلام ابوحنیفه در باب عبادات به شرطی قابل قبول است که من صحتی را که اینجا می‌خواهم بگویم، صحت مطلق باشد که حتی داعی

الامر بیاید، اتیان بداعی الامر قصد قربت به این معنا و چنین چیزی چون ملازم با وجود امر است در جایی که نهی وجود دارد، وجود امر منتفی است، راه پیدا نمی‌کندف صحتی که اینجا مطرح هست صحت مطلق نیست و اگر صحت مطلق نباشد در واقع ملازمه از بین می‌رود، اگر هم اعم باشد ملازمه از بین می‌رود؛ بنابراین حرف ابوحنیفه در باب عبادات باطل است، در باب معاملات هم فی‌الجمله درست است، بالجمله باطل است. این پایان فرمایش آیت‌الله فاضل رحمه‌الله است در تحلیل و بررسی کلام آخوند رحمه‌الله و کلام ابوحنیفه در این بحث.

بررسی فرمایش استاد فاضل رحمه‌الله در تحلیل کلام مرحوم آخوند رحمه‌الله و ابوحنیفه

حالا ما باید اینجا یک بررسی بکنیم و فرمایش آیت‌الله فاضل را در ارتباط با مسئله عبادات و معاملات چون کلمات ایشان نوعاً ناظر به کلمات استادشان حضرت امام رحمه‌الله است، جویا شویم اجازه بدهید بخاطر اینکه می‌خواهم خود عبارات امام رحمه‌الله را با این فضایی که فرمایش ارزشمند آیت‌الله فاضل رحمه‌الله فراهم کردند مرور کنیم به ترتیب بر اساس این سابقه و مختصر در ظرف یکی دو جلسه عبارات امام رحمه‌الله را هم مقایسه‌ای بکنیم و بحث را جمع‌بندی کنیم.

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

زمان جلسه: 19 دقیقه

خارج اصول استاد عبدالکریم فرحانی دام‌الله / 1401.04.21

جلسه صد و چهلم: مقایسه کلام امام رحمه‌الله و بیان استاد فاضل رحمه‌الله در اصل مسئله دلالت نهی بر فساد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرور مباحث گذشته

بحث ما درباره فرمایشات حضرت امام رحمه الله هست، ملاحظه فرمودید که ما فرمایشات آخوند رحمه الله را در مقدمات بررسی کردیم، فرمایشات آیت الله فاضل رحمه الله هم گفته شد و فرمایش امام رحمه الله را هم در مقدمات بحث نهایی کردیم، در ارتباط با اصل مسئله یعنی دلالت نهی بر فساد، فرمایشات آخوند رحمه الله و فرمایشات استادمان حضرت آقای فاضل رحمه الله را بیان کردیم، باقی مانده که فرمایشات امام رحمه الله را در ارتباط با این نکات بگوییم و مستند ما هم در این رابطه تقریرات حضرت آیت الله فاضل رحمه الله که خودشان فرمایشات حضرت امام رحمه الله را ارائه فرمودند و فرمایشات امام رحمه الله هست در مناهج یا نهایتاً تهذیب.

جهت اول بیان امام رحمه الله در مسئله دلالت نهی بر فساد در عبادات بر اساس تقریر

استاد فاضل رحمه الله

در ارتباط با مسئله دلالت نهی بر فساد، امام رحمه الله بر اساس آنچه که آیت الله فاضل رحمه الله تقریر فرمودند در عبادات همان دو بخش را بیان کردند که آخوند رحمه الله بیان فرموده، بخش دلالت دلیل لفظی و بخش ملازمه عقلی، در بخش اول یعنی دلالت دلیل لفظی، امام رحمه الله اینطور که خود آقای فاضل رحمه الله هم در تقریراتشان بیان فرمودند، مسیر فرمایش ایشان همان مسیری است که آیت الله فاضل رحمه الله ارائه کردند؛ یعنی مطالبی که آقای فاضل رحمه الله بیان کردند و ما هم توضیح دادیم امّهاتش همان مطالبی است که استادشان امام رحمه الله بیان فرمودند.

لذا همانطور که خود ایشان هم اشاره کردند ایشان می فرماید: «و الكلام يقع من جهتين» در دلالت نهی علی الفساد فی العباداة «الجهة الاولى فی دلالة النهی علی الفساد فيها بالدلالة اللفظية العرفية بمعنى انه لو ورد نهی متعلق بعبادة فلم يحرز كونه مولويا تحريميا او تنزيهيا او ارشاديا فهل يدل بنظر العرف علی فسادها ام لا بمعنى انه هل يكون للارشاد

الی الفساد ام لا قد یقال» بعد فرمایشات امام رحمه الله را از زبان بعضی از اعظام معاصرین بیان می‌کنند و همین را که خود ایشان هم در درس اختیار کرده است که ظاهر از نهی در عبادات به قرائتی که در ارتباط با اجزاء و شرائط عبادت نهی دلالت می‌کند بر ارشاد به مانعیت یا ارشاد به قاطعیت اینجا هم نهی دلالت می‌کند بر اینکه اثر بر عبادت مترتب نمی‌شود، غرض از اتیان عبادت سقوط امر و مشکل تقرب است که این اثر متفرع بر عبادت است و اگر ما باشیم و اصل نهی، نهی می‌خواهد بگوید که این اثر بار نمی‌شود و به همان تعبیری هم که در بیان استادمان حضرت آقای فاضل رحمه الله بود عینش در عبارت استادشان امام رحمه الله است:

«فكما ان الامر باتيانها على كيفة مخصوص و بوجوب الاتيان بشيء فيها يكون بالارشاد الى ان الاثر المترقب من العبادة لا يترتب عليها من دون تلك الكيفية او ذلك الشيء كذلك النهي عن ايجاد شيء في المأمور به او اتيانها بكيفية خاصة يكون ارشاد الى مانعية او تلك الكيفية بان الاثر المقصود لا يترتب عليه مع وجوده او وجودها فكذلك النهي المتعلق ببعض انواع العبادة او اصنافها لا يكون الا بالارشاد الى فساد و عدم ترتب الاثر المقصود عليه»

مقایسه تقریر استاد فاضل رحمه الله و عبارت مناهج

تقریباً این فرمایشاتی که آقای فاضل رحمه الله در تقریرشان از بیانات امام رحمه الله ذکر شده، خود امام رحمه الله هم در مناهج دارند؛ یعنی امام رحمه الله هم در مناهج همین مسیر را در بخش اول بیان فرمودند منتها با همان امثله‌ای که آقای فاضل رحمه الله در درس استفاده کردند که در تقریر خودشان امثله نیاوردند، امام رحمه الله در مناهج امثله را هم آوردند می‌فرمایند

«و اما العبادات فلا یبعد دعوی ذلك فیها ایضاً» یعنی در عبادت هم ارشاد الی الفساد وجود دارد «لان المکلفین بحسب النوع انما یأتون بالعبادات لاجل اسقاط الامر و الاعادة فی القضاء فاذا ورد من المقتن نهی عن کيفية الخاصة تنصرف الاذهان الی ان الاتیان بها مع هذه الكيفية غیر مسقط» پس می‌شود ارشاد به عدم ترتب اثر یعنی فساد «و انه لاجل الارشاد الی فسادها فقولہ لاتصل فی بذر ما لا یؤکل لحمه»

ملاحظه می‌کنید همان امثله‌ای که آقای فاضل رحمه‌الله در درس هم گفتند و ما مفصل عبارات و مطالبشان را بیان کردیم اینجا هست «ظاهر فی نظر العرف ان الطبیعة المتعقل للامر لاتتحقق بهذه کیفیة و ان الصلاة كذلك لا یترتب علیها الاثر المتوقع ای سقوط القضاء و الاعادة و سقوط الامر لاجل الامن من العقاب و كذلك لو تعلق ... انسان كصلاة الاعرابی او فی حال خاص كصلاة الايام الاقراء او مکان خاص كالحمام»

امام رحمه‌الله دیگر امثله را آوردند که در تقریر آقای فاضل رحمه‌الله امثله نبود؛ ولی در درس اینها را گفتند عین امثله‌ای است که امام رحمه‌الله در مناہج بیان می‌کنند «فمع عدم الدلیل تحمل تلك النواهی علی الارشاد كالاوامر الواردة فی الاجزاء و الشرائط و هذه الدعوی قریبة» و این ادعا که کسی این ادعا را بکند، ادعای قریب و نزدیکی است و لذا ما باید حمل کنیم بر ارشاد به فساد در عبادات، این مقدار در بخش اول یعنی در مسئله دلالت دلیل لفظی بر فساد همان مطالبی است که استاد ما بیان کردند و نکته اضافه‌ای یا کمبودی نداشت، مطالب همان است که در درس هم گفتند، در تقریرشان هم هست عبارات مناہج هم هست.

مقایسه کلام امام رحمه‌الله در مناہج و تقریر استاد فاضل رحمه‌الله در ملازمه عقلیه

اما در بخش دوم؛ یعنی دلالت نهی بر فساد در ملازمه عقلیه، در این بخش برخلاف بخش اول امام رحمه‌الله نکاتی را در مناہج دارد و عجیب است که خود استادمان حضرت آقای فاضل رحمه‌الله هم این نکات را در تقریرات اصولشان از امام رحمه‌الله ارائه کردند؛ ولی متأسفانه بعضی از این نکات در درس نبود، حالا ملاحظه بکنید برخلاف بخش اول یعنی دلالت دلیل لفظی در عبارت آخوند رحمه‌الله نبود، در عبادات فقط ملازمه مطرح شده بود، امام رحمه‌الله اضافه کرده بودند، استاد هم این اضافه را در دلالت دلیل لفظی در عبادت کامل گفتند؛ اما این بخش دوم که در عبارت آخوند رحمه‌الله هست نکات اضافه‌ای دارند که حالا ملاحظه بکنیم؛ لذا در بخش دوم می‌گویند «فی مقتضی النهی عقلاً» اول تقریر حضرت آقای فاضل رحمه‌الله را از عبارات استادشان امام رحمه‌الله بیان کنیم بعد به مناہج برگردیم؛ چون این نکات اضافه جالب این است که در تقریر آقای فاضل رحمه‌الله هم هست.

تقریر استاد فاضل رحمه الله از بیان امام رحمه الله در ثبوت ملازمه

«الجهة الثانية في ثبوت الملازمة بين الحرمة و الفساد» که در کفایه هم آمد «بمعنی انه لو احرز كون مدلول النهی هی الحرمة هل يفقد بذلك فساد المنهی عنه للملازمة او لا يفقد لعدم الملازمة» امام رحمه الله اینجا اول نهی مولوی را در مقابل ارشاد در فرض اول بود می‌خواهند تقسیم کنند به نهی که دلالت بر حرمت مولوی دارد و نهی که تنزیهی است و نهی غیر. اولاً سه بخش را مطرح می‌کنند که ملاحظه می‌کنید با نکاتی که اشاره می‌کنیم.

اثبات ملازمه در نهی تحریمی توسط امام رحمه الله

امام در بخش اول که نهی تحریمی است - عبارتش را خواندیم و استاد هم اینجا در تقریراتشان آوردند - توضیح می‌دهند که «و التحقيق هو الاول» ملازمه وجود دارد «لان النهی يكشف عن مبغوضیه متعلقه و اشتماله علی المسفده علی ما يقول به العدلیه و مع ذلك لا یبقی مجال للصحة» در واقع دلالت نهی هم بر مبغوضیت است و هم بر عدم ملاک، یعنی نبود ملاک، یعنی نبود مناط، امام هردو بخش را خیلی بادقت اینجا در تقریر بیان کردند؛ چون برای صحت عبادت یا باید حیث امر را بحث کنیم یا حیث ملاک را؛ لذا ملاحظه می‌کنید با این دقت می‌گویند «لان النهی يكشف عن مبغوضیه متعلقه و اشتماله علی المسفده علی ما يقول به العدلیه» یعنی این عبادت منهی به نهی مولوی، هم مبغوض است و هم بی ملاک است، برخلاف بقیه اقسام که حالا می‌رسیم.

بیان نکته مهم این بخش و نقص بیان استاد فاضل رحمه الله

پس نکته مهم اینجا این است که اولاً باید نهی مولوی را تقسیم کنیم به تحریمی، تنزیهی، غیری بعد در تحریمی تأکید بر هردو نکته کنیم، عدم محبوبیت و مبغوضیت و عدم ملاک «علی ما يقول به العدلیه و مع ذلك» اگر این دو نکته مسلم شد که محبوبیتی در کار نیست، مبغوض است، ملاکی هم در کار نیست، پس نه امری در کار است نه ملاک امر «و

مع ذلك لا يبقى مجال للصحة بعد انه يعتبر في صحة العبادة احد الامرين و هما تعلق الامر بالعبادة و اشتغال العبادة
على الملاك و هو الرجحانها الذاتي»

این نوع بیان در عبارت استاد عزیز ما نبود، در تقریرشان هست، متفرق گفته می‌شد؛ اما این انضباط نبود
«والمفروض انتفاعهما في المقام» تأکید من سر این تشبیه هست؛ یعنی دو حیثیت مسئله در ملازمه بحث است، بله آن
اشکال را استاد بیان کردند، امام رحمه الله هم بیان کرده و جواب داده که «و توهم انه لا يعقل تعلق النهي التحريمي الذاتي
العبادة» که در عبارت آخوند رحمه الله هم بود، این را امام رحمه الله اینجا در تقریرشان نقل کردند و در درس هم بود این تیکه اش
مشترک است، مشکل ندارد. «متبوع بان المراد من العبادة» عبادت، عبادت تعلیقی است اولاً و در موارد عبادت ذاتی
هم که اصلاً مشکل نداریم دیگر اینها را تکرار نکنیم؛ چون قبلاً خواندیم.

پس ملاحظه می‌کنید متوقع بودیم در تحریمی که حضرت آقای فاضل رحمه الله هم هر دو جهت را بحث کند، هم نبود
محبوبیت و تحقق مبغوضیت که مقربیت را از بین می‌برد و هم نبود ملاک علی ما يقول به العدلیة.

بررسی ملازمه در نهی تنزیهی توسط امام رحمه الله

بعد می‌فرمایند: «هذا في النهي التحريمي اما النهي التنزيهي المتعلق بذات العبادة فهو ايضاً يوجب فسادها» اینجا باز
در نهی تنزیهی که دیگر تحریم در کار نباشد، نکته‌ای در عبارت امام رحمه الله هست که باز این نکته در درس آقای فاضل
رحمه الله روی آن تأکید نبود، نهی تنزیهی «المتعلق بذات العبادة» در عبارت تقریرشان هست، حالا عرض می‌کنم این
نکته برای چیست؟

امام رحمه الله می‌گوید اگر یک نهی تنزیهی داشتیم که به ذات عبادت خورده بود، باز هم باطل است «لان لا يعقل اجتماع
الصحة مع المرجوحية الذاتية اصلاً» با مرجوحیت صحت در نمی‌آید. بعد آن اشکال را هم که حضرت آقای
فاضل رحمه الله هم بیان کردند، امام رحمه الله هم اینجا ذکر می‌کند که بله کسی ممکن است در تنزیهی بگوید بالاخره ترخیص در
فعل وجود دارد، آن را بیان می‌کند از این جهت مشکلی نداریم؛ ولی این تکه که بذاتها آمد، این حیثیت ذاتی اش نکته‌ای

دارد، نکته حیثیت ذاتی‌اش این است که «اما اتعاب الشيخ من العلامة قاب سریه نفسه الشریفه فی تصویر تعلق النهی بامر خارج و ادراک المسئله تحت اجتماع الامر و النهی فلا یخل من قرابه لان الکلام هاهنا بعد فراغ عن تعلقه بنفس العباده»

این بنفسه که در عبارت امام رحمه الله آمد برای این بود که در اینگونه نواهی، محقق حائری رحمه الله استاد امام رحمه الله تلاش کرده اینگونه نهی‌ها را به امور خارج از عبادت بزند، اشکال امام رحمه الله این است، می‌گوید اگر به امر خارج بزنیم که محل بحث نیست که اگر رفت به امر خارجی، شما آن را می‌برید در اجتماع امر و نهی، ما اینجا می‌گوییم فرق اجتماع امر و نهی با دلالت نهی بر فساد این است که در اینگونه موارد نهی به ذات عبادت خورده و بعد الفراغ از اینکه نهی به ذات عبادت خورده چاره‌ای نداریم، پس بنفسه باید مسلم باشد، باید به اصل عمل بخورد، نه به امور خارج تا بتوانیم آن را به مسئله اجتماع امر و نهی برگردانیم.

مقایسه بیان استاد فاضل رحمه الله و عبارت امام رحمه الله در قسمت دوم

حالا امام رحمه الله تصریح به این نکته را در مناهج دارد؛ ولی استاد ما حضرت آقای فاضل رحمه الله در تقریرشان این تعبیر بنفسه را دارد؛ اما عبارت رد بر آقای حائری رحمه الله را نیاوردند؛ ولی این عبارت نفسها در درس هیچ‌کدامشان نبود؛ یعنی اینکه من سر این نکته تمرکز کنم که من در عبادات در جایی بحث می‌کنم که نهی به ذات عبادت بخورد. اینجا تعبیر کردند که «المتعلق بذات العباده» نه به امور خارجه که ما بتوانیم آن توجیه آقای حائری رحمه الله را قبول کنیم، این کلمه هست متأسفانه این نکته در درس نبود.

پس من در عبادات وقتی می‌خواهم ملازمه را بحث کنم مخصوصاً در موارد نهی تنزیهی حواسم باشد نهی مولوی را مطرح می‌کنم که به ذات العباده خورده، اگر نهی تنزیهی بذات العباده محل بحث باشد آن موقع آن راه فرمایش آقای حائری رحمه الله - همان طوری که قبلاً هم بحث کرده بودیم، اینجا هم امام رحمه الله ارائه کردند - بسته می‌شود، شما نمی‌توانید اینجا از یک عنوان خارج از عبادت، بحث کنید. اگر به ذات العباده خورد آن موقع منافات بین نهی مولوی ولو تنزیهی با صحت عبادت مسلم است، بعد هم آن شبهه مطرح می‌شود که فساد منافات با ترخیص دارد چطور پس ما وقتی

می‌گوییم کراهت تنزیهی است و ترخیص در فعل داریم، بعد امام رحمه الله جواب آن شبهه را می‌دهد که استاد ما هم داده «فلا بد من التعبير بجعل الترخيص ترخيصا في اصل العبادة» ما ناگزیریم بگوییم این ترخیص در اصل فعل است؛ یعنی حرمت مولوی ندارد؛ ولی مقریبت ندارد؛ چون مرجوح هست. اینجا اینطوری می‌شود، فعل شما حرمت مولوی پیدا نمی‌کند؛ اما اثر بر آن مترتب نمی‌شود، بخاطر اینکه مرجوح هست، این را هم استاد بیان کردند.

نکته اضافه و نکته پایانی امام رحمه الله در بیان مطلب

بعد البته اینجا امام رحمه الله یک اضافه دارند: «او يقال بكون النهي ارشادا الى اقلية الثواب الا ان ذلك خروج عن محل البحث» چون اگر نهی را به اقلیت ثواب زدیم، از نهی مولوی بیرون می‌رویم، فرض ما الان این است که احراز کردیم نهی مولوی است، نهی مولوی را تنزیهی دیدیم، آن موقع تنزیهی که دیدیم، تنزیه را می‌زنیم به اینکه اصل فعل عملش جائز است، حرمت عملی ندارد؛ اما ملازمه دارد این مرجوحیت مولوی با فساد.

بعد نکته آخری که اینجا شما دقت می‌کنید این است که ببینید این تعبیر چقدر زیباست «الا ان ذلك خروج عن محل البحث لان المفروض قول النهي تنزيها متعلقا بذات العبادة» اینجا ملاحظه می‌کنید در اینگونه مواردی که اصل فعل امکان دارد و جائز است، دیگر مرجوحیت و مبعوضیت ولو به شکل کراهتی با تقرب جور در نمی‌آید؛ اما دیگر فساد در آن نیست، فساد ذاتی در آن نیست، مفسده ذاتیه ای وجود ندارد؛ لذا اصل فعل، حرمت مولوی پیدا نکرده و اینجا اثر آن دوگانه بیان بالای امام رحمه الله درمی‌آید که در حرمت دو چیز داریم، هم تحریم، هم مبعوضیتی داریم و هم مفسده داریم، اینجا دیگر نه اینجا یک مرجوحیت تنزیهی داریم و این مرجوحیت تنزیهی برای فساد کفایت می‌کند.

باقی می‌ماند «و اما نواهی الغیریة» که در ادامه فرمایشات امام رحمه الله این را هم اشاره خواهیم کرد و مقایسه خواهیم کرد با بیانات استادمان. به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

خارج اصول استاد عبدالکریم فرحانی دامتله / 1401.04.22

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با عبارات حضرت امام^{رحمته} و بررسی عبارات استادمان حضرت آیت الله فاضل^{رحمته} بود، در بخش عبادات عرض کردیم که عبارات ایشان بیشتر متخذ از نکات استادشان حضرت امام^{رحمته} است منتها چند جا نکاتی را اضافه داشتند که خود حضرت استاد هم در تقریرات معتمد الاصولشان آورده بودند؛ اما در درس، اشاره نکردند، بعضی از آن نکات را گفتیم من جمله آن دوگانه‌ای که در عبارت امام^{رحمته} در مسئله ملازمه مطرح بود که در حرمت، مسئله مبغوضیت یک مسئله بود، مسئله فقدان ملاک یعنی اشتغال بر مفسده مسئله دیگری بود و امام^{رحمته} نشان دادند که در کراهت اینطور نیست، مرجوحیت به معنای مبغوضیت وجود دارد، مرجوحیتی که مبغوضیت، کراهت مولوی از آن دربیاید ولو اینکه عمل مشتمل بر ملاک است، از این جهت ترخیص در اصل عمل وجود دارد؛ ولی عمل مقریبتش را از دست داده؛ لذا فاسد است یا آن نکته بسیار ارزشمندی که امام^{رحمته} مسئله احتمال اقلیت ثواب را در تنزیهیها مطرح می‌کردند ولی فرمودند این خروج از محل بحث است و فرض ما در جایی است که کراهت مولوی باشد نه ارشاد به اقلیت ثواب.

یا نهایتاً آن نکته بسیار مهمی که در جایی بحث می‌کنیم که نهی به ذات عبادت بخورد؛ لذا نمی‌توانیم این را به مسئله اجتماع امر و نهی ارجاع بدهیم، آنجا دو عنوان در کار بود و تعلق نهی به ذات عبادت مطرح نبود و باید مسئله تعلق نهی به ذات عبادت مبنا باشد که البته استاد اصل عبارتش را در معتمد بیان کرده بودند؛ اما تطبیقش برای نقد فرمایش محقق حائری^{رحمته} در فرمایشات امام^{رحمته} آمده بود؛ ولی در فرمایشات استاد ما ذکر نشد. قبلاً هم اگر خاطرتان باشد در مسئله ملازمه نکته‌ای را بیان کردیم که آن نکته هم نکته خودمان بود که در نقد فرمایش استادمان حضرت آقای فاضل

رحمه الله اضافه کردیم، دیگر اینجا تکرار نمی‌کنیم. آنجا یعنی در عبارت امام رحمه الله نیست؛ لذا لازم است تکرار کنیم که لیست اشکالات ما مطرح شود.

بیان استاد فاضل در عدم ورود اشکال به مرحوم آخوند رحمه الله در محل بحث و اشکال بیان ایشان

آنجا استاد در مسئله ملازمه در ذیل بحث با آخوند رحمه الله که عبادت یا ذاتی است یا تعلیقی است فرمودند که قبلاً به آخوند رحمه الله اشکال گرفتیم که شما چرا سر عنوان عبادت تکیه می‌کنی؟ بحث ما سر عنوان عبادت نیست؛ بلکه بحث ما در ارتباط با این است که گفتیم مسئله تقریبی بودن مطرح هست و لذا عمل اگر عبادت هم بر آن صدق نکند؛ چون ما عبادات را حمل می‌کردیم بر عناوینی که عبادیتشان ذاتی است و غیر آنها را تقریبی معنا می‌کردیم نه تعبدی و عبادت. استاد فرمودند این اشکال آنجا وارد بود؛ اما اینجا دیگر به آخوند رحمه الله وارد نیست، اینجا ناگزیریم که بین حرمت عبادت و فساد عبادت ملازمه برقرار کنیم. ما آنجا هم اشکال کردیم که نه، این فرمایش هم در فرمایشات حضرت امام رحمه الله نیست و استاد نباید اینجا این را می‌فرمودند چرا؟ چون حیثیت ملازمه سر تقریبی بودن است نه سر عنوان عبادت. ما می‌گوییم این عمل با فرض حرمت مولوی یا کراهت مولوی تقریبی نیست، امکان تقرب با آن وجود ندارد منتها اگر حرمت داشته باشد از دو جهت هم تقرب در آن نیست و هم مشتمل بر مفسده ذاتی است و اگر نه کراهت مولوی داشته باشد با فرض احراز کراهت مولوی امکان تقرب با او از بین می‌رود.

بنابراین، تا اینجا این نکات را ما در بررسی فرمایشات استادمان آیت‌الله فاضل رحمه الله اشاره کردیم، اینجا هم در ادامه بحث مسئله نهی غیری مطرح هست که مسئله نهی غیری در فرمایشات استاد ما بررسی نشده و اینجا ایشان وارد مسئله نهی غیری نشدند، شاید به همان دلیلی بود که قبلاً گفته بودند ما نهی غیری را از عنوان محل بحث خارج کردیم که ما قبلاً هم عرض کردیم باید بحث را بر اساس همه مبانی بررسی کنیم نه اینکه منحصر کنیم به محل بحث خودمان.

بررسی نهی غیری در کلام استاد فاضل^{رحمه‌الله}

ایشان قبلاً چند جا این را بررسی کردند، جا داشت که مسئله نهی غیری را بررسی کنیم و برویم سراغ ...

قبلاً اگر یادتان باشد ایشان در یکی از مقدمات فرمودند پاسخ این است اگر ما همانند آخوند^{رحمه‌الله} در مانحن فیه یعنی مسئله نهی متعلق به عبادت، نهی غیری را هم داخل در بحث می‌دانستیم مانعی نداشت که عبادتی که هم دارای ملاک عبادت بود و هم نهی غیری به آن تعلق بگیرد در این صورت ما حکم به صحت عبادت می‌کردیم مثل صلاة و ازاله، ولی اعتقاد ما این است که نه، اصلاً نهی غیری محل بحث ما نیست.

ولی اگر نهی غیری را خارج از محل بحث بدانیم و بگوییم فقط نهی نفسی محل بحث ماست دیگر این مطلب پیش نمی‌آید که نهی باشد و مسئله بحث ملاک مطرح شود، ایشان خلاصه این را بر اساس مبنا بیرون کردند که البته درست بود و مبنای مختار هم همین بود؛ ولی الان در مسئله، حکم مسئله باید با جمع تقادیر و با جمیع مبانی مسئله را مطرح کنند و خود استاد بزرگوارمان حضرت آیت‌الله فاضل^{رحمه‌الله} این را در تقریراتشان در معتمد تبعاً لاستادشان حضرت امام^{رحمه‌الله} بحث کردند؛ یعنی جالب این است که در واقع هر سه قسم را بحث می‌کنند و مسئله نهی غیری را در مقابل نهی‌های نفسی که حالا یا حرمت داشته باشند یا تنزیهی باشند قرار می‌دهند و از آن بحث می‌کنند؛ لذا در معتمد ذکر کردند «و اما النواهی الغیریة کالنهی عن الصلاة الناشی من قبل الامر بالازالة بناء علی اقتضاء الامر بالشیء للنهی عن ضده فلا یخفی انها لا تستلزم الفساد»

و لذا گفتند که در مسئله نهی غیری باز می‌توانیم بحث کنیم که استلزام فساد ندارد؛ چون مبغوضیتی در آن نیست اگر ملاک داشت، عبادت درست است که البته آن دوگانه امام^{رحمه‌الله} دوباره در آن زنده می‌شود که ما یکبار حیث ملاک را، وجود و عدم وجود ملاک را برای فساد ممکن است طرح کنیم، یکبار حیث مبغوضیت را در نهی غیری چون مبغوضیت منتفی است، اگر ملاک وجود داشت عمل صحیح هست.

استاد ما شاید به جهت اینکه بحث نهي غيري را کلاً از محل بحث بيرون کردند، در درس به آن تعرض نکردند به خاطر مبنایشان ولی در تقریرات معتمدشان این مطلب را قشنگ آوردند، امام رحمه الله هم در تهذيب و منهاج این را آورده با همین بیانی که استاد دارند و مسئله نهي غيري را امام رحمه الله رسیدگی فرمودند.

بعد از اینکه حکم نهي غيري را مطرح می‌کند «**كالنهي عن الضد بناء على القول به**» که من نهي غيري دارم، امر به ازاله دارم و نهي غيري از صلاة دارم از باب مقدمیت، امام رحمه الله هم همانجا فرمودند که اینجا عقلاً مستلزم فساد نیست. در واقع مبعوضیت ذاتی اینجا نداریم، آن موقع اگر ملاکی وجود داشت و ما قائل به کفایت ملاک در صحت عبادت شدیم، قطعاً این عبادت صحیح هست و نهي غيري مشکلی پیدا نمی‌کند.

بیان شبهه امام رحمه الله در ذیل بحث

امام رحمه الله در ذیل این بحث شبهه‌ای را مطرح می‌کنند که خود این شبهه هم ارزشمند و قابل بحث است، حالا استاد چون مسئله نهي غيري را متعرض نشدند این را هم در درس مطرح نکردند، البته در تقریراتشان آوردند. استاد در تقریراتشان این را دارند که ما در نواحی غیره فساد نداریم که توضیح آن را دادیم بعد شبهه‌ای مطرح هست «**و توهم ان الآتی بالصلاة دون الازالة يكون متجريا و التجري يوجب بطلان عبادته**» شبهه این است که از این طرف می‌خواهیم بگوئیم عمل صحیح هست، از این طرف مستشکل می‌خواهد بگوید نه کسی که به جای ازاله، صلاة را انجام می‌دهد متجری بر مولاست، جرأت بر مولا پیدا کرده، مولا امر به ازاله کرده او نماز می‌خواند. وقتی متجری شد این تجری «**يوجب البطلان لانه لا يقبل عبادته المتجري**» خدای متعال عبادت متجری را قبول نمی‌کند.

جواب امام رحمه الله به شبهه

امام رحمه الله در ذیل این مسئله شبهه را جواب می‌دهند، این «**مدفوع**» سؤال این است که آیا تجری به واسطه عدم فعل ازاله محقق شده یا تجری به خاطر فعل صلاة است؟ همین که این ترک ازاله کرده، متجری است. امام رحمه الله می‌خواهد بگوید

ما آنجا بحث کردیم در تجری ان شاء الله بعداً هم بحث می‌کنیم. صرف ترک ازاله تجری است، تجری جرأت پیدا کردند و زیر بار دستور مولا نرفتن است.

ان قلت به اینکه چه اشکال دارد این قیح و این مشکل، مشکل تجری است چرا این مشکل تجری سرایت نکند به صلاتی که من مأمور به ازاله بودم و ازاله را ترک کردم؟ الان نماز می‌خوانم. استاد اینجا در معتمد خیلی اجمالی و کوتاه می‌فرمایند؛ اما امام رحمه الله در مناهج این را مفصل می‌گویند. آنجا امام رحمه الله دارند: «و ما قیل ان اتیان الفعل المنهی عنه تجری علی المولی فیکون الفاعل بعیدا عن ساحته فلا یمكن التقرب به بعید عن الثواب» چرا؟ «اما اولاً فلان فاعل الضد عاص بترک ضد الاهم» عصیان در مرحله ترک ضد اعم یعنی ترک ازاله واقع شده نه در مرحله فهم مهم؛ لذا فعل صلاة مصداق تجری نیست این اولاً.

ثانیاً: امام رحمه الله تحلیل کرده گفته اینجا اگر فرض کردیم تجری محرم است، تجری مبعوض مولا است، دلیلی داریم بر اینکه تجری فساد بیاورد برای آن عمل؟ یا مبعوضیت سر خود عنوان تجری باقی می‌ماند؟ اگر تجری سر عنوان خودش باقی بماند، محرم هم باشد ربطی به قضیه فعل ندارد و حرمت از عنوان تجری به فعل سرایت نمی‌کند. من یک عنوان جرأت و جسارت دارم، یک عنوان فعل دارم، عنوان تجری که حالا منطبق بر فعل است فرضاً محرم است چه کار با عنوان فعل دارد؟ این باز نکته مهم حضرت امام رحمه الله است که امام رحمه الله اینجا در مناهج دارند در تهذیب هم همین را تفصیل بیشتری می‌دهند. در تهذیب «فان قلت اتیان المنهی عنه یوجب التجری علی المولی فیکون الفاعل ذلک بعیدا عن ساحت المولی فلا یمكن التقرب قلت ان فاعل الضد عاص بترک الاهم» جواب این است که فاعل ضد یعنی فاعل صلاة، عصیانش به ترک ازاله هست که اهم است «لا بفعل المهم» این جواب اول که خواندیم.

جواب دوم امام رحمه الله در تهذیب

جواب دوم در تهذیب یک مقدار دقیق‌تر است، این صدق عنوان عدمی بر عنوان وجودی محل اشکال است، ترک ازاله عنوان عدمی است، آیا می‌توانم ترک ازاله را منطبق بر عنوان صلاة کنم؟ خیلی قشنگ می‌خواهد بگوید نه، شما نمی‌توانی عنوان عدمی ترک اهم را که الان حرام است و مبعوض است بر فعل وجودی صلاة منطبق بکنی. بعد امام

رحمه الله تنزل می‌کند، می‌فرماید بله اگر تسلیم شویم که عصیان به واسطه خود فعل مهم محقق شده باز آن حرف آخر را می‌زند، باز حتی اگر این را قبول کنیم می‌خواهیم بگوییم این جرأت و جسارت این فعل را مبعوض نمی‌کند. جرأت و جسارت یک عنوان است که بعد از ساحت مولا دارد، فعل یک عنوان است که آن جرأت و جسارت که در واقع با ترک فعل محقق شد با ترک ازاله این فعل صلاۀ نمی‌تواند خراب کند.

لذا ملاحظه می‌کنید بیان زیبای حضرت امام رحمه الله در تهذیب تقریباً یک بیان سه پله‌ای است، اولاً عنوان تجری به واسطه عدم فعل اهم شکل گرفته، ثانیاً عنوان ترک اهم نمی‌تواند منطبق بر فعل وجودی شود و آن حکمی را که در این فعل عدمی هست بر فعل وجود منطبق کند، امکان ندارد، ثالثاً: حتی اگر قبول کنم عصیان به واسطه اتیان مهم شکل می‌گیرد نه ترک اهم و اتیان مهم در واقع عنوان تجری را محقق می‌کند که تجری سر ترک نرود، سر همین فعل وجودی برود باز اشکال ندارد، تجری محرم است چرا فعل محرم باشد؟

سه مطلب بسیار زیبا ایشان دارند که در تهذیب بادقت بیان می‌فرماید. متأسفانه این مطالب ارزشمند استادشان حضرت امام رحمه الله به واسطه اینکه استادمان آیت‌الله فاضل رحمه الله مسئله نهی غیری را خارج از محل بحث قرارداد کلاً ترک شده، امام رحمه الله نهی غیری را خارج می‌کنند، در مقدمات هم قبلاً خواندیم؛ اما دلیلی نمی‌بینند اینجا بر مبنای آنهایی که این را در محل نزاع داخل می‌کنند، تکلیف مسئله را روشن نکنند.

این پایان بررسی عبارات ارزشمند استادمان و مقایسه این عبارات یعنی عبارات درس با عبارات معتمد که تقریرات خودشان از حضرت امام رحمه الله است و عبارات امام رحمه الله در مناهج در بخش عبادات. تأثیر فتوایی ندارد؛ اما تأثیر علمی بسیار ارزشمندی داشت و این پایان این بررسی. باقی می‌ماند مسئله معاملات که هفته آینده اولین روز درسی بعد از عید شریف غدیر مسئله را بررسی می‌کنیم.

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

خارج اصول استاد عبدالکریم فرحانی دام‌الله / 1401.04.28

جلسه صد و چهل و دوم: نکته اضافه امام رحمه الله در بخش معاملات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

مرور مباحث گذشته

فرمایشات استادمان حضرت آقای فاضل رحمه الله و استادشان حضرت امام رحمه الله را بررسی کردیم و در مرحله عبادات مشخص شد که نکات اضافه‌ای در فرمایشات امام رحمه الله بود که در تقریرات استادمان آیت الله فاضل رحمه الله از امام رحمه الله یعنی معتمد و در درس به آن اشاره نشده بود که توضیحات آن داده شد.

بیان نکته اضافه امام رحمه الله در بخش معاملات

اما در بخش معاملات امام رحمه الله باز نکات اضافه‌ای را ارائه می‌کنند که این نکات در تقریرات معتمد الاصول استاد ما از حضرت امام رحمه الله و در درسی هم که ارائه کردند منعکس نشده بود، استاد در معتمد مسیری را در باب معاملات می‌روند که تقریباً این مسیر همان مسیری است که در درس ارائه کردند؛ یعنی درسشان منطبق با تقریرات خارجشان از بحث استادشان امام رحمه الله است که جهت اول بحث می‌کنند در دلالت لفظی و اینکه اگر وضع نهی معلوم نباشد ظهور در حرمت مولوی دارد یا ظهور در ارشاد به فساد دارد و با دو مقدمه - که خاطر مبارکتان باشد - تقریباً این دو مقدمه در معتمد الاصول هم آمده، نشان می‌دهند که نهی ظهور در فساد دارد؛ بنابراین توضیحاتی می‌دهند.

اما در عبارات حضرت امام رحمه الله نکات اضافه‌ای وجود دارد علاوه بر اینکه معاملات جنبه امضائی دارند و عقلاء هدف اصلی‌شان از معامله ترتب اثر است و در معامله یک فعل مباشره بلاواسطه داریم، یک فعل تسبیبی داریم که بحث مسبب است و یک اثر نهایی داریم که هدف اصلی از معامله است و لذا نهی معامله ظهور در ارشاد به فساد پیدا می‌کند؛

یعنی ارشاد به ترتب و عدم ترتب اثر که غرض اصلی عقلائی است که این روند بیان استاد ما بود و در معتمد هم همین قدر آمده، امام رحمه الله نکاتی را اضافه می‌کنند، این نکات نیاز به مرور دارد که این بحث را از نظر امام رحمه الله هم تکمیل شده تلقی کنیم.

مختار امام رحمه الله در جایی که ندانیم نهی از کدام قسم است.

نکته اولی که امام رحمه الله در معاملات اشاره می‌کنند این نکته هست - تعبیرشان این است - که می‌فرماید: مقام اول ما این است «**فیما اذا تعلق النهی بمعاملة مع عدم احراز كونه من ای اقسام**» اگر معامله‌ای بود و من احراز نکردم که این نهی حرمت دارد یا تنزیهی است یا ارشاد به فساد است، باید ببینیم که این نهی ظهور در چه عنوانی پیدا می‌کند؟ بعد هم امام رحمه الله همان نکته موجود در بیانات استادمان را دارد «**فلا ینبغی الاشکال فی ظهور النهی فی الارشاد الی الفساد**» با همان مقدماتی که استاد بیان کردند که عرض کردم در معامله سه عنوان وجود دارد، معامله امضائی است و عقلاء دنبال اثر هستند؛ لذا نهی فهم عرفی‌اش این است که ظهور پیدا می‌کند در عدم ترتب اثر که این می‌شود فساد، بعد تعبیر امام رحمه الله این است «**لان الاسباب آلات لتحقق المسببات**».

احتمال اول در مقابل قول مختار

چند احتمال در مقابل فرمایش مختار امام رحمه الله وجود دارد که امام رحمه الله یکی یکی این احتمالات را رد می‌کند که این رد در فرمایشات آیت‌الله فاضل رحمه الله ذکر نشده فقط همان استظهار عرفی آمده که استظهار عرفی را امام رحمه الله انجام دادند و فرمایشات استادمان در آن استظهار منطبق با فرمایشات استادشان امام رحمه الله در معتمد است؛ اما بقیه مطالب نه در تقریرات معتمد هست نه در درس.

نکته اولی که امام رحمه الله اشاره می‌کنند این است که در مقابل مختار ما احتمال دارد که من بگویم این نهی ظاهر در تحریم سبب است، بالاخره نهی صیغه لاتفعل ظهور در تحریم دارد و تحریم هم اینجا به سبب خورده، لاتبع سبب است، امام

رحمه الله می فرماید که اسباب آلاتی هستند برای تحقق مسببات، وقتی اسباب آلاتی برای تحقق مسببات باشند «لا تکن منظوراً اليها» ما نمی توانیم به سبب یک نگاه استقلالی و منظور الیه داشته باشیم «حتی يتعلق بها النهی» تا ما نهی را به سبب بزیم و بعد بگوییم نهی ظهور در تحریم دارد پس این نهی در معامله ظاهر در حرمت سبب است. این یک اشکال

اشکال دومی می گیرند «هذا مع بعد تعلق النهی و الحرمة بالتلفظ بالفاظ الاسباب» اشکال دیگری وجود دارد که اگر حرمت بخواهد به سبب بخورد؛ یعنی خود تلفظ و تنطق حرام باشد. انصافاً تعلق حرمت به تنطق و تلفظ بعید است؛ لذا اشکال دوم امام رحمه الله این است که ما نمی توانیم اینجا بگوییم خود تنطق محرم است، خود تلفظ که در واقع آن احتمال اول در معاملات بود که گفتیم فعل مباحثی ما این خیلی بعید است، این خیلی خلاف ظاهر است خودش خلاف ظاهر است.

پس اولاً اسباب منظوراً اليها نیستند؛ بلکه اسبابی هستند برای تحقق آلاتی هستند، برای تحقق مسببات و نمی شود منظور اصلی باشد تا نهی به آنها بخورد ثانیاً؛ تعقل حرمت تنطق و تلفظ یک کم سخت است که یک مفسده ذاتی در این تنطق و تلفظ وجود داشته باشد که من بگویم حرمت ذاتی پیدا کرده، ملاحظه می کنید این دو نکته را امام رحمه الله در مقابل قول مختارشان خیلی روشن می خواهند رد کنند. این احتمال اول در مقابل قول مختار.

احتمال دومی که امام رحمه الله مطرح می کنند.

احتمال دوم این است که من احتمال بدهم به تعبیر امام رحمه الله خود مسبب محرم شرعی باشد، خود مسبب را هم امام رحمه الله رد کرده، گفته مسبب یا یک اعتبار شرعی است مثل ملکیت یا یک اعتبار عقلائی است، اگر مسبب را یک اعتبار شرعی یا عقلائی تصویر کردم «لا معنی لتعلق النهی به» آن موقع من برای خود این اعتبار نمی توانم حرمت قائل شوم. اعتبار کردن یک فعلی است که از من سر می زند، ممکن است حرمت به آن بخورد؛ ولی معتبر من که همان ملکیت است بحث حرمت در آن مطرح نیست، خیلی خلاف ظاهر ممکن است حرمت به آن بخورد؛ ولی معتبر من که همان

ملکیت است بحث حرمت در آن مطرح نیست، خیلی خلاف ظاهر است که من بگویم معتبر خودش محرم است، قرینه می‌خواهد، دلیل می‌خواهد، اگر من باشم و یک چنین مسئله‌ای، آوردن حرمت برای چنین معتبری محل اشکال است؛ چون بحث اعتبار کردن مطرح نیست، معتبر مطرح هست؛ لذا ملاحظه می‌کنید این نکته هم نکته مهمی است که امام رحمه‌الله در مناهج و در تهذیب دارند.

احتمال سوم در مقابل قول مختار

احتمال دیگری که در مقابل قول مختار وجود دارد این است که خود آثار محرم باشند؛ یعنی بگویم تصرف در این مال محرم است نه تحقق ملکیت آنها، خود تصرفات حرمت ذاتی پیدا بکند، امام رحمه‌الله می‌خواهد این احتمال را هم رد کند، بگوید این هم معنا ندارد، چرا معنا ندارد؟ چون اگر اسباب اثر کردند و ملکیت بوجود آمد معنا ندارد شارع اعتبار ملکیت کند بعد حرمت تصرف قائل شود برای چیزی که ملک شماست، اگر هم اسباب اثر نکنند این ملک شما نیست، معلوم است که تصرف در ملک غیر بدون اذنش محرم است، این دیگر حرمت تکلیفی نمی‌خواهد. اگر سبب اثر کرد، زوجیت محقق شد، آن موقع وطی این زوجه حرمتی ندارد، معنا ندارد ما بگوییم شارع اعتبار زوجیت کرده؛ ولی قائل به حرمت وطی هست، اگر سبب اثر نکند معلوم است، وطی اجنبیه محرم است.

بنابراین، این احتمال را هم خیلی زیبا می‌خواهند رد کنند؛ لذا تعبیرشان این است «و اما الآثار المترتبة علیها فیبعد تعلقه بها ذاتاً» معنا ندارد بگویم حرمت به این آثار خورده و آثار ذاتاً محرم است «لانه مع تأثیر السبب لا معنی للنهی و مع عدم تأثیره یكون التصرف فی مال الغیر او وطی الاجنبیة و امثال ذلک محرمة لا تحتاج الی تعلق النهی بها» یعنی امام رحمه‌الله علاوه بر اینکه قول مختار خودش را عرفی تصویر می‌کند، با همان بیانی که استاد ما هم در معتمد و در درس اشاره کردند، سه احتمال را هم جدا رد می‌کند.

احتمال چهارمی که امام رحمه الله مطرح می کنند.

کما اینکه احتمال دیگری وجود دارد و آن احتمال این است که آنجا اول جمع بندی می کند، اگر این سه احتمال را رد کردیم «فلا بد من حمله علی الارشاد الی الفساد و ان النهی عن الايقاع لاجل عدم الوقوع كما هو المساعد لفهم العرف» لابدیم از اینکه بگوییم اینجا اگر گفته «لاتبع ما لیس عندک» یعنی اثر بر آن بار نمی شود، اگر گفته «لاتبع المصحف للكافر» یعنی مثلاً کافر اثر بر او بار نمی شود، بنابراین ایشان خواستند بفرمایند که پس ما اولاً فهم عرف را که منطبق با ظاهر است، ترتب اثر می بینیم، ثانیاً برای آن سه احتمال دیگر معنای معقولی نمی توانیم تصویر کنیم.

«و تلخص ان النهی عن معامله مع قطع النظر عن القرائن الصارفة ظاهر فی الارشاد الی ان الاثر المتوقع منها لا یترتب علیها و هذا هو الفساد»

بیان احتمال پنجم

بعد کان یک احتمال پنجمی هم پیدا می شود «لا یقال ان النهی فیها منصرف الی ترتیب الآثار فقولہ لاتبع المجهول مثلاً منصرف الی حرمة ترتیب الآثار علی بیعه و هذا هو النهی الوضعی» احتمال دیگر این است که بگوییم شارع خواسته اینطور بگوید، اثر قائل شدن برای چنین معامله ای محرم است، نهی وضعی کرده، نه خود آثار محرم اند، اثر قائل شدن برای این، اگر من بیع مجهولی انجام دادم بعد ترتیب آثار بر بیع مجهول محرم است، خود ترتیب آثار محرم است.

امام رحمه الله می گوید این هم غلط است چرا؟ بخاطر اینکه اولاً انصراف را منع می کنیم، خلاف ظاهر است، ظاهر به سبب خورده، به ترتیب آثار نخورده، گفته لاتبع المجهول، ظاهر نهی از سبب است، من اگر بخواهم نهی از سبب را سراغ ترتیب آثار ببرم، خلاف ظاهر است، قرینه می خواهد، دلیل می خواهد. آن موقع چون ظاهر به سبب خورده معنای درستی برای حرمت تلفظ و تنطق یعنی به سبب وجود ندارد، من باید آن را به عدم ترتب اثر برگردانم، نهی از ایقاع کنم، به خاطر عدم وقوع این قرینه هست، این فهم عرفی است.

بینید تعبیر زیبایی دارند «لایقال ان النهی فیها منصرف الی ترتیب الآثار فقوله لاتبع المجهول مثلاً منصرف الی حرمة ترتیب الآثار علی بیعه و هذا هو النهی الوضعی لانا نقول نمنع الانصراف هنا» چرا نمنع؟ «بان لا موجب له» اصلاً چنین انصرافی دلیلی ندارد، دلیل برخلافش هست «اذ هو استدعی رفع الید عن ظاهر العنوان بل الظاهر ان النهی متعلق بايقاع الاسباب لاتبع» بعث نگو اشتریت، منتها دیدیم ايقاع سبب «لکن لا الی ذاتها بما هی» من با خود سبب بما هو سبب کار ندارم؛ چون سبب منظور الیه نیست، با مسبب هم نمی توانم کار داشته باشم، حرمت ذاتی آثار هم که مطرح نیست، پس معنایش عدم ترتب اثر است.

نقد تقریر استاد فاضل رحمه الله

بنابراین، این تکه بسیار ارزشمند در فرمایشات استادمان آیت الله فاضل رحمه الله نیست انصافاً، ایشان همانطور که قبلاً هم خواندیم، هم در درس، هم در معتمد آن دو مقدمه را می گویند و بعد هم نتیجه می گیرند که ظاهر این است که نهی به عدم ترتب اثر خورده که فهم عرفی است، در واقع این توضیحات تکمیلی را که در بیان استادشان حضرت امام رحمه الله وجود دارد، ما لازم داریم و جا داشت که آیت الله فاضل رحمه الله این را بیان بفرمایند. این بخش اول.

بخش بعدی مال وقتی است که تکلیف نهی معلوم است؛ مثلاً من می دانم نهی تحریمی است، اگر من تکلیف نهی را دانستم؛ چون عبادات را امام رحمه الله بعداً بررسی کرده که ما قبلاً خواندیم، امام رحمه الله وارد این بخش می شود «النهی المتعلق بالمعاملات مع احراز حال النهی و هو علی اقسام كالنهی المتعلق بالعبادة» فرض اول «اذا تعلق النهی التنزیهی او الغیری بها فلا اشکال فی عدم اقتضائها الفساد» نهی غیری و نهی تنزیهی اقتضای فساد ندارد، در عبادات نداشت، فضلاً عن المعاملات که بخش را قبلاً انجام دادند، امام رحمه الله این تیکه را هم اضافه می کنند که پس وقتی وارد اقسام نهی می شویم نهی که حالش معلوم است سه فرض داریم: نفسی تحریمی، نفسی تنزیهی و غیری.

غیری و تنزیهی قطعاً فساد نمی آورند، برویم سراغ تحریمی، وقتی وارد تحریمی می شویم، امام رحمه الله اینجا باز تفصیلاتی دارند، در ذیل آن تفصیلات، تفصیل شیخ اعظم رحمه الله را بیان می کنند و توضیحاتی را ارائه می کنند که این توضیحات در فرمایشات استادمان آیت الله فاضل رحمه الله آمده انصافاً این تکه مخصوصاً آن توضیحاتی را که از شیخ رحمه الله می آورند و

تفصیلات شیخ رحمه الله را ارائه می‌کنند این تقریباً آمده و عبارات استادشان حضرت امام رحمه الله را ایشان در معتمد بیان کردند، درس هم منطبق با معتمد است، چون اینها را خواندیم تکرار نمی‌کنیم، حتی آن تفصیل شیخ رحمه الله را که شیخ رحمه الله آنجا بحث کرد که اگر احراز نکردیم احد آن عناوین را، یعنی دانستیم که تحریمی است اما ندانستیم که به صدور فعل مباشری خورده یا به مسبب خورده یا به آن اثر خورده، خلاصه شیخ رحمه الله توضیحاتی داده که امام رحمه الله هم می‌فرماید این کلام شیخ اعظم رحمه الله اگر نگوییم ابعاد احتمالات است در نظر عرف و عقلاء، کلامشان درست نیست و ثابت می‌کنند که این ظاهر در بحث آثار است، حرمت ترتیب اثر که اینها را دیگر آیت‌الله فاضل رحمه الله بیان کردند و توضیحات کاملی را از بیان شیخ رحمه الله دادند تا می‌رسند به اینکه «ربما يستدل لدلالة النهي على الفساد اذا تعلق بعنوان المعاملة بالروايات» می‌رسند به بحث روایات که چند تا نکته در بحث روایات هست که جلسه آتی آن نکات را هم از زبان استادمان آیت‌الله فاضل رحمه الله خواندیم، فرمایشات استادشان حضرت امام رحمه الله را هم بخوانیم و بررسی کنیم، ببینیم چه باید گفت.

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

خارج اصول استاد عبدالکریم فرحانی دام‌الله/ 1401.04.29

جلسه صد و چهل و سوم: مختار استاد فاضل رحمه الله و امام رحمه الله در باب نظریه شیخ رحمه الله و تفاوت آنها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با بررسی فرمایشات استادمان آیت‌الله فاضل رحمه‌الله و نسبت آنها با فرمایشات استادشان حضرت امام رحمه‌الله بود و عرض کردیم در مسئله معاملات، در مابقی بحث که آن فروعی بود که وضع معامله از جهت عنوان تحریمی یا تنزیهی یا نهی غیر روشن باشد، مطالب همانی بود که استاد بیان فرمودند که توضیحاتش داده شد هرچند در عبارت استاد درباره نهی تنزیهی و نهی غیر خیلی بحث نشده بود ولی نکاتش را قبلاً گفتیم، باقی ماند آن تکه‌ای که به شیخ رحمه‌الله نسبت داده شد که باز هم فرمایشات استادمان فرمایشات خوبی بود که بحث این بود که اگر احراز کردیم نهی تحریمی است، شیخ رحمه‌الله احتمال داد که این تحریم به فعل مباشری بخورد و استاد ما مثل استادشان حضرت امام رحمه‌الله این مطلب را رد کردند و گفتند این ابعاد الاحتمالات است در نظر عرف و عقلاء که گفتیم این مطالب خوب و کامل است و دیگر نیاز به تکرار ندارد.

آیا می‌توان برای مدعای شیخ رحمه‌الله از طریق روایت استدلال کرد؟

رسیدیم به اینجا که آیا می‌شود از طریق روایت برای مدعای شیخ استدلال کرد و گفت نهی در معامله دلالت بر فساد دارد، اما این استدلال را ما از طریق شرعی درست کنیم، یعنی ملازمه شرعی درست شود نه ملازمه عقلی یا عرفی که قبلاً محل بحث بود و ثابت کردیم که ملازمه عقلی بین حرمت سبب یا حرمت مسبب و فساد وجود ندارد اما آیا می‌شود بحث ملازمه شرعی را انجام داد؟

خلاصه نظر شیخ رحمه‌الله پیرامون روایت

ملاحظه کردید که استاد ما آقای فاضل رحمه‌الله این را مفصل بیان کردند و آن روایت صحیح زراره رحمه‌الله از امام باقر علیه‌السلام را که شیخ رحمه‌الله بررسی کرده و آخوند رحمه‌الله هم بررسی فرموده مفصل ذکر کردند: «سألته عن مملوک تزوجت بغیر اذن سیده

فقال ان ذلك الی سیده ان شاء اجاز و ان شاء فرق بینهما فقلت اصلحک الله عن حکم بن عطیبه و ابراهیم بن نخعی و اصحابهما یقولون ان اصل النکاح باطل لا تحل اجازة سید له»

که خلاصه این را استاد بیان کردند، نظر جناب شیخ رحمه الله را مفصل توضیح دادم با چند مقدمه، خلاصه فرمایش شیخ این بود که شیخ رحمه الله می‌گفت اینجا معصیت خدا به دو صورت امکان دارد 1. معصیت از طریق معصیت مولا و به واسطه معصیت مولا 2. معصیت خدا که بدون واسطه معصیت مولا تحقق پیدا کرده باشد که مثلاً این عبد - العیاذ بالله - مرتکب زنا شود، بعد جناب شیخ رحمه الله فرمودند با توجه به این توضیحات «انه لم یعص الله» معنایش این است، معصیت مستقیم خدا صورت نگرفته و چون معصیت مستقیم خدا صورت نگرفته، فقط معصیت در حد معصیت مولاست، نکاح باطل نیست هر چند معصیت مولا مستلزم معصیت خدای متعال است، اما معصیت با واسطه است و معصیت با واسطه نقشی در بطلان نکاح ندارد، شیخ رحمه الله اینطور تحلیل کرد و لذا مفهوم روایت ملازمه شرعی را ثابت می‌کرد که اگر معصیت بلا واسطه خدا محقق شده باشد، نکاح باطل است. این فرمایش شیخ رحمه الله بود.

خلاصه فرمایش مرحوم آخوند رحمه الله پیرامون روایت از زبان استاد فاضل رحمه الله

استاد در مقابل فرمایش شیخ رحمه الله، فرمایش آخوند رحمه الله را نقل کردند که «انه لم یعص الله»، معصیت اصطلاحی و مخالفت با حکم تحریمی نیست، بلکه منظور این است که اگر خدای متعال چیزی را امضاء کرده باشد، عنوان معصیت اینجا وجود ندارد و اگر امضاء نکرده باشد، عنوان معصیت وجود دارد؛ لذا «لم یعص الله قرینه» هست بر اینکه عسی سیده یعنی بدون اجازه بوده؛ بدون امضاء سید بوده؛ آخوند رحمه الله عسی سیده را به قرینه «لم یعص الله» اینطور معنا کرد؛ لذا معصیت؛ معصیت اصطلاحی نیست، بحث امضاء هست و لذا اینها مؤید هم می‌شدند، «انما عسی سیده» یعنی بدون اجازه بوده، «لم یعص الله» یعنی خدای متعال اجازه داده، اگر نکاحی بود که خدا اجازه نداده بود، مثلاً نکاح در عده، آن موقع این باطل بود و لذا آخوند رحمه الله اصل استدلال را قبول کرد و مسئله عصیان را از عصیان اصطلاحی خارج کرد، این هم نظر آخوند رحمه الله بود که استادمان آیت‌الله فاضل رحمه الله بیان کردند، بعد هم بر اساس فرمایش آخوند رحمه الله اینجا حرمتی نداریم که ملازمه درست شود، بلکه عدم امضاء هست، که معلوم است اگر امضائی وجود نداشته باشد، نکاح باطل

است، از بحث ما خارج است؛ لذا آخوند رحمه الله مشککش را حل کرد و گفت حرمتی در کار نیست چون عصیان اصطلاحی وجود ندارد و ملازمه‌ای هم مطرح نیست که بگویم ملازمه شرعی در کار است، از آن طرف مشکل عصیان هم حل شد، عصیان، عصیان اصطلاحی نبوده که توضیحاتش را قبلاً دادیم، ولی بنا به نظر شیخ رحمه الله عصیان، عصیان اصطلاحی بود، عصیان اصطلاحی تارة مستقیم و بلاواسطه بود، آن ملازمه با فساد است، تارة عصیان اصطلاحی از باب عصیان مولا به سید است، آن دیگر ملازمه با فساد نیست.

مختار استاد رحمه الله فاضل در معنای عصیان

استاد هم بعد از اینکه نظر آخوند رحمه الله و شیخ رحمه الله را نقل کردند، اختیار کردند که عصیان، عصیان اصطلاحی است، منتها عصیان اصطلاحی در ارتباط با خدای متعال، معصیت حکم تکلیفی است و ملازم با فساد است، عصیان سید عرفاً عصیان است، اینطور معنا کرد و لذا لازم نیست اینجا بگوییم قبلاً مولا نهی کرده باشد نه، نهی هم نکرده باشد چون بدون اجازه مولا یک چنین کاری صورت گرفته، عرفاً عصیان است و البته عصیان محقق است، عقاب اخروی مسلم است، ولی دیگر عصیان سید است و عصیان خدای متعال به عنوان اینکه حکمی از احکام تکلیفی خدای متعال معصیت شده باشد، مطرح نیست و لذا حضرت آقای فاضل رحمه الله فرمودند که اختلاف عمده ما با شیخ رحمه الله این است که شیخ رحمه الله این را سر عصیان مرتبط با تلفظ و تنطق به سبب برد، در صورتی که ظاهر روایت، عصیان مسبب است و ما این را لازم می‌دانستیم به تدریج یعنی مسبب، این سازمان فرمایش استاد ما حضرت آقای فاضل است.

پاورقی استاد فاضل رحمه الله: برگرداندن مطلب به بحث اجتماع امر و نهی

اینجا استاد یک پاورقی داشتند که در درس هم بود ولی در متن بیانشان نیامد و این بود که این را یک طوری به مسئله اجتماع امر و نهی برمی‌گرداندند که ما در صلاة در دار غضبی یک عمل داشتیم که با یک عنوان مأمور به بود، با یک عنوان منهی عنه بود و غضب و صلاة اتحاد در خارج پیدا می‌کردند ولی حکم از یک عنوان به عنوان دیگر سرایت

پیدا نمی‌کرد، یا در مسئله وفای به نذر که می‌گفتیم مثلاً این نماز مصداق وفای به نذر است، یک حکم دارد و اگر بخواهد حث نذری اتفاق بیفتد حکم دیگری پیدا می‌کند، در این گونه موارد باید توجه بکنیم که حکم سر عنوان خودش باقی می‌ماند و لذا آنجا مسئله عبادیت و عدم عبادیت در بحث نذر را حل کردیم. این هم پاورقی فرمایش استادمان.

راه حل مسئله در فرمایشات حضرت امام رحمه‌الله

روایاتی که امام رحمه‌الله بیان می‌کنند.

حالا سؤال اینجا این است که در فرمایشات استادشان حضرت امام رحمه‌الله مسئله چطور حل شده؟ امام رحمه‌الله هم اینجا سیر بحثشان اینطور است که می‌فرماید: «ربما يستدل لدلالة النهي على الفساد اذا تعلق بعنوان المعاملة بروايات»

امام رحمه‌الله همان روایات را ذکر می‌کند که البته استاد بقیه روایات را به‌عنوان مؤید نظریه‌اش ذکر کرد که حالا در بیانات امام رحمه‌الله هم هست «منها صحیحة الزرارة المروية فی نکاح العبيد و الإمام عن ابی جعفر» که همان روایت معروف است «سئله عن مملوك تزوج بغير اذن سيده فقال ذلك الى سيده ان شاء اجاز و ان شاء فرق بينهما» بعد هم آن بحث حکم بن عتیبه و ابراهیم نخعی و آن کلمات امام عليه‌السلام را ذکر می‌کنند که تکرار نکنیم.

«و منها ما عن زرارة ايضاً عن ابی جعفر قال سألته عن رجل تزوج عبده امرأة بغير اذنه» مردی است که عبدش زنی را به‌غیر اذنش تزویج می‌کند «فدخل بها» - اگر یادتان باشد استاد این را به‌عنوان مؤید آورد - «ثم اطلع على ذلك مولاه» بعد مولایش فهمید «و قال ذلك الى مولاه ان شاء فرق بينهما الى ان قال فقلت لابی جعفر فانه في اصل النكاح كان عاصيا فقال ابو جعفر انما عطى شيئا حلالا و ليس بعاص لله و انما عصى سيده»

اگر یادتان باشد استاد همین را برای نظریه خودشان شاهد آورد که عصیان، عصیان اصطلاحی است و این عصیان تارۀ عصیان سید است، تارۀ عصیان خدای متعال است، این را استاد شاهد آورد که ما نمی‌توانیم، عصیان را منصرف کنیم

به معنای دیگر، ولی ملازمه را در جایی قبول داریم که عصیان خدای متعال باشد، یعنی اصل نکاح محرم باشد «وان ذلک لیس کاتیان ما حرم الله علیه من نکاح فی عدة و اشباهه» قبلاً این را از بیانات استاد خواندیم.

استدلال امام رحمه الله

امام رحمه الله این دو روایت را می آورد بعد استدلال هم معلوم می شود، یک ملازمه شرعی وجود دارد از باب اخذ به مفهوم «وجه الاستدلال انما هو الاخذ بالمفهوم و هو ان النکاح لو کان معصية الله لکان باطلا ولكن المقام لیس منها» اینجا عصیان سید است نه عصیان جل و اعلى، اگر معصیت جل و اعلى واقع شود، نکاح باطل است، پس ملازمه عقلی وجود ندارد، اما ملازمه شرعی از باب این روایات که سنداً صحیح هستند، درست است.

اشکال امام رحمه الله

امام رحمه الله بعد از اینکه اصل استدلال و ملازمه شرعی را بیان می کنند «و هناک اشکال معروف صعب الاندفاع» یک اشکال معروفی وجود دارد که اندفاعش صعب است و آن اشکال همین مطلبی است که در بیان آقای فاضل رحمه الله وجود داشت «و هو ان عصیان السید یستلزم کونه عاصیا لله تعالی» چطور می خواهیم عصیان سید را از عصیان جل و اعلى جدا کنیم؟ «فالنکاح بلا اذن بما انه مخالفة السید و عصیان له عصیان لله سبحانه لحرمة المخالفة المولى شرعاً»

اگر این عبد است «و العبد و ما فی یده ملک لمولاه» همان فرمایش شیخ اعظم رحمه الله است؟ چطور اینجا در دلالت روایت بخوایم عصیان سید را از عصیان جل و اعلى جدا کنیم و اگر این بشود عصیان جل و اعلى چرا از باب تحقق عصیان جل و اعلى حکم به بطلان ندهم؟ لذا کأن دلالت روایت مخدوش می شود، تفکیک بین عصیان سید و عصیان جل و اعلى اگر در آن گرفتار شویم و دلالت مخدوش شود نمی توانیم استدلال کنیم که کأن کسی دنبال حرف آخوند رحمه الله برود، بگوید عصیان اصطلاحی نیست، اگر عصیان اصطلاحی نبود دیگر روایت دلالت بر ملازمه شرعی نمی کند، عصیان به معنای عدم اذن

و عدم اجازه و عدم امضاء است، اگر عدم امضاء باشد که بله باطل است، ما دعوا نداریم سر جایی که امضاء وجود ندارد، اگر شارع یک نکاح عقلائی را امضاء نکرد باطل است، الان حرمت، محل بحث است.

بعد امام جل و اعلی اشکال را که بیان می‌کند، که این اشکال، اشکال صعب الاندفاعی است و چطور تفکیک می‌کنیم بین معصیت سبید و معصیة الله جل و اعلی در جایی که این عبد است «و العبد و ما فی یده ملک لمولاه» می‌فرماید: «فما للقوم یمینا و یسارا» قوم اینجا هرکدام نظری دادند، شیخ اعظم رحمه الله یک‌طور حل کرد که ملاحظه کردید، استادمان هم بیان کرد، معصیت بلاواسطه و معصیت به‌واسطه که آن موقع سخت می‌شود، باز هم سخت می‌شود چون معصیت بلاواسطه و معصیت به‌واسطه مشکلش این بود به تعبیر استاد ما که شیخ رحمه الله آن را برد سراغ اینکه تلفظ و تنطق محرم باشد در صورتی که نه اینجا تزویج محرم است، حرمت تزویج محل بحث است، حرمت تزویج ظاهر روایت است که اگر شارع نکاح محارم را محرم کرد، یعنی حرمت تزویج نه تنطق. بعد هم خلاصه این فرمایش جناب شیخ رحمه الله سخت می‌شد.

اشکال فرمایش آخوند رحمه الله هم این بود که چگونه عصیان را منصرف کنم به عدم امضاء و اجازه؟ عصیان رحمه الله و آن روایات دیگری که تصریح می‌کرد «لیس کاتیان ما حرم الله علیه» صریح روایت است «اتیان ما حرم الله علیه من نکاح فی عدة و اشباهه» نکاح در عده محرم است.

هم نشان می‌دهد که محرم آن مسبب است، تزویج است نه تنطبق و واقعاً هم محرم است، نمی‌توانم اینها را حمل کنم بر معصیت به معنای عدم اجازه، امام رحمه الله هم این را اشاره می‌کنند که توضیحاتش در بیان استادمان بود «واختار کل محرباً غیر تقی عن الاشکال»

این راه‌های فرار از اشکال را هرکدام یک مسیری رفته که خود آن مسیرها محل اشکال است که اشکالاتش را در بیانات استاد بزرگوار آقای فاضل رحمه الله دیدیم بعد خود امام رحمه الله می‌خواهد حل کند. حالا حرف مهم ما اینجاست «والذی یختلج فی الباب».

تفاوت جواب امام رحمه الله و استاد فاضل رحمه الله به اشکال

امام رحمه الله می‌خواهد یک طوری حل کند که این مسیر مورد تأکید استاد ما نیست، حرف مهم این است، آنی که استاد ما در پاورقی، مطلب بیان کرده، غیر امام رحمه الله می‌شود. استاد فرمود این روایت دو مطلب دیگر را تأکید می‌کند، امام رحمه الله می‌گوید نه، اصلاً آن مبنا می‌تواند این روایت را حل کند و اگر آن مبنا را در اجتماع امرونی قبول نکنیم، روایت حل نمی‌شود نه اینکه روایت را اینطور حل می‌کنم، بعد با روایت دو مطلب دیگر تأکید می‌شود.

امام رحمه الله اینطور می‌گویند، برای حل روایت این است که اولاً عصیان را عصیان اصطلاحی بدانم، عصیان اصطلاحی عقاب دارد، دیگر نمی‌توانم بگویم عرفاً عصیان است، نه شرعاً عصیان است و شرعاً استحقاق عقوبت دارد. فرمایش استادمان که می‌فرمودند اینجا عرفاً، بگویم عصیان کرده نه شرعاً عصیان کرده و اینجا حق با شیخ رحمه الله است، عصیان، عصیان شرعی است، استحقاق عقوبت هم دارد نه من بگویم این عصیان، عصیان عرفی محض است، نه شرعاً عصیان است و شرعاً هم عقوبت دارد، منتها اینجا من دو عنوان دارم که بر یک معنوی منطبق است، یک عنوان محلل است، یک عنوان محرم است، یک عنوان نکاح بر این عمل منطبق است، این محلل است چون فرض بر این است که نکاح در عده نیست، نکاح - العیاذ بالله - زن شوهردار نیست، نکاح زن عادی که جائز النکاح هست، نکاح محلل است، این عمل، این تزویج، نکاح محلل است. بر همین تزویج که نکاح محلل است عصیان سید هم صادق است، اگر بر این عمل نکاح محلل صادق بود یک عنوان، عصیان سید صادق بود، یک عنوان، عصیان سید است چون بدون اذن و اجازه هست، این عبد مملوک مولاست همه چیز او به اذن مولا است اگر دو عنوان بر این عمل صادق بود حکم از یک عنوان به عنوان دیگر سرایت نمی‌کند، پس این عمل عصیان سید است، عصیان شرعی است، استحقاق عقوبت دارد، به خاطر عصیان سید، اما این عمل نکاح هست و نکاح محلل است و حکم عصیان و استحقاق عقوبت بر عصیان ربطی به نکاح ندارد؛ لذا آن نکته‌ای که در پاورقی آمد نکته دقیق و درستی بود، نه معنایش این است که من از روایت تأیید آن را دریابورم، امام رحمه الله می‌خواهد بگوید اصلاً بدون آن مبنا نمی‌توانم روایت را حل کنم، من باید اینطور حل کنم، باید بگویم این منطبق با ظاهر روایت است، روایات دیگر هم این را تأیید می‌کنند، نظر امام رحمه الله این است: «والذی یختلج فی البال انه مبنی علی ما قدمناه من ان حرمة عنوان عرضی منطبق علی شیء حلال بالذات لا تسریع الیه»

یک حرمت عرضی دارم برای این شیء این عمل، صلاة است الان یک عنوان غضبی هم در او پیدا شده، آن غضب هم حرام است، حرمت غضب این معنون را نمی‌گیرد، این عمل، نکاح هست، تزویج است، تزویج محلل است، حرمت مخالفت سید که الان منطبق بر همین نکاح هست، نکاح را محرم نمی‌کند چرا؟ «لعدم کون الخارج ظرف تعلق بحکم کما مر فی مبحث الاجتماع» به نظر ما این نگاه امام رحمه الله نگاه دقیق‌تر و روشن‌تری است و الا استاد ما که گفتند اینجا معصیت مولا، عبد باید از مولا اجازه می‌گرفت، معصیت مولا اینجا محقق شده و معصیت مولا عنوان عرفی است و عرف چنین کاری را بدون اذن مولا، معصیت مولا می‌داند، این مطلب باید مقداری معلوم شود.

عرف معصیت مولا می‌داند، استحقاق عقوبت می‌آورد، نمی‌آورد؟ باید آن اصلش حل شود، معصیت مولا بودن این کار به معنای معصیت نکاح نیست، آن این را حل می‌کند، بعد اگر اینطور شد دیگر لازم نیست خیلی سر عرف بایستیم، شرع هم همین‌طور هست، حرف شیخ رحمه الله هم درست است، «عبد و ما فی یده ملک لمولاه»، حکم حرمت هم عرفاً به سبب نمی‌خورد، قبلاً گفتیم، دیروز هم در بحث بود سبب منظور الیه نیست خود مسبب محرم است، مسبب محرم است یعنی چه؟ یعنی این تزویج به غیر اذن محرم است، این عمل، این نکاح مصداق محرم شده، خود تزویج است، ولی مصداق محرم است. عنوانی که محرم است این است که عصیان سید محرم است، فعلی که در آن اذن مولا نیست، محرم است اما حرمت سر عنوان مانده، سراغ معنون نرفته

«و ذلك كمخالفة السيد و اصل النكاح فانما هو المحرم هو عنوان مخالفة السيد و النهی اذا تعلق به لا يتجاوز عنه الى عنوان آخر كالنكاح و الطلاق و حينئذ فالتزويج الخارجی ينطبق عليه عنوانان احدهما عنوان النكاح و هو لم يتعلق به نهی من المولى بل يكون مشروعاً متعلقاً للعبد و عنوان العصيان المولى الذى تعلق به النهی فالمصداق المفروض مصداق لعنوان ذاتی له و هو مشروع تعلق به الامر فانكحوا ما طاب لكم من النساء فانكحوا الايامی (امر به نکاح خورده) و عنوان عرضی و هو مخالفة السيد و هو محرم و انطباق الثانى على النكاح عرضاً لا يوجب كونه حراماً (چرا؟) لوقوف كل حكم على عنوان و لا يسرى الى ما هو يقارنه او يتحد معه»

حکم از عنوان به مقارناتش و به آنچه که با او متحد است سرایت نمی‌کند «والحاصل ان مورد السؤال و الجواب النكاح بما له من المعنى المتعارف ای ما صنعه العبد بلا اذن مولاه» ما صنعه العبد چه بوده؟ تزویج بلا اذن بوده، این تزویج بلا

اذن «مع ذلك انه عصيان سيده» اين عصيان سيد است «و ليس بعصيان الله» اما عصيان سيد «فلان ارتكابه هذا الامر المهم بلاذنه خروج من رسم العبودية و ذى رقيه و اما عدم كون النكاح عصيانا لله فلان ما حرمه الله على العبد هو عنوان مخالفته لمولاه لا النكاح و الطلاق و انطباقها احيانا على مصاديق المحلات لا يجب كونها حراما لعدم تجاوز النهى عن عنوان الى عنوان آخر» كه ديگر همان بحث است، اين اختلاف تبينى مبنى امام رحمه الله است «فالتزويج الخارجى مصداق لعنوان المحرم و هو مخالفة المولى و عنوان غير محرم و هو النكاح و هو بانطباق العنوان الاول عاص لله و بانطباق العنوان الثانى لم يعص الله بل عصى سيده اما الثانى فواضح» چون اصل نكاح حلال است.

بيان شواهد روايى توسط امام رحمه الله براى مدعايشان

«و يشهد على ما ذكر شواهد فى متون الروايات» كه امام رحمه الله آن شواهد را ذكر مى كند در روايت ثانى كه خوانديم «انما اتى شيئا حلالا و ليس بعاص لله انما عصى سيده» يعنى اگر مى خواهيم تأييد بگيريم بله اينها نشان مى دهد كه مبنى ما در اجتماع امرونى واقعا درست است «عصى سيده فى النكاح» يعنى عصيان سيد مصداقش نكاح شده «فالتزويج» بين مسبب «عصيان السيد و مخالفة السيد عصيان الله و المخالفة بعنوانها غير النكاح و ان اتحدت معه خارجا» به نظر ما اين حرف مهم امام رحمه الله است «فظهر ان المنفى من عصيان الله هو عصيانه فى اصل النكاح لا عصيانه بعنوان مخالفة السيد فلعبد لم يعص الله فى اصل النكاح حتى يصير فاسدا و ان عصى سيده فى النكاح باعتبار وقوعه بلاذنه»

بعد هم آن روايات بعدى را كه استاد ما هم شاهد آورد «منها ما فى صحيحة منصور بن حزام عن ابى عبدالله فى مملوك تزوج بغير اذن مولاه اعاص لله قال عاص لمولاه قلت حرام هو قال ما ازعم انه حرام قل له ان لايفعل باذن مولاه لا ازعم انه حرام» يعنى حرمت به معنون سرايت نمى كند، خيلى قشنگ معنايش مى كند «ترى ان ظاهره كونه حلال مع انه ممنوع من فعله الا باذن مولاه و ما هذا الا لاجل ما تقدم من ان النكاح ليس بحرام لكن ينطبق عليه عنوان محرم و هو مخالفة المولى»

از همین جا معلوم می‌شود اگر این مسئله تعدد عنوان و وحدت معنوی و عدم سرایت حکم از عنوان به معنوی درست نیاید، این تحلیلی که استاد بزرگوار ما در روایت منصور بن حزام ذکر کردند، درست در نمی‌آید که امام رحمه الله فرمود من معتقد نیستم که او عمل حرامی انجام داده چرا؟ چون عنوان محرم، مخالفت سید است، نه نکاح؛ بنابراین با این توضیحات ارزشمند امام رحمه الله معلوم می‌شود که اختلاف مهم ما با بیان استادمان آقای فاضل رحمه الله این است که ایشان باید مسئله اجتماع امر و نهی را رکنیت بدهد و بر اساس اجتماع امر و نهی مسئله حل شود و الا حل نمی‌شود، هر چند استاد این را در پاورقی آورده ولی از آنجا خواسته این را تأیید کند نه، برعکس. اگر این مبنا گفته نشود ظاهر روایات لاینحل می‌ماند.

باقی می‌ماند مسئله نقل قول آخوند که آیا ما می‌توانیم دلالت بر صحت را در بیابوریم یا نه که این را هم در جلسه آتی نظرات امام را جویا می‌شویم.

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

خارج اصول استاد عبدالکریم فرحانی دام ظلّه / 1401.05.01

جلسه صد و چهل و چهارم: بررسی عبارت معتمد و عبارت امام رحمه الله در تذنیب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

مرور مباحث گذشته

باقی ماند از بحثی که خدمت دوستان داشتیم نکته‌ای که در عبارات استادمان آیت‌الله فاضل رحمه‌الله در معتمد آمده بود، انصاف مسئله این است که ایشان در معتمد خیلی تقریر خوبی را در مسئله مورد بحث ما ارائه کردند و ای‌کاش که در درس از همین تقریری که در معتمد ارائه فرمودند، استفاده می‌کردند و تقریر فرمایش ایشان در معتمد خیلی جامع و روان‌تر از تقریر تهذیب هم به حساب می‌آید و لذا به نظر می‌آید اشاره به تقریر ایشان در ارتباط با مطلب مورد بحث ما لازم است.

بیان استاد فاضل رحمه‌الله در معتمد

بیان روایات

بیان ایشان در معتمد - برخلاف مطالبی که در درس ارائه کردند - این است که ذیل این مباحث «حول الروایات التي استدلل بها بدلالة النهی علی الفساد» یعنی همان بحثی که بین شیخ رحمه‌الله و آخوند رحمه‌الله آمده و لذا خیلی زیبا هم در معتمد بیان می‌کند «بقی الکلام فی ما يستدل به من الاخبار علی دلالة النهی علی الفساد فی المعاملات شرعاً»
آن روایات را یکی، یکی ذکر می‌کنند که جلسه قبل خواندیم «ما رواه فی الکافی و الفقیه عن زرارة عنابی جعفر علیه السلام قال سألته عن مملوک تزوج بغیر اذن سیده فقال ذلک الی سیده» که همان روایتی است که خوانده شد.

بیان دو وجه در معصیت

بعد هم «و ذکر فی تقریرات الشیخ فی توجیه الاستدلال بالروایة ما حاصله انه انما فرع فی الروایة الصحة و الفساد علی معصیة الله و عدمها» یعنی عبارت شیخ رحمه الله را در تقریرات خیلی زیبا بیان کردند که در روایت، صحت و فساد متفرع بر معصیة الله جل و اعلى و عدم معصیت است «و هو یحتمل وجهین» دو وجه در این معصیت مطرح هست «الاول ان تكون المعاملة معصیة لله من حیث انه فعل من افعال المكلف مع قطع النظر عن كونه معاملة مؤثرة» یعنی حرمت سبب به اصطلاح «الثانی ان تكون معصیة من حیث انها منہیا عنها بما انها موجبة لترتب الآثار المطلوبة» یعنی در تقریرات اینطور آمده که تارة یک فعل مباشری محرمی داریم نه از این جهت که اثری بر آن مترتب می شود؛ تارة یک فعلی را معصیت می دانیم به اعتبار اینکه آثار مطلوبه بر او بار می شود.

بعد شیخ رحمه الله فرموده «لا سبیل الی الاول» راه ندارد مسئله اول را مبنا قرار بدهیم چرا؟ «فان عصیان سیده ایضاً عصیان الله» بنابراین اگر حیث فعل مباشری را بدون حیث ترتب اثر در آن مبنای حرمت قرار بدهیم، این حیث فعل مباشری یعنی تنطق به الفاظ نکاح مثلاً، عصیان سید است، عصیان الله جل و اعلى هم هست چون عصیان سید، عصیان الله جل و اعلى تلقی می شود - با همان توضیحاتی که داده شد - بنابراین منظور این نیست که اینجا عصیان سید از جهت ترتب اثر مورد نظر است نه، اما اگر برویم دنبال عصیان تنطق از جهت ترتب اثر، فساد معامله می شود که منظور از اینکه فرق گذاشته بین عصیان الله جل و اعلى و عصیان سیده این است؛ لذا جناب شیخ رحمه الله هم فرموده اینجا دو حیث هست: «ان تكون المعاملة معصیة لله من حیث انه فعل من افعال المكلف مع قطع النظر عن كونه معاملة مؤثرة ان تكون معصیة من حیث انها منہی عنها بما عنها موجبة لترتب الآثار المطلوبة»

رد احتمال اول توسط شیخ رحمه الله و انتخاب احتمال دوم

شیخ رحمه الله می خواهد بگوید احتمال اول نمی تواند مبنا قرار بگیرد چرا؟ چون اگر گفتیم این معصیت از آن جهت است که تنطقی اتفاق می افتد، این تنطق هم معصیت سید است، هم معصیت الهی است، در صورتی که امام علیه السلام بین اینها فرق گذاشت، پس مجبوریم دنبال دومی برویم «لا سبیل الی الاول، فان عصیان السید ایضاً عصیان الله فلا بد الی المصیر الی الثانی و هو یفید المطلوب فانه مستفاد من التفریع المذكور ان المعاملة الی فیها معصیة الله فاسدة» یعنی اثر بر آن مترتب نمی شود.

نتیجه گیری استاد فاضل رحمه الله در معتمد

«و بالجمله المطلوب فی المقام هو ان النهی المتعلق بالسبب بما انه فعل من الافعال لا یقتضی الفساد و النهی عنه بما انه سبب مؤثر یقضی الفساد» ملاحظه می کنید آقای فاضل رحمه الله در معتمد خیلی قشنگ اشکال را از زبان شیخ اعظم رحمه الله در تقریرات، تقریر می کنند و نتیجه می گیرند «و الروایة متضمنة بل صریحة فی حکم کلا الجزئین» روایت صریح در هردو جزء هست از آن جهت که تنطقی اتفاق افتاده، معصیة الله جل و اعلی یعنی معصیت سید و معصیة الله جل و اعلی محقق است اما معامله فاسد نیست از آن جهت که سببیتی می خواهد، اثر بر آن مترتب باشد معصیة الله جل و اعلی هست و معامله فاسد است.

«اما الجزء الاول فیستفاد من قوله انما عصی سیده المستلزم لعصیان الله لا من حیث انها موجبة للآثار المطلوبة فان عصیان الله من جهة عصیان السید لا یعقل کونه من جهة الترتب و اما الجزء الثانی فیستفاد من تفریع الصحة و البطلان علی المعصیة الی الیجب ان تكون مخالفة للمعصیة اللازمة من مخالفة السید و هو المطلوب انتهى ملخصاً»

قشنگ اشکال را از تقریرات شیخ رحمه الله بیان می کنند، خیلی خوب بیان می کنند از این جهت انصاف این است که ای کاش بیانشان در درس هم همین سیر را داشت.

نقد امام رحمه الله به شیخ رحمه الله در تقریرات معتمد

«ولكن لا يخفى» بعد نقد امام رحمه الله را به شیخ رحمه الله تقریر می کنند «ان هذا مخالف لظاهر الرواية» چرا؟ «من حيث ان ظاهر الرواية ان ما يكون معصية للسيد لا يكون معصية لله» نقد مهم امام رحمه الله این می شود، ظاهر روایت این است که معصیت سید، معصیه الله جل و اعلى نیست و شیخ رحمه الله نباید معصیت سید را معصیه الله جل و اعلى تلقی کند «و تفسير معصية السيد لايجاد نفس السبب من حيث انه فعل من الافعال» این خلاف واقع می شود، یعنی خلاف ظاهر روایت است، یعنی این محل اشکال اصلی اما این است که این خلاف ظاهر روایت است، ظاهر روایت معصیت سید را غیر از معصیه الله جل و اعلى تلقی کرده و شیخ رحمه الله ایجاد نفس سبب را معصیت سید تلقی کرده بعد گفته این معصیه الله جل و اعلى هم هست، ولی فساد در آن نیست، ولی معصیه الله جل و اعلى از جهت ترتب اثر محل بحث است که هرگاه بود آن موقع معامله فاسد است، انصافاً تقریر، تقریر بسیار روان و خوبی در معتمد است، یعنی بیان استادمان آقای فاضل رحمه الله خیلی قشنگ اشکال را از بیان استادشان بیان می کنند.

«فتفسير معصية السيد بايجاد نفس السبب من حيث انه فعل من الافعال» این خلاف ظاهر است «مضافاً الى امکان خدشة فيه» مضافاً به اینکه اگر گفتیم، این معامله باطل است آیا هر معامله باطلی معصیت است؟ «من حيث انه لا يعد مثل ذلك معصية مع ارجاع معصية الله الى المعصية في ايجاد المعاملة المؤثرة» این یعنی سخت می شود. انصافاً دو اشکال مهم امام رحمه الله اینجا وارد است، ما می توانیم بگوییم که هرگاه یک معامله ای باطل بود، معصیه الله جل و اعلى محقق شده؟ نه این سخت می شود. خلاصه این «خلاف ما هو ظاهره» این خلاف ظاهر روایت است و لذا امام رحمه الله در این تقریر می خواهد به شیخ رحمه الله بگوید شما نمی توانید بین معصیت سید و معصیت الله جل و اعلى یکسانی درست کنید چون ظاهر روایت خلاف این است.

اشکال امام رحمه الله به بیان کفایه در تقریرات معتمد

«و من هنا يظهر الخلل في ما اجاز في الكفاية» امام در همین بیان با تقریر خوب استادمان اشکال حرف صاحب کفایه رحمه الله را هم بیان می‌کند که بر اساس این بیان نمی‌توانیم حرف صاحب کفایه را قبول کنیم که اینجا معصیت یعنی عدم امضاء. نه، ظاهر معصیت، معصیت است و معصية الله جل و اعلى و معصیت سید چگونه از هم جدا شدند، یعنی بیان آقای فاضل رحمه الله انصافاً در تقریرات معتمد خیلی زیباست و روان‌تر است که آخوند رحمه الله در کفایه اینطور گفت: «من ان الظاهر ان يكون المراد بالمعصية المنفية هاهنا ان النكاح ليس مما لم يمضى الله و لم يشرعه كي قع فاسدا» بعد آخوند رحمه الله گفته «و من المعلوم استتباع المعصية بهذا المعنى» یعنی عدم امضاء «للفساد»

بعد هم آخوند رحمه الله گفت «و لا بأس باطلاق المعصية على عمل لم يمضه الله» ... کرد معصیت را بر چیزی که مولا امضایش نکرده چرا؟ چون عسی سیده را اینطور معنا کرد «كما اطلق بمجرد عدم اذن سیده انه معصية» امام رحمه الله می‌خواهد بگوید با این تحلیل، این حرف آخوند رحمه الله غلط درمی‌آید، چون ظاهر عنوان معصیت، مخالفت با حکم تکلیفی است، نه عدم امضاء، پس از یک طرف باید ظاهر معصیت را حفظ کنم، از یک طرف بیایم معصیت سید را از معصیت الله جل و اعلى جدا کنم که بگویم معصیت سید بطلان نمی‌آورد با اینکه مخالفت با حکم تکلیفی است ولی معصية الله جل و اعلى فساد می‌آورد، باید این را حل کنم.

جواب امام رحمه الله به اشکال با تقریر معتمد

بیان آقای فاضل رحمه الله خیلی جا دارد، یعنی این بیانشان در معتمد روان است، خلاف بیان درسشان هست بعد هم در مقام جواب به اشکال همان بیان استادشان امام رحمه الله را می‌آورند «و التحقيق في معنى الرواية ان يقال» تحقیق این است که «ان المراد بالنكاح ليس هو ايجاد الفاظه من حيث انه فعل من الافعال» یعنی آن محل درگیری اصلی با شیخ رحمه الله این است، اینجا منظور ما از نکاح ايجاد الفاظش نیست، بلکه مسبب منظور است، تزویج و تزوج منظور است، اگر منظور

مسبب است آن موقع مسبب، معصیة الله جل و اعلى نیست، چون نگاه محارم که نیست، نکاح در عده که نیست که معصیة الله جل و اعلى باشد، نکاح هست آن موقع می شود همان تعدد عنوانی که امام رحمه الله درست کرد.

«و من المعلوم انه بعنوانه لا يكون معصية لله تعالى لانه لم يجعله الا حلالا و مباحا اما من حيث انه مصداق لعنوان المخالفة السيد المحرمة و هو حرام لا بعنوان النكاح بل بعنوانها» قشنگ تعدد عنوان، انصافاً بیان استاد ما حضرت آقای فاضل رحمه الله در معتمد بیان عالی است «و بالجمله هاهنا عنوانان احدهما عنوان النكاح ثانيها عنوان مخالفة السيد و من المعلوم انما حرمة الله تعالى على العبد هو عنوان الثاني مخالفة السيد للاول فالنكاح ليس معصية الله تعالى اصلاً و ان كان من حيث انه يوجب تحقق عنوان المخالفة معصية للسيد المستلزم لمعصية الله» دو عنوان هستند «و لا يعقل سراية النهي عن عنوان متعلقه الى عنوان النكاح اصلاً»

دو عنوان داریم که در یک واقعیت تحقق پیدا می کنند، حکم یکی به دیگری سرایت نمی کند «کما حققناه في مبحث الاجتماع الامر و النهي بما لا يزيد اليه و نظير ذلك» آن موقع بحث حدیث نذر هم پیش می آید «ما اذا تعلق النذر بايجاد بعض النوافل مثلاً» نذر کرد نماز شب بخواند «فان تعلق النذر به لا يوجب سراية الوجوب اليه حتى يخرج عن النفلية» آن وفای به نذر واجب است نه نماز خواندن. نماز مستحب است وفای به نذر واجب است

«بل متعلق الوجوب انما هو عنوان الوفاء بنذر» که قبلاً خواندیم «و متعلق الامر الاستحبابي انما هو صلاة النافلة»

بعد هم امام رحمه الله آن روایات بعدی را هم که خواندیم، شاهد آورده، انصاف مسئله این است که آن اشکالی را که جلسه قبل عرض کردیم به بیان درس استادمان وارد است، اما انصافاً تقریر بسیار خوب ایشان در معتمد مبناست و عرض کردیم این تقریر هم خلاصه نیست و هم اشکال شیخ رحمه الله را بیان می کند، هم اشکال بیان آخوند رحمه الله را و هم تحقیق مسئله را که مسئله متفرع بر بحث اجتماع امر و نهی می شود، با همان توضیحاتی که داده شد. این پایان این بحث خوب ما.

نکته پایانی بحث در تذنیب

باقی می‌ماند نکته پایانی این بحث که تذنیب است «فی دعوی دلالة النهی علی الصحة» که حکایت قول ابی حنیفه و شیبانی است. در این رابطه هم باز جا دارد که روالمان را در بررسی کلام استادمان آقای فاضل رحمه‌الله سیر کنیم. ملاحظه کردید استاد، کلام ابوحنیفه و شیبانی را که آخوند رحمه‌الله نقل کرده، نقل فرمودند، بعد هم نظر دادند که گفتیم نظرشان به تبع نظر استادشان حضرت امام رحمه‌الله است که به نظر ما مسئله معاملات و عبادات را باید جدا کنیم، در معاملات چهار فرض درست کردند، یکی ایجاد سبب، یعنی تکلم به الفاظ ایجاب و قبول 2. مسبب مثل تزویج و تملیک 3. تسبب مثل مسئلهظهار که اینها را در بیان استاد خواندیم 4. آثار معامله

بعد فرمودند ما در دو مورد از این چهار صورت کلام ابوحنیفه را پذیرفتیم، یعنی گفتیم که نهی دلالت بر صحت دارد اصلاً نه تنها دلالت بر فساد ندارد. در دو مورد کلام ابوحنیفه را پذیرفتیم 1. جایی که نهی به مسبب مثل تزویج و تملیک می‌خورد چرا؟ چون گفتند نهی دلالت می‌کند از اینکه این مسبب مقدور است و وقتی مقدور است، یعنی صحیح هست 2. وقتی تسبب مطرح باشد که اینها را توضیح دادیم

اما در مورد ایجاد سبب و تلفظ به الفاظ معاملات ایشان فرمودند که نه، اینجا نهی دلالت بر فساد ندارد، دلالت بر صحت هم ندارد، زیرا مقدور بودن تکلم به لفظ بعت و اشتريت ملازم با این نیست که صحیح باشد یا فاسد باشد، دلالت ندارد.

در صورت چهارم، نهی دلالت بر فساد دارد بخاطر اینکه توضیح دادند، وقتی آثار محرم است یعنی فاسد است، معنا ندارد که معامله صحیح باشد ولی ترتب اثر بر معامله صحیح فاسد به حساب بیاید، قبلاً اینها را بحث کردیم، گفتیم چارچوب اینها در فرمایشات استادشان حضرت امام رحمه‌الله وجود دارد، امام رحمه‌الله آنجا که اقسام نهی را با فرض احراز حال نهی بحث می‌کردند نشان دادند که اینجا مسئله این‌گونه هست که همین چهار فرد است به اصطلاح که هم سبب مطرح شد، هم مسبب مطرح شد، هم تسبب به سبب خاص مطرح شد که مسئلهظهار بود و هم تعلق نهی به آثار مطرح شد.

آنجا حضرت امام رحمه الله یک جمله ای داشتند که آن جمله چون بنای ما نبود آنجا تفصیل بدهیم، آن جمله یک کم از بیان استاد ما اینجا راقیتر است، خلاصه امام رحمه الله نشان دادند که نمی توانیم مسئله فساد را آنجا تعقل کنیم که تعبیرشان این بود که عیبی ندارد که ما ترتب اثر را حیشش را باید ببینیم.

بیان عبارت امام رحمه الله در محل بحث

عبارت امام رحمه الله اینطور هست که «نعم اختصاص المورد بالجهر مع مبعوضیه مسببه بعید و لو تعلق النهی بالتسبب بسبب خاص الی المسبب بحيث لا یكون المسبب مبعوضا بل نفس التسبب (مبعوض باشد) و ذلك كالظهار فان التفریق ليس مبعوضا فی الجملة الا ان التوصل به له مبعوض فی نظر الشارع فهو مثل ما تقدم فی انه لا یقتضی الفساد لعدم المنافات بينهما و ربما یقال انه مع مبعوضیه حصول الاثر بذلك السبب لا یمكن امضاء المعامله و هو مساوق للفساد»

امام رحمه الله این اشکال را ذکر می کنند، ما گفتیم در تسبب صحت درمی آید کما اینکه در مسبب صحت درمی آید، مستشکل می خواهد بگوید که نمی شود، اگر واقعاً تسبب مبعوض است، چطور معامله درست است و صحت درمی آید؟ بعد امام رحمه الله جواب می دهند: «فیه انه لم اتحقق مساوقته للفساد اذ ای منافاة بین تحقق المسبب غیر مبعوض و بین حرمة التسبب» این را توضیح می دهند که فرمایش آخوند رحمه الله است «فان الحیاز تحقق ولو بالآلة الغصبيه المحرم تکلیفا» این حیازت می کند با حالت غصبی اما حیازت ملکیت می آورد، تسببش با اینکه سبب غصبی است اما اثر بر آن بار می شود هیچ منافات ندارد.

جمله اضافی امام رحمه الله در تکمیل بحث

بعد آنجا امام رحمه الله جمله ای اضافه می کنند که این جمله را بحث نکردیم، گفتیم وقتی به این تفصیلاتش می رسیم سر جایش بحث می کنیم «اضف الی ذلك ان المعاملات عقلائیة» امام رحمه الله می فرماید اولاً در موارد تسبب، دلالت بر صحت می کند، هیچ مشکلی هم ندارد و اگر دلالت نمی کرد مشکل پیدا می کردیم، کما اینکه در مسئله مسبب دلالت بر صحت

می‌کند، مشکل ندارد، منافاتی ندارد مسبب مبعوض باشد، اما اثر را بگذارد تا مبعوضیت درست دربیاید، حالا اینها را می‌فرماید بعد این نکته را دارند «اضف الی ذلک ان المعاملات عقلائیة و العقلاء علی اثر ارتکازهم و بنائهم حتی یردع عنه الشارع» امام رحمه الله اضافه کرده به اینکه اصلاً وقتی معاملات را عقلائی بدانیم، عقلاء اثر بار می‌کنند، تا اینکه شارع جلوی ترتب اثر را بگیرد، نهی تکلیفی جلوی ترتب اثر را نمی‌گیرد مخصوصاً وقتی قانونی عمل شود «حتی یردع عنه الشارع و مثل ذلک لایعد ردعا»

می‌گویند این عملت محرم است اما اثر را ردع نمی‌کند مخصوصاً اگر خطاب، قانونی باشد خیلی این حرف، حرف دقیقی در می‌آید «و مثل ذلک لایعد ردعا کما لایعد مخصصاً و لا مقیداً لما دل علی جعل الاسباب الشرعیة بنحو القانون کما عرفت» اگر نشان دادم که این سبب، سببیت قانونی دارد و این اثر بر او بار می‌شود، ردع تکلیفی و حرمت موردی او نفی ترتب اثر نمی‌کند، مخصوصاً وقتی خطاب قانونی باشد که چندین نوبت این را در بیان امام رحمه الله تحلیل کردیم.

یعنی به عبارت دیگر امام رحمه الله اینجا یعنی به عبارت دیگر امام رحمه الله اینجا در این چهار قسم، ایجاد سبب یک فرض است، ایجاد مسبب یک فرض است، تسبب یک فرض است در مسبب و تسبب می‌خواهد اضافه کند بر اینکه ما منافاتی نمی‌بینیم بین حرمت تکلیفی و بین ترتب اثر بلکه ترتب اثر به واسطه اینکه این مقدور است که الان می‌خواهند در این بحث شیبانی با آن کار کنند، این را قائل‌اند، اضافه هم می‌کنند که ما چون معاملات را امور عقلائی می‌دانیم و عقلاء ترتب اثر را قائل‌اند، خطاب هم خطاب قانونی است، این حرمت تکلیفی و مبعوضیت مسبب یا تسبب ردع تلقی نمی‌شود و مانع ترتب اثر نیست، بعد هم امام رحمه الله قسم چهارم را ذکر می‌کند که بله این «لا اشکال فی دلالتہ علی الفساد» چهارمی دلالت بر فساد می‌کند، چهارمی قطعاً فساد می‌آورد و حرف ابوحنیفه در چهارمی غلط است، اولی دلالت بر فساد نمی‌کند، دلالت بر صحت هم نمی‌کند حالا اینجا می‌خواهیم بحث کنیم در دومی و سومی بله یعنی در مسبب و تسبب این فرمایش امام رحمه الله است که این نکته تکمیلی را لازم بود اینجا اشاره کنیم

تفاوت فرمایش امام رحمه الله با کلام استاد فاضل رحمه الله ذیل کلام ابی حنیفه

در این رابطه امام رحمه الله فرمایشی دارند که این فرمایش یک مقدار در ذیل بحث کلام ابی حنیفه با کلام استاد بزرگوار ما متفاوت است، فرمایش اول امام رحمه الله اینجا این است که **كأنَّ تقدی به آخوند رحمه الله دارند، آخوند رحمه الله می فرماید ما کلام ابوحنیفه را اینجا در مورد حیثیت سبب بما هو سبب قبول نداریم، ما در مسبب و تسبب قبول داریم.**

عبارت امام رحمه الله در تذنیب در تقریرات معتمد

حالا عبارت امام رحمه الله را بخوانیم، عبارت قشنگی است چون استاد ما اینجا بیان نکردند، البته باز هم در معتمدشان دارند حالا عبارت امام رحمه الله را ملاحظه کنید، در درس نیاوردند اما در معتمد و در تهذیب خیلی خوب آمد، آنجا در معتمد دارند: «تذنیب» استاد دارند که **«فی دعوی دلالة النهی علی الصحة حکمی عنابی حنیفه و شیبانی»** این عبارت استادمان در معتمد است **«دلالة النهی علی الصحة فی العبادات و المعاملات و عن الفخر (فخر المحققین) الموافقة لهما و فی الکفایة ان التحقیق یقتضی المسیر الیه فی المعاملات فیما اذا کان النهی عن المسبب او التسبب لانه یشترک فی التکلیف کون متعلقی مقدورین»** که اینها را خواندیم، الان هم توضیح دادیم، چون باید متعلق مقدور باشد تا نهی تکلیفی بیاید و مقدوریت اقتضای صحت را دارد **«بخلاف ما اذا کان النهی عن السبب فانه مقدور و ان لم یکن صحیحاً»**

نقد امام رحمه الله به مرحوم آخوند رحمه الله

امام رحمه الله اینجا تقدی به آخوند رحمه الله دارد و كأن می خواهد یک دفاعی از ابوحنیفه کند، نقد امام رحمه الله این است و بر اساس این نقد می خواهد حرف محقق اصفهانی رحمه الله را نقد کند که متأسفانه این نکته در عبارت آیت الله فاضل رحمه الله در درس نبود. نقد امام رحمه الله این است: **«لا هذا ولكن لا یخفی ان هذا فی الحقیقة تصدیق لقول ابی حنیفه فی المعاملات مطلقاً»** این تصدیق قول ابی حنیفه هست در معاملات مطلقاً، منظور امام رحمه الله از مطلقاً سه فرض است، فرض چهارم، فرض خود

امام رحمه الله است، چون آنجا قائل شد به فساد، آن ربطی به این ندارد، این مطلقاً را اشتباه نکنید، در بیان استاد درست است، مطلقاً ناظر به سه فرض آخوند رحمه الله است: سبب، مسبب، تسبب. فرض چهارم را خود امام رحمه الله آورد که نهی از آثار باشد که امام رحمه الله نشان داد این ملازمه با فساد دارد، ما عمداً عبارت امام رحمه الله را خواندیم، اما اینجا امام رحمه الله کأن می خواهد به آخوند رحمه الله بگوید که شما حرف ابوحنیفه را قبول کردی چرا؟ چون شما حرمت فعل من الافعال را مع قطع النظر از سببیه مطرح می کنی، به این که معامله نمی گویند اگر شما گفتی این فعل بما اینکه فعلی از افعال مباحی مکلف است، محرم است، این ربطی به سببیتش ندارد. این فعل بما اینکه فعل من الافعال است، سبب نمی گویند اگر شما نهی از این فعل به اعتبار سببیتش داشته باشید، محل بحث است شما الان این را کنار گذاشتید. «لکن لایخفی ان هذا فی الحقیقه تصدیق لقول ابی حنیفه فی المعاملات مطلقاً لأن السبب بما هو فعل من افعال السبب مع قطع النظر عن سببیه لایکون معامله و کلامه انما هو فی النهی عنها لایخفی»

پس کأن امام رحمه الله می خواهد به آخوند رحمه الله و به استادمان بگویم استادمان می گوید من در فرض اول حرف ابی حنیفه را قبول ندارم، امام رحمه الله می گوید نه کأن حرف ابی حنیفه را قبول کردید و اگر حرف ابی حنیفه را قبول کنید، می توانید به محقق اصفهانی رحمه الله اشکال کنید و حرف محقق اصفهانی رحمه الله را نقد کنید که حالا می بینید.

این نکته، نکته مهم مسئله هست، این را در معتمد آوردند، در تهذیب هم امام رحمه الله همین را می آورد که توضیحات آخوند رحمه الله و عبارات ابی حنیفه را می دهد که قبلاً خواندیم «و انت خبیر و ان موردنظرهما لیس نفس السبب بما هو فعل مباحی از لیس السبب متعلقاً للنهی فی الشریعه حتی یبحث عنه و ان کان التسبب منہا عنہا احياناً بل مورد النظر هو المعاملات العقلایه المعتمد بها لولا نهی الشارع»

پس اینجا اگر باز خود فعل مباحی شما به آن معامله نمی گویند به معامله می خواهید آن موقع نهی از سبب نداریم، معامله که می گویند یعنی همان امور عقلایه. اینجا فعل مباحی مطرح نیست، اگر امور عقلایه مطرح که شما قبول کردید هر جا که معامله به عنوان امر عقلایه مطرح باشد، معامله به عنوان امر عقلایه نمی تواند منهی عنه قرار بگیرد، اگر منهی عنه قرار گرفت یعنی صحیح هست. امام رحمه الله این نکته را دارند، بعد از همین جا شما با همین توضیح باید به استاد ما بگویید استاد شما حضرت امام رحمه الله فرض اول را از محل بحث خارج کرده، به این معامله نمی گویند، اگر این کنار

برود، معامله می‌شود مسبب و تسبب شما حرف ابوحنیفه را قبول کردید. فرض چهارم هم که اصلاً آخوند رحمه‌الله مطرح نکرده که هم امام رحمه‌الله و هم استادمان می‌گویند بله این دلالت بر فساد دارد این نکته اول

ورود امام رحمه‌الله به بیان محقق اصفهانی رحمه‌الله در محل بحث و نقص بررسی استاد

فاضل رحمه‌الله

در همین فضا امام وارد بیان محقق اصفهانی شده بیان محقق اصفهانی باز در بیانات استاد ما بررسی شد ولی ما می‌خواهیم بگوییم باز ناقص بررسی شد، به‌خاطر این نکته امام رحمه‌الله، امام در تهذیب و مناهج حتی در معتقد که خود استاد تقریر کردند قشنگ آمده «و بذلک یجهر» یعنی اگر نخواهیم با فعل مباشری کار کنیم و فعل مباشری بما اینکه فعل مباشری است، محل بحث ما نباشد آن موقع می‌توانم «یظهر النظر فی ما افاده بعض الاعیان فی تعلیقه» از اینجا می‌تواند حرف محقق اصفهانی رحمه‌الله را نقد کنم، چطور حرف محقق اصفهانی رحمه‌الله را نقد می‌کنم؟ محقق اصفهانی رحمه‌الله اینطور فرمود: «من سقوط قولهما علی جمیع التقادیر» محقق اصفهانی رحمه‌الله خواسته بگوید حرف شیبانی و ابوحنیفه علی جمیع التقادیر باطل است «لان ذات العقد الانشائی غیر ملازم للصحة»

محقق اصفهانی رحمه‌الله مسئله را برده سر اینجا که اگر فعل مباشری یعنی سبب مطرح باشد، این ملازم با صحت نیست و انفکاک بین وجود و صحت درست است، همان که استاد ما هم توضیح دادند، قبلاً توضیح داده. بعد گفته این الان محل بحث نیست، اگر این محل بحث نباشد، رفتیم در مسبب، مسبب نمی‌شود مسبب را از صحت جدا کرد، مسبب یا هست یا نیست، دیگر نمی‌شود گفت هست اما صحیح نیست و لذا اینطور خواسته حرف شیبانی و ابوحنیفه را رد کند.

محقق اصفهانی رحمه‌الله فرموده «لان ذات العقد الانشائی غیر ملازم للصحة فمقدور بینه لذلك لاربط له بمقدور بینه من حیث هو مؤثر فعلی و ایجاد الملكية عین وجودها حقیقه و غیرها اعتبارا و النهی عنه و عند العقلا علی مقدور بینه لکن لا یتصف هو بالصحة» چرا؟ چون مسبب نمی‌تواند موجود باشد اما صحیح نباشد «لان الاتصاف ان كان بلحاظ الحصول الملكية» آن موقع ملکیت اثر نیست «لیس اثرا له لان الشیء لیس اثرا لنفسه و ان كان بلحاظ الاحکام المترتبة علی الملكية المعبر عنها بآثارها فنسبتها اليها نسبة الحكم الی موضوعه لا المسبب الی سببه لیتصف بلحاظه بالصحة»

كأن محقق اصفهانی رحمته الله قشنگ خواسته بگوید، بگوید اگر من بگویم وجود مسبب، وجود مسبب جدای از صحت نیست، بله آثار شرعی مترتب بر مسبب می‌توانند نباشند یا باشند اما آنها رابطه سبب و مسببی ندارند، این همان فرض چهارم می‌شود، معلوم می‌شود که امام رحمته الله فرض چهارم را هم از عبارات ارزشمند محقق اصفهانی رحمته الله استفاده کرده؛ لذا جمعش این می‌شود، همانطور که استادمان فرمود محقق اصفهانی رحمته الله می‌خواهد بگوید بحث من در جایی است که صحت از وجود جدا شود، در مسبب جدا نمی‌شود، در سبب جدا می‌شود؛ لذا نمی‌شود در مسبب قائل شوم به اینکه مقدوریت مسبب یعنی صحت مسبب؛ نمی‌شود این حرف را زد؛ اگر بخوایم آثار مترتبه را بگویم، آثار مترتبه دیگر حیثیت سبب مسببی در آن نیست، این معامله موضوع است برای یکسری آثار عقلانی، چون محل بحث ما نیست فرض چهارم می‌شود که اگر حرمت به آن آثار خورد، ملازم با فساد است.

امام رحمته الله می‌فرمایند حالا اشکال اصلی ما با محقق اصفهانی رحمته الله این است، خوب دقت کنید، قشنگ این را در تہذیب تقریر می‌کنند، در معتمد هم همین آمده خیلی خوب آمده «ثم انه ذکر بعض المحققين من محشی الکفایۃ فی مقام الجواب عنابی حنیفہ و رد کلامہ ما حاصلہ انه اذا کان صحۃ شیء لازم وجودہ بحیث لاتنفک عنہ فالنہی عنہ یکشف عن صحته اذ المفروض انه لا وجود له الا صحیحۃ فلا بد من کونه مقدورا فی ظرف الامتصار والمفروض ان وجودہ یلزم نفوذہ ولكن حیث ان ذات العقد الانشائی لا یكون ملازما للصحۃ فمقدوریتہ بذاتہ لاریط له بمقدوریتہ من حیث هو مؤثر فعلی و من المعلوم ان تعلق النہی بہ لا یوجب الا مقدوریتہ بذاتہ»

یعنی فرمایش آقای اصفهانی رحمته الله را خیلی قشنگ می‌گوید، اگر سر سبب برود، می‌توانیم بگوییم سبب مقدور است، اما صحیح نیست، ملازمه‌ای وجود ندارد، اگر سر مسبب برود، چون مسبب نمی‌تواند دو حالت داشته باشد، وجود صحیح و وجود غیر صحیح، مسبب یا هست یا نیست «نعم التحقيق ان ایجاد الملكية حیث انه متحد مع وجود الملكية بالذات و مختلف معه صحۃ بالاعتبار» ایجاد غیر وجود است اعتباراً اما یک واقعیت است «و امرها دائر بین الوجود و العدم فلا یتصف بالصحۃ لان وجود الملك لیس اثر له حتی یتصف بلحاظہ بالصحۃ» وجود ملکیت اثر ایجاد نیست ایجاد و وجود یک واقعیت هستند.

«لان الشيء لا يكون اثراً لنفسه» شيء اثر نفسش نیست «و اما الاحكام المترتبة على الملكية فنسبتها اليها نسبة الحكم الى الموضوع لا نسبة المسبب الى السبب» که اثر هم می شود فرض چهارم «فظهر ان النهی عن ايجاد الملكية و ان كان الدال على مقدوريته لكن لا يدل على صحة» چرا؟ «لان وجودها ليس اثراً له بل هو نفسه و النهی عن السبب و ان دل على مقدوريته الا انه لا يلزم الصحة فقول ابي حنيفة ساقط على جمعی التقادير» امام رحمه الله قشنگ، خیلی هم خوب آقای فاضل رحمه الله در معتمد این را، ولی تعجب این است که چرا در درس نیست.

جواب امام رحمه الله به محقق اصفهانی رحمه الله

امام رحمه الله می خواهد این را جواب بدهد «و انت خبير بان السبب من حيث هو لا يكون المعاملة اصلاً» سبب که معامله نیست، لذا امام رحمه الله می خواهد بگوید آقای اصفهانی رحمه الله شما مسئله را بردی سراغ فعل مباشر، به فعل مباشر که معامله نمی گویند «و فيه ان محط نظرهما انما هو المعاملة العقلية» معامله عقلانی آن عقدی است که «المتوقع منه ترتب الاثر و المسبب عليه» یعنی نقد اصلی امام رحمه الله بر محقق اصفهانی رحمه الله متفرع بر این است اگر من گفتم اینها با سبب بما هو فعل مباشری کار نمی کنند، با معامله عقلانی کار می کنند، معامله عقلانی ای که باید اثر بر آن مترتب شود، آن موقع اگر قرار است بر این معامله عقلانی، اثر مترتب شود، نهی از او مقدوریتش را می رساند، وقتی نهی از او مقدوریتش را برساند یعنی صحیح هست، یعنی اثر بر او مترتب است.

نقد استاد به بیان استاد فاضل رحمه الله

این مطلب، مطلب کاملاً درستی خواهد شد و عجیب است که هم در تهذیب و هم در خود معتمد استاد این را آورده و حرف مهم ما این است که استاد، شما باید این نکته استادتان حضرت امام رحمه الله را در فرض اول از فروض اربعه می آوردید بعد بر اساس آن حرف محقق اصفهانی رحمه الله را نقد می کردی «و انت خبير بان السبب من حيث هو لا يكون المعاملة اصلاً و انما هو عبارة عن ايجاد الملكية و وجودها و ان لم يكن اثراً له حتى يتصف بلحاظه بالصحة الا ان

المقصود ليس هو اتصافه بها حتى يورد عليه بما ذكر بل الغرض ان النهى يدل على مقدورية متعلقه فلامحال يكون ايجاد الملكية مقدورا له و هو يوجب صحة المعاملة»

پس آقای ... نمی خواهد بگوید ايجاب متصف به صحت می شود، بلکه خواسته بگوید عقد متصف به صحت می شود، چون ايجاد که فعل مباشری است آن که معامله نیست «و بالجمله غرضه ليس اتصاف الایجاد بها بل اتصاف ما يتصف بها فی جميع المعاملات» یعنی عقد «و ذلك يستكشف من مقدورية الایجاد»

تا اینجا این بیان امام رحمه الله و تا اینجا یک اشکال به استادمان در فروض اربعه داشتیم که بیان استادتان را باید بیاورید تا بتوانید محقق اصفهانی رحمه الله را نقد کنید همانطور که خودتان در معتمد آوردید و خود استادتان در تهذیب هم آورده که موردنظر ابی حنیفه و شیبانی نفس السبب بما هو فعل مباشری نیست بلکه منظورشان معاملات عقلائیه المعتد بهاست که اینها یعنی همین عقد که اثری قرار است بر او مترتب شود و اگر این عقد، مقدور است اثر بر او بار یعنی صحیح هست چاره ای نداریم باید این را درست کنیم. این مهم هست.

تأیید نظر ابوحنیفه توسط امام رحمه الله

لذا در این فضا امام رحمه الله می گوید پس حق با ابوحنیفه و شیبانی است، استاد هم همین را دارد «فالحق مع ابی حنیفه فی دلالة النهی علی الصحة فی المعاملات» چه در سبب، چه در مسبب، اگر سبب را فعل مباشری نبینیم، یعنی عقد ببینیم، می گوئیم این عقد وقتی مقدور است که اثر بر آن مترتب شود، اثر بر اینجا به عنوان فعل مباشری مترتب نمی شود، اثر قرار است بر معامله مترتب شود، بر عقد مترتب شود یعنی همین حرف خوب امام رحمه الله.
براین اساس تا اینجا عبارت استادمان در معتمد درست است، فقط نکته ای باقی می ماند که جمله ای امام رحمه الله در تهذیب دارد، این را دوباره استاد نیاورده.

جمع بندی امام رحمه الله را ببینید تا آنجا را استاد در معتمد آورده که ما به همان بیان خودشان آن اشکال را وارد کردیم و امام رحمه الله اینجا دارد «و فيه ان محط نظرهما انما هو المعاملة العقلانية اعنى العقد و المتوقع منه ترتب الاثر و المسبب عليه لولا نهى الشارع عنه فلا يرد اشكاله عليهما و لو سلم تعلقه بايجاد الملكية لكن كون الايجاد منهيها عنها يكشف عن تعلق القدرة عليه» اگر گفتند این ایجاد منهی عنه هست، یعنی این سبب را ایجاد نکن که ملکیت بر او مترتب یعنی سبب ایجاد شد، ملکیت بر او بار می شود «كما اعترف به و هو كاشف عن صحة المعاملة و نفوذها لاصحة الايجاد حتى يقال انه لا يتصف بها فقله اجنبى عن محط كلامهما على تقديرهم» اگر ایجاد موردنظر باشد «و مثبت له» و اثبات می کند حرف ابوحنیفه و شیبانی را علی تقدیر یک عقد عقلانی موردنظر باشد. اگر گفتند ایجاد ملکیت نکن یعنی عقدی را ایجاد نکن که ملکیت بر آن مترتب شود.

جمع بندی استاد فاضل رحمه الله

استاد ما هم خیلی خوب این را در جمع بندی آورد، گفتند دعوی ما لفظی نیست، اما حرف ما این است که شما این فرمایش خوبتان که می خواهید از امام رحمه الله استفاده کنید و می برید سر معامله و می گوید معنای مقدوریت ایجاد ملکیت، صحت معامله هست، باید این جمله را بگوییم که سبب بما هو فعل مباشری معامله نیست که نهی به آن بخورد، نهی در معاملات یا عقد است بما اینکه یک امر عقلانی است یا خود مسبب یعنی ملکیت است علی ای حال مقدور است. وقتی ایجاد این عقد مقدور است یعنی اثر بر آن بار می شود حق با آقایان می شود. این تا اینجا

بیان امام رحمه الله در احتمال رد کردن حرف ابوحنیفه

بعد امام رحمه الله آخرین جمله ای که بگوییم و این بحث را در معاملات جمع بکنیم این است که بعد امام می فرماید

«والتحقیق ان الحق معهما فی المعاملات» منتها نکته‌ای دارد، تا اینجا را استاد ما در معتمد آورده «اذا احرزنا ان النهی تکلیفی لا ارشادی الی فساد» همان فرض چهارم می‌شود، چون امام رحمه الله می‌خواهد بگوید اگر بگوییم این نهی تکلیفی است، آن موقع همین‌طور می‌شود که اینها گفتند، حرمت تکلیفی ایجاد عقد، نه ایجاد و وجود که فعل مباشری‌اند در ایجاد عقد. ملازمه با صحتش است چون باید مقدور باشد، ترتب ملکیت و مسبب آن موقع معنایش این است که عقد مؤثر است، اگر معامله صحیح نباشد نمی‌شود گفت ایجاد ملکیت مبعوض است، اما اگر کسی گفت نه اصلاً ما اینجا مسئله ما این است که این نهی اصلاً می‌خواهد ارشاد کند به فساد از باب اینکه این می‌خواهد بگوید مبعوضیت ترتیب آثار مطلوبه یعنی قسم چهارم و الا معامله ارشاد الی الفساد عند العقلاست، یعنی امام رحمه الله می‌خواهد بگوید که ما اینجا کأن دو سه جور می‌توانیم حرف را معنا کنیم: یکبار بگوییم مبعوضیت، مبعوضیت مسبب است و مبعوضیت مسبب بله درست می‌گویند ملازمه دارد با صحت عقد یعنی صحت معامله و بر این مسبب بار می‌شود عندالعقلاء.

یکبار این است که بگوییم نه، اینجا منظور این است که ما نهی را زدیم، مبعوضیت را به ترتیب آثار زدیم که فرض چهارم است که ترتیب آثار ملازمه با فساد دارد. یکبار دیگر این است که بگوییم نه ترتیب آثار منظور نیست، بلکه این ارشاد به فساد است، اصلاً خودش وقتی که می‌گوید این مسبب مبعوض من است یعنی من خودم می‌گویم این مسبب بار نمی‌شود «والتحقیق ان الحق معهما فی المعاملات اذا احرزنا ان النهی تکلیفی لا ارشادی الی فساد اذ حیثند یتمحض ظهوره فی الفساد هذا اذا لم نقل بان النهی اذا تعلق بمعاملة لاجل مبعوضیه ترتیب الآثار المطلوبة علیها یدل علی الفساد فی نظر العقلاء و الا یصیر نظیر الارشاد الی الفساد و یسقط قولهما»

یعنی آخرش امام رحمه الله خواسته بگوید چون می‌خواهیم عقلائی بحث کنیم این فرمایش ابوحنیفه را می‌توانیم رد کنیم به اینکه اصلاً در این‌گونه موارد حرمت تکلیفی اثر را ملازم با فساد می‌بینیم، حرمت تکلیفی اثر نهایی بر عقد را که فرض چهارم می‌شود که گفتیم اصلاً دال بر فساد است، دال بر صحت نیست یا نه، نهی را ارشاد به فساد می‌دانیم که دیگر تکلیفی نباشد، اصلاً بگوییم همین که حرمت تکلیفی اثر آمد معلوم می‌شود که نهی دارد، می‌گوید اصلاً این معامله فاسد است، ارشاد می‌کند به فساد که از حریم حکم تکلیفی بیرون برود، اما اگر نه انصافاً نه آن فرض را قبول کردیم که حرمت تکلیفی آثار، به نظر ما این مهم هست، آثار بر عقد باید بار شوند این هدف عقلاء از عقد است، نه تحقق ملکیت بی‌اثر. اگر این را گفتیم حرف ابی حنیفه باطل است که کأن ابی حنیفه در این سه فرض، فرض چهارم را

نیاورده یعنی اینجا کَانَ حرف آقای اصفهانی رحمه الله را تأیید کرده، فرض چهارم عقلانی است و دلالت بر فساد می‌کند. یا ارشاد به فساد باشد اما اگر کسی گفت نه این حرمت، حرمت تکلیفی مسبب است نه دیگر حرمت تکلیفی مسبب دلالت بر صحت عقد، صحت معامله و ما برای فرض فعل تسبیعی فعل مباشری، فعل مباشر را معامله نمی‌دانیم عندالعقلاء.

این حرف نهایی امام رحمه الله است که این حرف، حرف جالبی می‌شود که لذا اشکال بعدی ما به فرمایش استادمان همین است که استاد ما باید در ذیل فرمایش آقای اصفهانی رحمه الله این احتمال چهارم را که ترتیب آثار بر عقد باشد که آقای اصفهانی رحمه الله هم مطرح کرده و بگوییم ترتیب آثار بر عقد از نوع سبب و مسبب نیست، این را مطرح نفرمودند، این پایان بحث ارزشمند امام رحمه الله در معاملات.

در عبادات هم همان مطالبی است که استاد ما حضرت آقای فاضل رحمه الله ارائه کردند «اما العبادات فان قلنا بكونها **موضوعه للاعم**» همان حرف‌های آقای ... که خودشان بیان فرمودند در ذیل بررسی فرمایش ابوحنیفه، همان‌ها کامل است و ما دیگر نیازی به تکرار نداریم. این پایان بحث ارزشمندی است که استاد ما و حضرت امام رحمه الله ارائه کردند و با این مطلب بحث دلالت نهی بر فساد تمام می‌شود و ان شاء الله به فضل الهی آغاز سال تحصیلی بعدی ما آغاز بحث جدید اصول ما خواهد بود به حول و قوه الهی. ان شاء الله خدای متعال همه عزیزان را در خدمت ایام تبلیغ ماه محرم توفیق دفاع از علوم و حریم علم اهل بیت علیهم السلام عنایت کند به برکت صلوات بر محمد و آله محمد